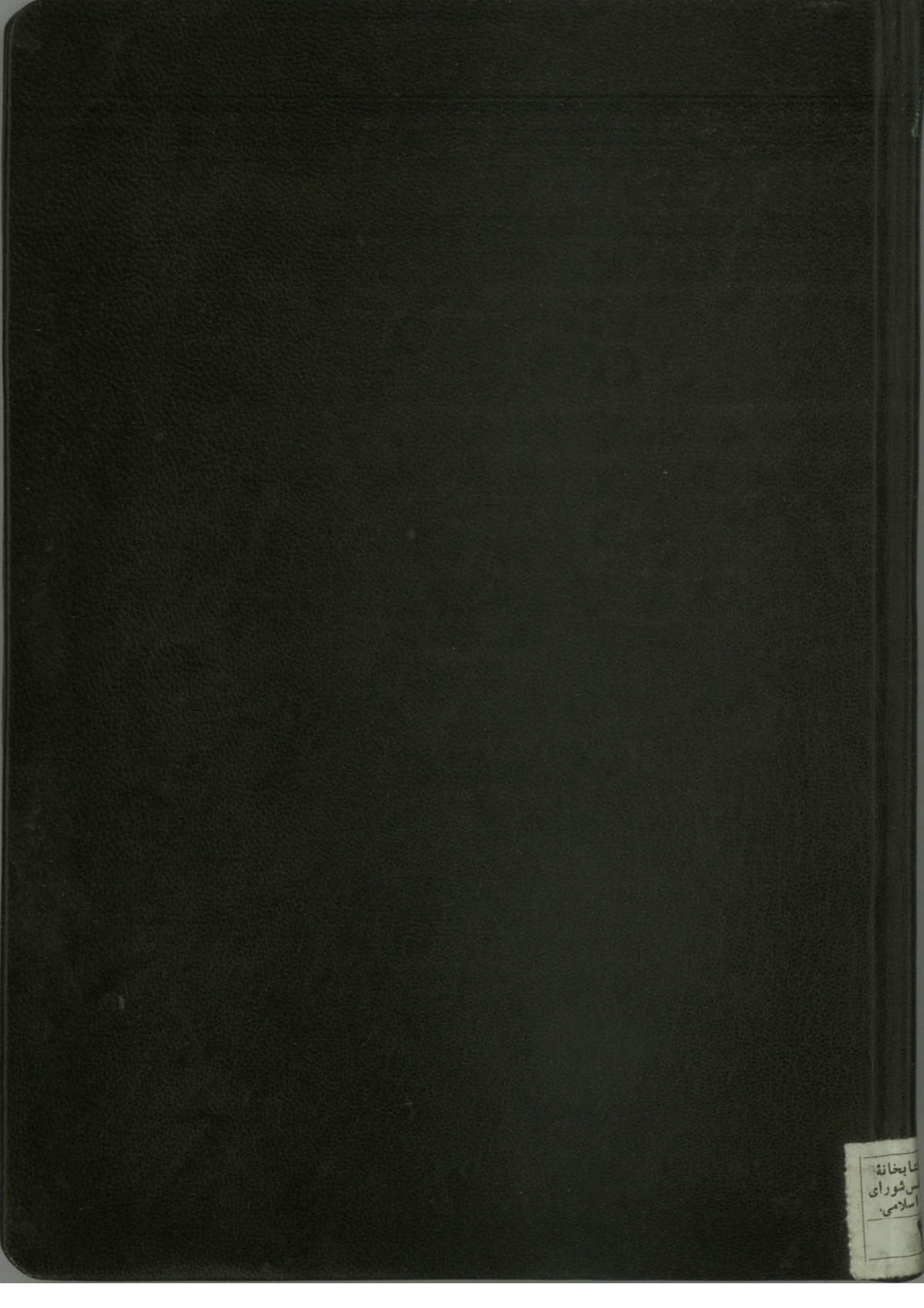
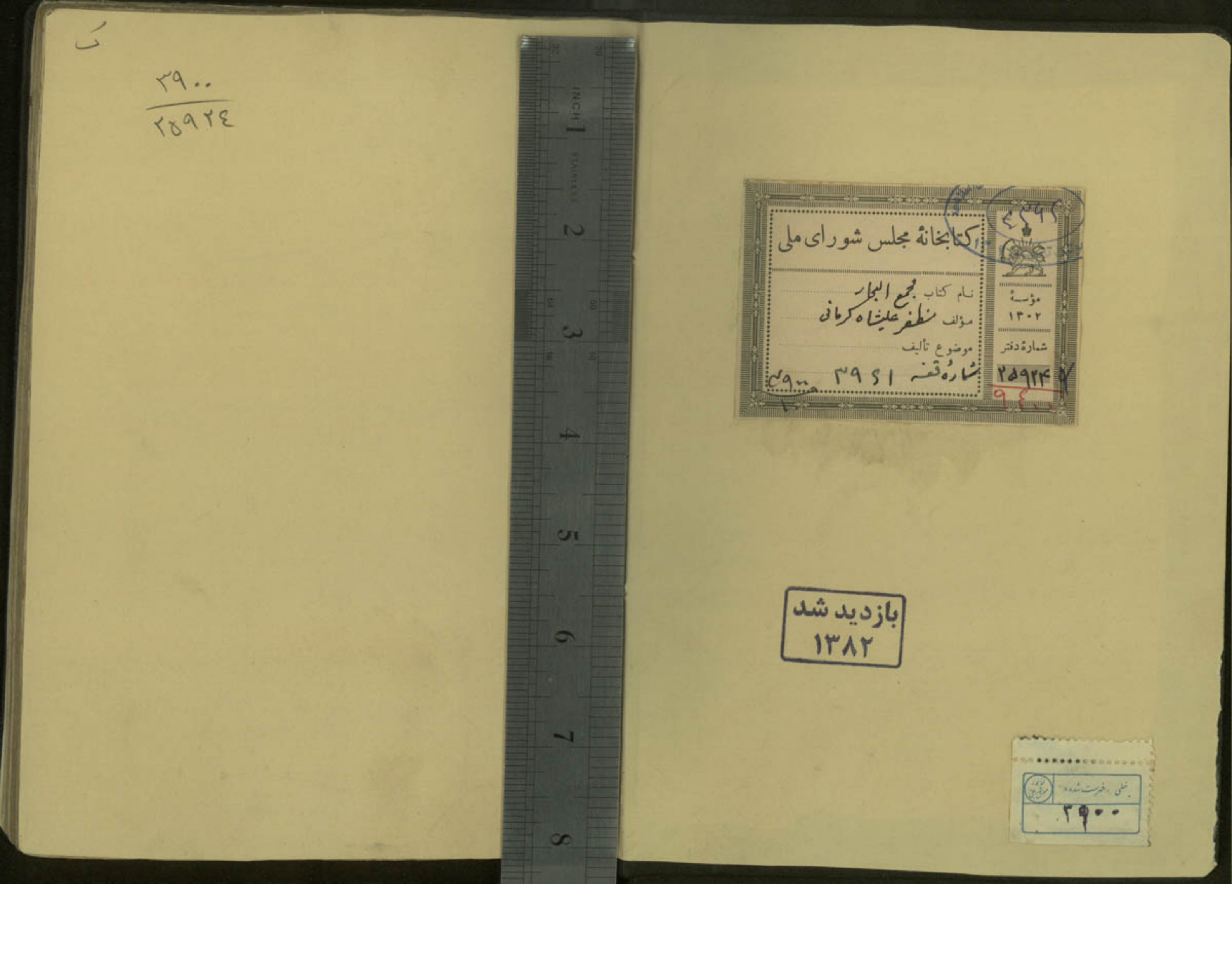
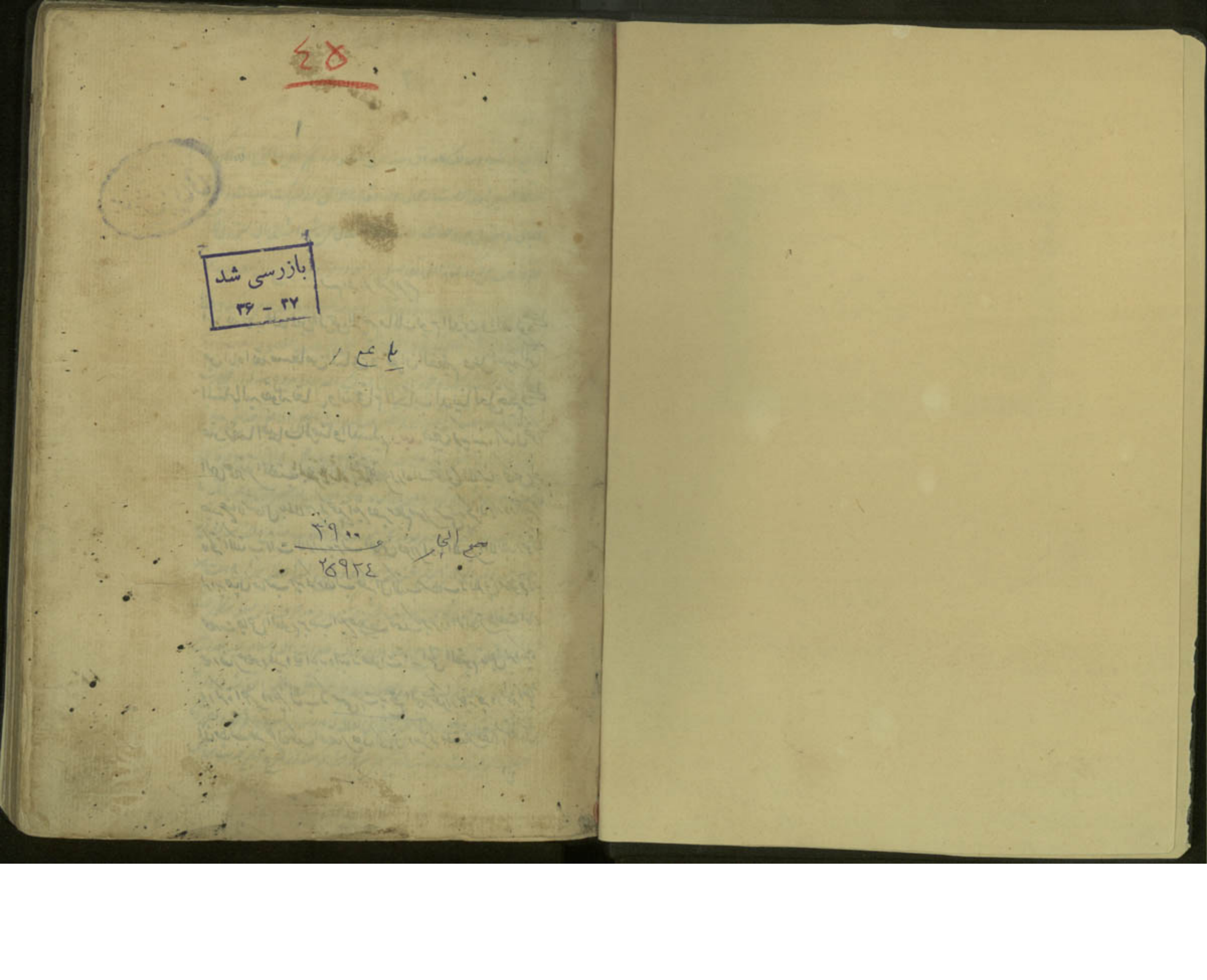

ابخانهٔ
س شورای
اسلامی.



۳۹۰۰
۲۵۹۲۴
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
نام کتاب مجمع البحار
مؤلف مظفر علیشاه کرمانی
موضوع تألیف
شمارهٔ قفسه
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر ۲۵۹۲۴
بازدید شد
۱۳۸۲
۳۹۰۰



٤٥
بازرسی شد
۳۷ - ۳۶

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين والصلوة على
من آتاه الله سبعا من المثانى والقرآن العظيم وعلى اخيه المرتضى
المشار اليه بقوله تعالى وانه فى ام الكتاب لدينا لعلى حكيم وعلى
عترتهما اصحاب الرضا والتسليم وبعد چنين گويد بنده اكمل فقراء
الهى محمد تقى الملقب بالمظفر على شاه نعمة اللهى اراه الله حقايق الاشياء كما هى و
جنبه عن الاشتغال بالملاهى كه چون اين فقير بنظم مثنوى مسمى به بحر الاسرار در تفسير سورة
فاتحة الكتاب وآيات الانوار به بركت انفاس قدسى اوليا الائمة والاطهار موفق
گرديده چنانچه خاطر آيد كه مطالب عليه آن كتاب مستطاب كه بطريق منظوم از
حضرت فياض العلوم بر قلب اين ضعيف متمسك به عروة الوثقى طريقت امام
ثامن رضا معصوم عليه وعلى آبائه وابنائه صلوات الله الحى القيوم فايض گرديده
بود كرة اخرى در اين كتاب كه مسمى است به مجمع البحار تكرار نمايد چه در ضمن ايراد
آن مطالب عليه چون بحسب اقتضاى حال كما ينبغى وبيد كه مقتضاى مقام استقصا

ابع

واقع گرديده وسالك صادق مبتدى را كه همواره بحكم ففروا الى الله گريزان
از تفصيل بسوى حضرت اجمال و در مقام اعراض از كثرات تعينات و نقوش
خيال واقبال بر وحدت ذات متعاظم الجلال مى باشد اشتغال آن سخنان موجب
تفرقه بال ميگردد لهذا آن تفصيل را هم در تو رويه مجمع آن مطالب را
در اين رساله در ضمن مقدمه و دو مقصد و خاتمه مندرج و منتج ميگرداند وها
انا شارع فى المقصود والتكلان على الصمد المعبود مقدمه
در شرح احاديث گهر وجودى بدان ايدك الله تعالى بروح منه كه از حضرت
شاه اوليا و مقتداى انبيا على و الفتى عليه صلوات العلى الاعلى حديثى باين
مضمون حقايق مشحون شرف صدور يافته كه هرچه در مجموع قرآن كريم و فرقان
حكيم مذكور و مشروح گرديده همه در سوره فاتحة الكتاب كه مسمى است به سبع المثانى
وام الكتاب مجتمع است وهرچه در مجموع سوره فاتحة الكتاب مندرج است همه در آيه
عظيمه بسم الله الرحمن الرحيم مجتمع است وهرچه در مجموع بسمله عظيمه مندرج است همه
در حرف اول بسمله كه حرف باست مجتمع است وهرچه در حرف باى بسمله منطوى است
همه در نقطه تحت با مندرج است وآن جناب صلوات الله وسلامه عليه بعد از اين
كلام اعجاز نظام كه بسبب عدم حضور الفاظ آن بنقل بالمعنى اكتفا شد فرمودند
كه انا النقطة تحت الباء يعنى منم آن نقطه كه در زير باى بسمله واقع است ومقرر آنكه
رساله را دو قسمت است به جانب اين معنى موجه است كه شمه از شرح اين حديث بود چه

که بر خاطر محبت ذخایر القا شده بعد از تمهید مقدمات موقوف علیها بعونی برادران
روحانی رسانده بعون الله و حسن تاییده **تمهید اول** بدان ایدک الله تعالی که عرفای
محققین و اولیای موحدین را از راه کشف و یقین حقیقت این معنی محقق و متبین
گردیده که حقیقت ذات حق تعالی شانه نیست مگر وجود مطلق که منزه است از همه قیود
حتی قید اطلاق و مقدس است از جمیع شروط حتی شرط عدم و وجود باین معنی نه کلی است
و نه جزئی نه خاص است و نه عام نه واحد است و نه کثیر نه مطلق است و نه مقید بلکه این همه کثرات
به تعینات و اعتبارات چنین است که ثابت او را عارض میشود و او تعالی شانه بحسب ذات
از همه این مراتب منزه حتی از این تنزیه هم منزه است و بحسب کثرت اسمائه و صفاته
به مراتب متلبس است و بحسب هر تعینی از تعینات مراتب مستحق اطلاق اسمی از اسماء
الهیه و کونیه میگردد **تقسیم اول** تعینات که عارض وجود مطلق میگردد منحصر در دو
قسم است تعینات الهیه و تعینات کونیه تعینات الهیه تعیناتی است که ماخذ اشتقاق
اسماء الله حسنی است چون یقین علم و یقین قدرت و یقین حیات و غیر ذلک که ماخذ
اشتقاق اسم العلیم و اسم القدیر و اسم الحی و غیر ذلک از اسماء الله حسنی و این است
معنی حقیقی اسم مثلا اسم العلیم ذات است بانضمام صفت علم و اسم القدیر ذات است
بانضمام صفت قدرت و اسم الحی ذات است بانضمام صفت حیات و کذا سایر اسماء
الله الحسنی و اسماء حسنی مقامی است از مقامات وجود که مسمی است به حضرت اسماء و اسماء الحقیقیه
اسماء ظلال و اشعه دانسته و اسماء ملفوظه که مذکور شد میباشند فی الحقیقه اسماء الاسماء

واسما

و اسمای حقیقیه بمنزله بلکه والله بر اسمای حقیقیه و اسمای حقیقیه حقایق حسنه که واسطه
ایجاد مخلوقات شده چنانکه در ادعیه اهل البیت علیهم السلام واقع شده که اسئلک
بالاسم الذی خلقت به العرش و بالاسم الذی خلقت به الکرسی
و بالاسم الذی جمعت به المتفرق و اسئلک بالاسماء التی تجلیت
بها للکلیم علی الجبل العظیم الی غیر ذلک من کلماتهم علیهم السلام و حضرت شاه
اولیا علیه من الله صلوات العلی الاعلی می فرماید انا کتب اسمی علی العرش
فاستقر و علی السموات فقامت و علی الارضین فاستقرت و علی
الجبال فرست و علی الریاح فذرت و علی البرق فلمع و علی
الودق فهمع و علی السحاب فدمع و علی الرعد فخشع و علی
النور فسطع و علی اللیل فدجی و اظلم و علی النهار فانار
و تبسم و این بجهة آن است که اسم آن جناب صلی الله علیه و آله بعینه اسم حق
تعالی شانه و علاوه بر این **استشهادم** ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی کتاب شریف در
اصول کافی بابی علیحده عقد کرده و آن را باب حدوث الاسماء نام نهاده و در
آن باب حدیثی از حضرت بحر الحقایق مولانا ابو عبد الله جعفر الصادق صلوات الله
علیه که ناطق است و در شارق باین عبارت شریف لطیف اشارت کرده که
ان الله تبارک و تعالی خلق اسما بالحروف غیر متصوت و باللفظ
غیر منطق و بالشخص غیر مجسد و بالتشبیه غیر موصوف و باللون

٥ غیر مصبوغ منفی عند الاقطار مبعد عند الحدود محجوب عند حس
کلّ متوهم مستتر غیر مستور الحدیث این است بعضی از عنوان حدیث و خلاصه
ترجمهٔ آن این است که به تحقیق که حضرت تبارک و تعالی خلق فرمود اسمی را که از مقوله حروف
و اصوات نه بود و از تلفظ و نطق منزه بود و از جسم و پیکر کثیف جدا و مقدس بود
و از مانند بودن به مخلوقات جدا بود و از رنگ و صبغ جدا بود و قطر و اندازه
جدا از سمت عرض او دور بود حد و نهایت مقدار را در حریم کبریا او راه نبود
ادراک اوهام از ملاحظهٔ جمال او در حجاب بود با وجود پوشیدگی بود از چشم ظاهر در
نظر اصحاب بصایر آشکارا بود و این حکمت قدسی سمات صریح است در اینکه اسماء الهیه
حقیقی از مقوله حرف و صوت نیستند بلکه حقایق جنبه تجرد الهی و جلوات جنبه
مقدس ربانی و کشف ارباب شهود در حضوری تعیین حضرت اسماء و عدد آن از مقامات
وجود مطلق است مالخ از اصحاب عصمت سلام الله علیهم بما رسیده والحمد لله علی ما فهمنا
ذلک تتمة التقسیم اکنون بر سر مطلب رویم و گوئیم قسم دوم از تعینات وجود مطلق
تعینات کونیه است و آن تعیناتی است که مبدأ انتزاع ماهیات ممکنات است چون تعین
جوهریت و تعین عرضیت و تعین ملکیت و تعین فلکیت و تعین حیوانیت
و تعین انسانیت و غیر ذلک و وجود مطلق را با انضمام این تعینات اعیان گویند
چنانکه وجود مطلق را با انضمام تعینات الهیه اسماء گفتند بتقریری که مذکور شد تبصره
وجود مطلق یعنی لا بشرط را ظاهری است و باطنی ظاهرش متصف به وحدت است و وجوب صفت

اولست

٦ اوست و تأثیر و فاعلیت از لوازم او و باطنش متصف بکثرت است و امکان لقب
او و تأثر و قابلیت از لوازم او و او تعالی شأنه در حد ذات خود از ظهور و بطون
و وحدت و کثرت و وجوب و امکان و فعل و قبول همه منزه است و اینها همه
شئون و صفات و نعوت و اعتبارات ویست چنانکه عارف گفته شعر فعل و قبول
فعل دو وصفند ناشی از ذاتی که هست جمله شئون و صفات را شامل مصرع ظهور
کثرت باطن که ممکنش لقب است بود بعینه قبول و تأثرش حاصل مصرع ظهور
وحدت ظاهر که واجبش صفت است بود بعینه در اعیان مؤثر و فاعل تفهیم ثانی
اعیان را که عبارت از وجود مطلق است با انضمام تعینات کونیه انضمام مجهول
الکیفیه بنوعی که منافی قدس ذات نباشد دو نوع تحقق است که هر نوعی مقامی است
از مقامات وجود نوع اول تحقق آنهاست در حضرت علم و اعیان را باعتبار این
نوع تحقق اعیان ثابته گویند و این نوع تحقق را ثبوت گویند نوع ثانی تحقق آنهاست
بعد از تحقق علمی مسمی به ثبوت به تحقق و وجود عینی خارجی روحاً و جسماً جبروتاً و ملکوتاً و
ملکاً و اعیان را باعتبار این نوع تحقق اعیان موجوده گویند و این نوع تحقق را وجود
گویند و این وجود به معنی وجود است غیر وجود مطلق چرا که وجود در این مقام عبارت است
از تجلی وجود مطلق بر خود در کسوت تعینات کونیه بروجهی که مبدأ صدور آثار و احکام
عینیه توانند شد و قید اخیر بجهة احتراز از وجود علمی معروف بثبوت است چرا که در حضرت
علم نیز تجلی وجود مطلق است بر خود در کسوت تعینات کونیه ولیکن نه بروجهی که مبدأ

۷ صدور اثار و احکام و خواص و لوازم عینیه توانند شد چرا که در حضرت علم هنوز اعیان در
حیز قوت‌اند و بحد فعلیت نرسیده‌اند تا مبداء اثار توانند شد و لهذا باصطلاح عرفا حضرت
اعیان ثابته را که حضرت علم است گنج عدم گویند و بران نوع تحقق مسمی بثبوت اطلاق
عدم کنند و بر نوع ثانی اطلاق وجود کنند و در مقابل اعیان ثابته اعیان موجوده گویند
وفی الحقیقة عدم در این مقام بمعنی قوه و استعداد است هم چنانکه وجود در اینجا بمعنی
فعلیت است بلکه تجلی وجود مطلق در ملکوت اعیان ثابته نیست مگر عبارت از افاضه
استعدادات و قابلیات که مسمی است بفیض اقدس و اینست معنی کلمه شریفه یا مُبتدئاً
بالنعم قبل استحقاقها چرا که ان هذه الاستحقاق و الاستعداد مسبوق باستحقاق و استعداد
دیگر نتواند بود و الا لتسلسل الاستحقاقات و الاستعدادات الی غیر النهایة لازم اید و تجلی
وجود مطلق در ملکوت اعیان موجوده نیست مگر عبارت از افاضت کمالات بالفعل
برحسب استحقاقات و بقدر استعدادات و باندازه قابلیات که مسمی است بفیض مقدس
وانچه عارف گفته شعر لذت یک جودش لکا ارد پدید • وان دگر بخشد لکا یان را مزید •
عبارت از همین فیض اقدس و فیض مقدس است لطیفه قال الله سبحانه و تعالی و ان
من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم در حین تحریر
بر قلب القاء شود که شیء عبارت از عین ثابت است که واقع است در حضرت علم و خزائن
شیء عبارت از حضرت اسماست اعنی تجلی وجود مطلق بر جود در ملکوت تعینات الهیه
و تنزیل شیء بقدر معلوم یعنی فرود فرستادن او باندازه معین عبارت است از احضار

از خزانه

۸ از حضرت علم بحضرت عین یعنی از مقام اعیان ثابته بمقام اعیان موجوده
والله هو العالم باسرار کلامه تقسیم ثالث اعیان موجوده که عالم عبارت از ان است
منحصر است در دو مرتبه ارواح و اشباح ارواح عبارت است از مجموع عالم که در البطون
این عالم ظاهر موجود است و اشباح عبارت از همین عالم جسمانی است که محسوس و مشاهد است
فلکا و عنصرا بسیطا و مرکبا و عالم امر عبارت است از اول و عالم خلق عبارت است از ثانی
قال الله تعالی الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین و هم چنین ما تبصرون
و ما لا تبصرون در کلام الهی که فلا اقسم بما تبصرون و ما لا تبصرون
تعبیر از این دو عالم است اول از ثانی و ثانی از اول و هم چنین عالم ملک و عالم ملکوت
در کلمه شریفه یا ذا الملک و الملکوت عبارت از عالمین مذکورین است و هم چنین
عالم ملک و عالم حمد در کلام اعجاز نظام له الملک و له الحمد و در قول حق سبحانه و تعالی
افلم ینظروا فی ملکوت السموات و الارض و ما خلق الله من شیء ملکوت
السموات و الارض اشارت بعالم ارواح و ما خلق الله من شیء اشاره بعالم اشباح می تواند
بود و فی الحقیقة اشباح مظاهر و ظلال ارواح‌اند و ارواح مظاهر و ظلال اعیان ثابته
و اعیان ثابته مظاهر و ظلال اسمای حسنی و اسمای حسنی مظاهر و ظلال ذات حق و وجود
مطلق تعالی شأنه و عظم سلطانه چنانکه حضرت نعمة الله ولی قدس سره العلی فرموده شعر
مظهر ارواح ما اشباح ما • مظهر اعیان ما ارواح ما • ظل ارواحند اشباح همه • ظل
اعیانند ارواح همه • باز اعیان ظل اسمای حقند • باز اسما ظل ذات مطلقند • ذات او

9 در اسم پیدا آمد، اسم در اعیان هویدا آمد. اسم و عین و روح و جسم این هر چهار ظل
یک ذات‌اند نیکو یاد دار. تعبیر عالم اشباح را که عالم خلق و عالم ملک و ما یتصور دون عبارت
از آن است حضرت شهادت مطلقه گویند و مقام اعیان ثابته را که صور علمیه و فیض اقدس عبارت
از آن است حضرت غیب مطلق گویند و عالم ارواح را که عالم امر و عالم ملکوت و عالم جبروت و ما
لا یتصور دون تعبیر از آن است حضرت غیب مضاف گویند چرا که اگرچه نسبت به غیب مطلق
شهادت است ولیکن نسبت به شهادت مطلقه غیب است و غیب مضاف را دو وجه است روی به
حضرت غیب مطلق و اعیان ثابته دارد و لهذا عالم مثال مطلق و عالم جبروت گویند و روی
به حضرت شهادت مطلقه و عالم ملک دارد و لهذا عالم مثال مقید و ملکوت گویند و
ملکوت باین معنی اخص است از ملکوت به معنی اول چرا که ملکوت به معنی اول مطلق عالم ارواح
بود و ملکوت به این معنی قسمی از عالم ارواح است و این چهار حضرت را که حضرت غیب مطلق
و حضرت شهادت مطلقه و دو وجه حضرت غیب مضاف که هر یک حضرتی علیحده‌اند با حضرت
جامع که حضرت انسان کامل است حضرات خمسه گویند و حضرت نعمة الله ولی قدس سره العزیز
تعبیر از حضرات خمسه بر این وجه فرموده، بیت غیب مطلق حضرتی از حضرتش. عالم اعیان
بود در خدمتش. هم شهادت حضرت دیگر بود. عالم او ملک جوئی دیگر بود. حضرت دیگر بود
غیب مضاف. در میان هر دو حضرت بی خلاف. وجه غیب مطلقش جبروت دان.
علم معقولات ازین دفتر بخوان. هم مثال مطلقش را گفته‌اند. ای اخای لبیب در
سفته‌اند. باز ملکوت است وجه دیگرش. با مثال او شنو همسیرش. این مثالش را

مقید نام

10 مقید نام گو. عالم ملکوت را این گو. حضرتی کو جامع این هر چهار. نام انسان
کامل یاد دار. چار حضرت در یک حضرت نگر. تا ببینی پنج حضرت ای پسر. غیب مطلق را
نگر در عین او. هم شهادت بین در آن ملک نکو. از صفات نفس او ملکوت بین.
جمع البحرین الحمد گو با او رسید. صورتی تامه است و در معنی حق است. مظهر الله قطب عالم است
روح و جسمش اصل و فرع آدم است. با وجود او بدارد لی وجود. ظل الله است و سلطان
شهود. اسم الله می‌کند تعلیم ما. می‌کند با جوش ما را آشنا. عالمی را نور بخشد دایم از
عطای اسم اعظم والسلام. تطبیق بدان که حقایق حکمیه قائم به ذات که کشف افلاطون
الهی بدان متحقق شده و به مُثُل افلاطونیه مشهور است عبارت از حضرت اسماء است و ماهیات
ممکنات که به شرط مرجح وجود موصوف می‌شوند به وجود و به شرط مرجح عدم متصف می‌گردند
به عدم و در حد ذات خود نه موجودند و نه معدوم چنانکه حکما گویند الماهیة من حیث
هی لا هی عبارت از حضرت اعیان ثابته باشند و عقول مجرده مفارقه که به اصطلاح
اشراقیین مسمی‌اند به ارباب انواع و انوار قاهره و به اصطلاح حکمای فرس موسوم‌اند به
سروش و امشاسپندان است و در لسان شریعت محمد صلی الله علیه و آله
به ملائکه مقربین مسمی‌اند چنانکه فرموده عز شأنه لن یستنکف المسیح عبداً
لله و لا الملائکة المقربون عبارت از حضرت جبروت و مثال مطلق است و نفوس
ناطقه مجرده فلکیه و انسانیه و نفوس منطبعه فلکیه که به جای خیال است در انسان و هم چنین
خیال انسان و هر یک از این دو بنا بر اصل حکمای مشائین منطبع است در جسم و متصرف به خیال

مقصود بنا بر رای حکمای اشراقیین قائم است بنفس خود و صورتست بخیال منفصل و مثل ۱۱
معلّقه و حکمائی در لسان شریعت حقه مصطفویه صلی الله علیه و آله موسومست بملائکه چه بیرون
چنانکه فرموده جل ذکره و المدبرات امرا عبارت از حضرت ملکوت بعضی احکام عالم
مثال مقیدست و اطلاق مثال مطلق بر اول و مثال مقید بر ثانی بجهت آنست که اول
مجردست از ماده و صورت هر دو بخلاف ثانی که اگرچه از ماده مجردست لکن بصورت متلبس
و مقیدست و چون عالم جبروت عبارت از مراتب عقول مجرده مفارقست لهذا حضرت
نعمة الله ولی قدس سره العلی فرموده علم معقولات از این عالم یا از این دفتر ع اختلاف
النفس بجوان و چون عالم ملکوت عبارت از مراتب نفوس ناطقه است فرموده مصرع از
صفحات نفس او ملکوت بین توفیق سرای و فقک الله تعالی لفهم الحقایق که سالک را بجدا
در قوس عروج بر مجموع این مراتب و عوالم لاحق عبور واقع میشود و هر یک از مراتب
او را منزلی میگردد لهذا منازل ایشان نیز عبارت از این عوالمست ولیکن لا مطلقا
بلکه باعتبار عبور سالک بران در قوس عروج و باصطلاح مرشدین سلسله طریقت ما
که طریقه نعمة اللهیست صلوات الله علی ناصحیها تا سالک در حضرت شهادت مطلقست و کلمه
کریمه الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة مصدق بوجود عالم و متلبس
بقوالب صوالح اعمالست میگویند در منزل شریعتست و چون از این منزل درگذشته
روی بعالم دل که برزخ بین الغیب و الشهاده است نمود قبل از آنکه فتح ابواب غیبیه بظهور
رسد میگویند در منزل طریقتست و اگرچه طریقت بمعنی راه و قبل از وصول سالک

الم

الله بهر منزل که رسد هنوز در راهست ولیکن چون هر منزلی را باسم علیحده مسمی نموده اند ۱۲
از قبیل تسمیه جزء باسم کل منزل اول را طریقت گفته اند چون فتح باب ملکوت که مرتبه
اولیست از دو مرتبه غیب حقایق میسر شود گویند در منزل معرفتست و چون
فتح باب جبروت که مرتبه ثانیه است از دو مرتبه غیب مضاف میسر شود گویند در
منزل حقیقت است و چون فتح باب غیب مطلق که حضرت اعیان ثابته است
میسر شود میگویند در منزل توحیدست و چون از این مقام ترقی نموده بمقام حضرت
اسما متحقق شود میگویند در منزل فنا فی الشیخ است و چون از مجموع تعینات که ثبت
میکونیه و الهیه منخلع شود و بمقام وجود مطلق تعالی شانه متصل شد چنانکه در حدیث
شریف وارد شده که و اذا اتصلوا لا فرق بینهم و بین حبیبهم میگویند در
منزل فنا فی الله است تحقیق در منزل اول که منزل شریعتست سالک بهمه
تعینات الهیه و کونیه و تقییدات علمیه و عینیه و اعتبارات ثبوتیه و وجودیه و نسب
غیبیه و شهادیه متلبس است و در منزل طریقت تعینات کونیه شهادیه ضعیف میشود
و چون بمنزل معرفت رسید از تعینات عالم شهادت مطلقه منخلع میگردد و چون
بمنزل حقیقت رسید خلع تعینات قسم اول از تعینات کونیه وجودیه اضافیه به
ظهور میرسد اعنی تعینات ملکوتیه و چون بمنزل توحید رسید از قسم دوم از تعینات
کونیه وجودیه اضافیه که عبارت از تعینات جبروتیه است نیز منخلع میگردد و بوجه تعالی
علم از تعینات کونیه و تعینات الهیه دیگر هیچ تعینی باقی نمانده و لهذا این منزل را منزل

تحقیق

توحید خوانند چرا که توحید به معنی یکی نه کردانیدن اشیاء متکثره و راجع کردانیدن
ان اشیاء بسوی وحدت است پس موحد بکسر حا و موحد بفتح حا و موحد الیه اتفاق کنند
موحد بکسر حا همان عین ثبوته سالک است که در حضرت هنوز بر قرار است و چون در
ان مقام حکم میکند که عین ثبوته او با سایر اعیان ثابته همه تعینات ذات مطلقند
نه ثابتند پس جمیع اعیان ثابته موحد بفتح حا باشند و ذات واحد مطلق که مرجع همه کثرات
موحد الیه و چون به منزل فنا فی الشیخ رسید از جمیع تعینات کونیه خواه ثبوتیه علمیه
وخواه وجودیه عینیه منخلع میگردد و به جز تعینات الهیه دیگر تعینی باقی نمی ماند و لهذا
این منزل را منزل فنا فی الشیخ میگویند چرا که چون تعینی از تعینات کونیه باقی نماند
نه علمی و نه عینی پس سالک از خود بالمره فانی شده و چون در تعینات الهیه و صفات ذات
فانی شده و صفات به وجهی غیر ذات اند الکرچه فی الحقیقه عین ذات اند پس در شیخ فانی شده
چرا که شیخ الکرچه بوجهی غیر ذات است ولیکن فی الحقیقه عین ذات است از انجا که در حقیق
انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء به غیر از ذات
نیست و شیخ حقیقی فی الحقیقه ان حقیقت است که واسطه باشد میان عین سالک و حضرت
ذات و ان نیست مگر حقیقت اسمی که مذکور سالک است چرا که حضرت اسم جامع که مربی
عین انسان کامل است حقیقت انسان کامل باشد و شیخ حقیقی نیست مگر حقیقت انسان
کامل و چون از مقام حضرت اسما در گذرد و به مقام ذات حق و وجود مطلق جلت
عظمته رسد از جمیع تعینات الهیه و کونیه منخلع شده باشد و لهذا این مقام را منزل فنا

فی الله

فی الله است چرا که در این مقام او را شعوری به ماسوای ذات نمانده و غرق بحر
جمع گردد **تنبیه** چون سالک را بی واسطه القرب نخست جلال اولا از جمیع تعینات
منخلع گردانند ثانیا بواسطه القرب نخست جمال کوت جمیع تعینات در پوشانند
بر وجهی که مغلوب و مقهور ان تعینات نگردد یا ان تعینات او را حاجب
مشاهده ذات نشود بلکه بر وجهی که در همه متصرف باشد و بعنوان سلطنت
مدبر همه مراتب باشد و در این مقام خلعت خلافت الهی او را ارزانی
دارند و او را بواسطه جامعیت جمیع اسما و صفات الهی که کریمه
وعلم ادم الاسماء کلها اشارت به ان است مسجود جمیع مراتب
ملکوتیان گردانند و تاج ارشاد و نیابت او را بر فرق گذارند این مقام را منزل بقا بالله
گویند و منزل سلطنت عبارت از این مقام است و جمع الجمع و فرق بعد الجمع که مظهر است بعدم
احتجاب کلی از خلق و عدم احتجاب خلق از حق از لوازم این مقام است و فوق این مقام
دیگر است که عبارت از شرح ان قاصر و اشارت از بیان ان عاجز است و باصطلاح و زبان
اهل طریقت ما ایدهم الله تعالی مسمی است به منزل قلندری و اگر چه شرح این مقام حد این فقیر
نیست ولیکن بجهت تشویق طالبان ما ایمت مختصری از خواص این مقام ما بر وجهی که خاطر مجیب و خاطر
بان منساق میشود عرض میکند امید که مقبول نظر منیر روشن ضمیر ما گردد و اینست که صاحب
منزل بقا بالله چون سلطان و پادشاهیست مظهر اسم الملک از اسمای حسنای الهیه است و مقرر است
که هر سلطانی لازم نیست که سلطنت کلی داشته باشد بلکه بعض از افراد سلاطین را الذی قدرت بهم

۱۵ مراد آنکه هرگاه همت به تحقیق توجه می‌توانند مقام سلطنت به گدا عطا کنند و به تحقیق بر القلب می‌توانند
گدا را از سلطنت عزل کنند اما قلندر کریم است هرگاه خواهند به حکم مشیت می‌توانند منزل بقا به گدا عطا
کنند و اگر خواهند به حکم مشیت می‌توانند تاج از فرق سلطان فانی بقا بربایند و حقیقت کمال مظهر اسم
مالک الملک از اسرار حقیقت الهیه است و حضرت لسان الغیب حافظ عارف لاریب قدس
سره در این مقام چه نیکو فرموده ✱ حافظ سرو رحمیله رهبران قلندر را باشند ✱ که ستانند و دهند
افسر شاهنشاهی ✱ حضرت علا مشتاق قدس سره العلی که بزرگان طریقت با مداد الله فلا لهم ملک تحقیق
به قلندران الثانی فرموده‌اند می‌فرموده‌اند که شو مردی که تو ره رندان قلندر هستند ✱ که ستانند و دهند
افسر شاهنشاهی ✱ خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای ✱ دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی ✱
و چه بسیار شعر بی الا لطف است این نکات قدسیه که از افکار حال حضرت لسان الغیب قدس سره
و ... با کلام اعجاز نظام حضرت ملک علام تولت سلطنت قل اللهم مالک الملک تؤتی
الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک
الخیر انک علی کل شیء قدیر تؤتی و تنزع مطابق است با که ستانند و دهند و این مطابق ظاهر است
و تعز و تذل مطابق است با خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای چرا که خشت زیر سر اشاره به حال
فقر و عبودیت و بر تارک هفت اختر پای اشاره به حال غنا و ربوبیت است و کلمه کمال جو تنبیه است
که زمام اعزاز و اذلال سلاطین فقر و پادشاهان بقا در قبضه اختیار ایشان است و بیدک
الخیر انک علی کل شیء قدیر مطابق است با دست قدرت نگر که با کمال اختصار از ملکه
بلاغت لسان الغیب زینت گرفته صفات قلوب لاریبی گردیده و حضرت علی مشتاق

قدس سره

۱۴ قدس سره العلی می‌فرموده‌اند که بر دو حرف که اشارت به حدیث شریف انا مدینة العلم
و علی بابها است و الحق که فهم امثال این اشارات لطیفه از حضرت ایشان فطرت الطف
الی حضرت بود وفقنا الله تعالی برحمته الغافره المبارکه الشریفه لما یحب و یرضی و در این مقام ابیات
که غیرت عشق مانع از آن شد که ... و غیب ترا نگاه وجود در حال خفی بر اکثر الناس ظاهر است بیت
غیرت عشق زبان همه خاصان ببرید ✱ از کجا سر غمش در دهن عام افتاد ✱ و الله الهادی الی سبیل الرشاد
تمهید ثانی تعین اول که عبارت از وجود مطلق می‌گردد تعین است مشتمل بر همه تعینات چه تعین
مجرد از همه تعینات که تعین اطلاق است و چه تعین اتصاف به همه تعینات که تعین تقیید است
و باعتبار اول که مسمی است باحدیت و مرادفات اولیت و باطنیت و ازلیت و باعتبار ثانی
مسمی است بواحدیت و مرادفات آخریت و ظاهریت و ابدیت و تحقیق این مسئله آن است که وجود
یا وجود لا بشرط شی است یا وجود بشرط لا وجود لا بشرط مرتبه لا تعین است که ذات حق و وجود مطلق
تعالی شانه عبارت از وست و وجود بشرط تعین اول است که ام الکتاب عبارت از وست
و وجود بشرط لا بر دو قسم است یا وجود بشرط لا است یعنی وجود بشرط اطلاق از همه تعینات و تقییدات
یا وجود بشرط شی یعنی وجود بشرط تقیید بهمه تعینات و تقییدات قسم اول مرتبه احدیت است
و قسم دوم مرتبه واحدیت است و چون نسبت وجود مطلق به تعینات که از او ظاهر گردیده و می‌گردد
مانند نسبت بحر است به امواج و هم چنانکه هر موج از امواج تعینات کلیه چون مبدا امواج کثیره
از تعینات جزئیه غیر متناهیه است پس نسبت تعینات کلیه به تعینات جزئیه نیز مانند
نسبت بحر با امواج است و هر تعین از کلیات تعینات اگرچه نسبت بوجود مطلق مانند موج است

17 نسبت به ذکر ولیکن نسبت به تعینات جزئیه مانند ذکر قلت نسبت با مواج لهذا ما در مثنوی
مسمی به ذکر الاسرار و در این کتاب مستطاب مسمی به مجمع البحار جناب جنانی دیدیم که تعبیر از هر
مرتبه از مراتب ملکیه وجود خواه مرتبه لاتعین و خواه مراتب تعینات ملکیه به ذکور نمائیم و هر
یک از این مراتب را به ذکری خاص مسمی کردانیم و اصطلاحات این دو کتب را با هم مطابق سازیم
و باصطلاح ما مرتبه لاتعین که مرتبه وجود مطلق است تعالی ذکره مسمی است به ذکر الذات و ذکر الوهیة
و ذکر العلی و مرتبه وجود بشرط لا که معبر است به تعین اول و ام الکتاب و برزخ جامع و برزخ البرازخ
مسمی است به ذکر الاحمدیة صلی الله علیه و آله و ذکر النبوة و ذکر الجامع و ذکر الله چرا که مقام اسم الله که جامع
جمیع اسماء حسنی است این مقام است و مرتبه وجود بشرط لا که وجود بشرط اطلاق از همه تعینات
و وجه اعلای ذکر الاحمدیه و جنبه انسب باوست به حضرت احدی ذات مسمی است به ذکر الاحدیه
و ذکر العلو و ذکر الجلال و ذکر الولایة و ذکر الاولیة و ذکر الباطنیة و ذکر الازلیة و مرتبه وجود بشرط
شیء که وجود بشرط تقیید بجمیع تعینات و وجه ادنای ذکر الاحمدیه و جنبه انسب باوست به حضرت
تفصیل مسمی است به ذکر الواحدیة و ذکر التنزل و ذکر الجمال و ذکر الرسالة و ذکر الاخریه و ذکر الظاهریه
و ذکر الابدیه و این ذکور چهارگانه اعنی ذکر الالوهیة و ذکر الاحمدیة و ذکر الاحدیة و ذکر الواحدیة
امهات ذکور وجودیه‌اند که در عنوان مقدمه نام بردیم و به تمام بیان ذکور امهات تمام شد آنچه
مقصود ما بود از عقد مقدمه الموسوم به [illegible] آن است که شروع کنیم در مقصد اول والله ولی
التوفیق **مقصد اول** در بیان کیفیت انشعاب ذکور ده‌گانه غیر امهات از ذکور امهات مقصد اول
و بیان کیفیت استنباط ذکور چهارده‌گانه امهات و غیر امهات از الفاظ اول سوره

ام الکتاب

18 ام الکتاب اعنی الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین و این
مقصد مشتمل است بر دو باب **باب اول** در بیان کیفیت انشعاب ذکور ده‌گانه غیر امهات
از ذکور امهات **اعلم** بدان وفقک الله تعالی که از ذکر اول از ذکور امهات که اعظم
و اقدم و مبدأ و معاد جمیع ذکارت اعنی ذکر الذات و ذکر الوهیة و ذکر العلی ککلم لوکیه
وما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر او هو اقرب منشعب نور مترتب ذکر مسمی است
به ذکر الاحمدیة و ذکر النبوة و ذکر الجامع و ذکر الله و سایر ذکار دیگر همه از این ذکر منشعب
شونده و لهذا این ذکر مسمی است بام الکتاب چرا که مادر همه ذکارت و همه ذکار از او متولد گردند
و انشعاب اول که در این ذکر واقع می‌شود انقسام اوست به ذکر الاحدیة و ذکر الواحدیة چرا که
ذکر الاحمدیة صلی الله علیه و آله وجود بشرط لا است و وجود بشرط لا منحصر در دو قسم است وجود بشرط لا
شیء اعنی بشرط اطلاق و وجود بشرط شیء اعنی بشرط تقیید قسم اول ذکر الاحدیة است و قسم
دوم ذکر الواحدیة و در الحقیقة ذکر الاحمدیة صلی الله علیه و آله را باطنی و ظاهری است باطن آن ذکر
الاحدیة است و ظاهر آن ذکر الواحدیة و ذکر الاحمدیة صلی الله علیه و آله به منزله برزخ بین البحرین
المذکورین است چنانچه تعالی شأنه فرمود مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا
یبغیان و لهذا احوط ذکر الاحمدیة را به ذکر النبوه مسمی کردانیدیم چرا که ولایت باطن
نبوت است هم چنانکه رسالت ظاهر اوست و ذکر الاحدیه علی اعظم است و ذکر الواحدیه فاطمه
کبری هم چنانکه ذکر الاحمدیه صلی الله علیه و آله محمد اول است که اول ما خلق الله نوری
و مؤید این تحقیق است آنچه از اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم در تاویل این نه سوره

وارد بود دیگر آنکه بدین اشارت به حقیقت مرتضویه و حقیقت بتولیه صلوات الله علیهما ۱۹
و برزخ بینهما اشارت به حقیقت مصطفویه صلی الله علیه و آله نقل کرد الاحد بر را از دو
سو که گران جد به صلی الله علیه و آله هیچگونه انقلاب و انقسام نیست چو اگر احد ذاتی که بهیچ
وجه قابل قسمت نباشد نه ذهناً و نه خارجاً نه عقلاً و نه وهماً نه حقیقةً و نه فرضاً و از این جهت
گفتیم که جز الاحدیه وجود بشرط اطلاق است یعنی مشروط است باینکه هیچگونه تعین و تقیید را و ساخته
پس هیچگونه قابل انقلاب و انقسام نباشد و این بر خلاف جز الواحدیه است چو اگر جز الواحدیه هم چنانکه
مشروط به تقیید نیست مشروط به اطلاق هم نیست بلکه فی حد ذاته از شرط اطلاق و شرط تقیید
هر دو منزه است و بحسب کمال اسما و صفات قابل اطلاق و تقیید هر دو است و لهذا محققین
عرفا را اعتقاد آنست که تنزیه فقط بلا تشبیه تعطیل است و تشبیه فقط بلا تنزیه زندقه و جمع
بینهما توحید چنانکه از صادق آل محمد صلوات الله علیه و علی آبائه و ابنائه ماثور است که الجمع بلا
تفرقه زندقه و التفرقه بلا جمع تشبیه و الجمع بینهما توحید بیت چشم مشبه ز جمال
تو کور • عقل منزه ز کمال تو دور • ماند تنزیه چو تنها قدم • روی ز معموره بصحرا نهاد • حادی
تشبیه چو محمل براند • رفت به معموره و در گل بماند • ای ز تو معموره و صحرا پر • بود تو هم با همه
هم با همه • هست ز تنزیه تو تشبیه تو • نیست جدائی ز عادت تنزیه تو • بود لیکن و عبارت نه
بحر محیط و کناره نه • بیت کناره نیست و نه صد هزار • گوهرت از موج فتنه بر کنار • و در جای
دیگر گفته بیت در همه ساری همه هم حلول • سر بایه نه صد فهم عقول • و ز همه عاری با نقص زوال
منتقل نا شده از حال بحال • و فی المثنوی المولوی قدس الله سره ناظم المعنوی مثنوی در تو

الرهو

۲۰ ای به نقش و به چینی صور • هم موحد هم مشبه خیره سر • که مشبه را موحد می‌کند • که موحد را
صورت ره می‌زند • که ترا گوید ز مستی بو الحسن • یا صغیر السن یا رطب البدن • گاه نقش
خویش ویران می‌کند • آن پی تنزیه جانان می‌کند • و موید این تحقیق است آنکه در آیات
شریفه در اغلب مواضع جمع بین التسبیح و التحمید واقع شده مثل قوله تعالی الذین
یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و قوله جل ذکره حکایة عن
الملائکة و نحن نسبح بحمدک الی غیر ذلک و ذکر رکوع و سجود نیز بر این وجه از
صاحب شرع مطهر صلی الله علیه و آله و سلم رسیده و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم
فرموده اند یخرج من الحدین حد التعطیل و حد التشبیه و مراد از
تشبیه ممنوع تشبیه فقط است و لهذا حد التشبیه فرموده یعنی ذات حق را محدود
به تشبیه فقط کنی و تشبیه را حد او قرار دهی بلکه او را تعالی شانه فی حد ذاته از تشبیه و تنزیه
هر دو منزه دان و بحسب تجلی احدیت و واحدیت به تنزیه و تشبیه حق وصف کن
فسبح بحمد ربک و کن من الشاکرین چنانکه خود فرموده لیس کمثله
شیء و هو السمیع البصیر لیس کمثله شیء تنزیه است اگر کاف کمثله زائد
باشد و هو السمیع البصیر تشبیه است و اگر کاف کمثله زائد نباشد لیس کمثله شیء نیز
متضمن تشبیه است چه اگر معنی این می‌شود که نیست مثل مثل او تعالی شانه چیزی
و مثل او و لله المثل الاعلی انسان کامل است چنانکه در حدیث قدسی
وارد شده که یا ابن آدم اطعنی اجعلک مثلی لطیفه تسبیح حق تعالی جل ذکره

باعتبار کلی احدیت و کلیه جامع حیطه است باعتبار کلی واحدیت لهذا الکه ذکر الاحدیه را به ذکر التسبیح و ذکر الواحدیه را به ذکر التحمید مسمی کرده اند روایت و چون ذکر الاحمدیه صلی الله علیه و آله جامع مرتبتین احدیت و واحدیت است و حقیقت توحید که مضمون کلمه طیبه لا اله الا الله است نیست مگر اقرار باحدیت و واحدیت حق حضرت الالوهیه حسب اینست که ذکر الاحمدیه صلی الله علیه و آله را نیز به ذکر التهلیل مسمی کرده ایم و چون حضرت شاه اولیا علی مرتضی علیه صلوات الله العلی الاعلی فرموده اند که و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه و این کلام اعجاز نظام سر طریق کریمه عظیمه سبحان ربک رب العزة عما یصفون از مصدر ولایت صادر شده و حقیقت تکبیر نیست مگر اعتراف به کبریاء و تنزیه ذات از اتصاف بنعوت و صفات چنانکه از اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم وارد شده در تفسیر الله اکبر که الله اکبر من ان یوصف و در این مرتبه اطلاق ذات و مقام ذکر الهویة و منزل ذکر العلی است که از جمیع نعوت و صفات و قیود و اعتبارات منزه و مجرد است و مراتب ثلاث احدیت و واحدیت و واحدیت هم مراتب صفی شد لهذا لایق ان است که ذکر الهویه را نیز به ذکر التکبیر مسمی کرده ایم تا مجموع کوه های چهارگانه امهات حقایق تسبیحات اربع که اوتاد اربعه قطب اعتقاد و مدار علیه اذکار صلوة قیام و قعود و رکوع و سجود و تشهد و قنوت می باشند مطابق کرده و سر شرف تسبیح زهرا صلوات الله علیها که در بعض احادیث مختتم بتهلیل واحد نیز میباشد بر ظهور پیوندد والحمد لله على الهام الحقایق والمعارف وتفهیم الدقایق واللطایف وهم چون ذکر الاحدیت را مسمی کرده ایم به ذکر النقطه چرا که نقطه ان است که به هیچ وجه قابل انقسام نباشد

نه طولا و نه عرضا و نه عمقا و لهذا حضرت شاه اولیا علیه صلوات الله العلی الاعلی فرموده که انا النقطة تحت الباء و این کلام که از ان امام علیه الصلوة والسلام به ظهور رسیده موافق تشخیص این فقیر ضعیف از مقام ذکر الاحدیه به ظهور رسیده و لهذا ذکر الاحدیه را به ذکر الولایة و ذکر العلو مسمی کرده ایم چرا که علی ولی اسم و لقب ان جناب است صلوات الله علیه و آله که در خطبه شریفه فرموده که انا المعنى الذی لا یقع علیه اسم ولا شبه از ذکر الذات و ذکر الهویه به ظهور رسیده چرا که عبارت مطلقه اطلاق از جمیع تعینات حتی تعین اطلاق و تقید از جمیع اعتبارات حتی اعتبار علو است و لهذا ذکر الهویه را به ذکر العلی مسمی کرده ایم و علو که در ذکر الاحدیه محقق است مشتق است از علوی که در ذکر الهویه واقع است چنانکه در حدیث قدسی در خصوص تسمیه ال عبا سلام الله علیهم وارد شده که هذا علی و انا العلی العظیم شققت له اسما من اسمی و فرق میان مشتق و مشتق منه با وجود آنکه فلا فرق بینهم و بین حبیبهم ان است که علو در مشتق عبارت از تعلی و تکبر از قیود تقیید به واحدیه و کثرت به تعین احدیت و در مشتق منه عبارت است از تعلی و تکبر از جمیع قیود و تعینات حتی قید اطلاق و تعین احدیت و در ایات شریفه قرآنیه هر جا اسم العلی محلی بالف و لام ملاحظه شد مثل قوله تعالى دیگر وسع کرسیه السموات والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم در سوره بقره و مثل قوله علا شانه له ما فی السموات وما فی الارض وهو العلی العظیم در سوره شوری و مثل قوله عز و علا ذلک بان الله هو الحق وان ما یدعون من دونه هو الباطل وان الله هو العلی الکبیر در سوره حج و مثل

قوله تعالى جده ذلک بان الله هو الحق وان ما یدعون من دونه الباطل وان الله هو العلی الکبیر در سوره لقمان و مثل قوله تعالى ذاته ولا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له حتى اذا فزع عن قلوبهم قالوا ماذا قال ربکم قالوا الحق وهو العلی الکبیر در سوره سبا و مثل قوله تعالى و تقدس ذلکم بانه اذا دعی الله وحده کفرتم وان یشرک به تؤمنوا فالحکم لله العلی الکبیر در سوره مؤمن اشارت به ذکر الهویه بدان وجه که بدون الف و لام شد مثل قوله تعالى وما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء انه علی حکیم در سوره شوری و مثل قوله تعالت کلمته وانه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم در سوره زخرف اشارت به ذکر الاحدیت لیکن الان نادرا و بعین دقیقه را در حدیث اشتقاق اسمای اهل البیت علیهم السلام که فرمود هذا علی و انا العلی العظیم ملاحظه فرمایند بر فطرت مستقیمه بر صحت تشخیص این فقیر شهادت دهد والحمد لله رب العالمین لطیفه ایات شریفه فرقانیه را ملاحظه و استقرا نمودیم در شش موضع همگی العلی محلی بالف و لام یافتیم و در پنج موضع مسبوق بهو یافتیم اعنی در سوره بقره و شوری و حج و لقمان و سبا و در یک موضع مسبوق باسم جامع الله دیدیم اعنی در سوره مؤمن و این اسم بزرگوار را به وضع مخصوص مشار الیه ملاحظه نمودیم مگر موصوف بوصف عظمت یا منعوت بنعت کبریا و در این مقام علی کبر نظر تا بر ارباب حبیبه معلوم شن می گردد که نه در عبارت می گنجد و نه رخصت اظهار ان از حضرات ائمه هدی علیهم صلوات الله علیهم اجمعین رسیده و لعض دقایق که قبول کوت صوت و حرف می کند بوضوح سزاوار ان

اراهم الله حقایق الاشیاء کما هی میرساند اما مسبوقیت باسم ذات صرف اعنی اسم هو اشارت لطیفه است باستغراق اصطلاح که در این کتاب مستطاب به برکت انفاس شریفه مبارکه فقرای اولو الالباب موضوع نمودیم اعنی تسمیه مرتبه وجود مطلق بشرط لا شیء به ذکر الهویه و ذکر العلی و اما مسبوقیت باسم جامع الله اکرم چه مقام این اسم باعتبار ذکر الاحدیه است صلی الله علیه و آله که در کتب ذکر الهویه است و لیکن چون مقتضی این اسم تعین جامع جمیع تعینات و منبع مجموع اعتبارات است و این اسم است که مقتضی مرتبتین احدیت و واحدیت و مشتمل بر اعتبارات الهیت و کونیت است لهذا خلافت ذات مطلق تعالى شانه بخوان این اسم راست به ولا انیابت که از میان مراتب اعیان حضرت جامع انسان کامل را که مظهر این اسم است به تشریف خلافت عظمی مشرف گردانیده اند و چون انسان کامل باعتبار مظهریت این اسم خلعت خلافت پوشیده لی ان فی اقدم و ادوم اول فی الحقیقه این اسم است و لکنه حضرت شاه اولیا علی مرتضی علیه صلوات الله العلی الاعلی فرموده که انا آدم الاول از این مقام فرموده و چون این اسم مظهر هویت ذات است تعالى ذکره لی مسبوقیت اسم العلی باین اسم در سوره مبارکه مؤمن به منزله مسبوقیت به هو است که در سوره حج واقع شده والحمد لله على فهم اللطایف لطیفه ثانیه در حدیث قدسی وارد شده که الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی فی شیء منهما القیته فی جهنم و در افتتاح سوره مبارکه عم فرموده عم یتساءلون عن النبأ العظیم و در سوره مبارکه والنجم فرموده لقد رای من ایات ربه

٢٥ الکبری و حضرت شاه اولیا علی مرتضی علیه صلوات الله العلی الاعلی فرموده ما لله
نبأ اعظم منی و لا لله هی اکبر منی که مراد ذات مطلق را که منی با از جمیع قیود
و اعتبارات موصوف به کبریا و عظمت فرموده چنانکه در ایات شتی که به
ملاحظه مواد و مظاهر کبریا را و عظمت را از خود فرموده به عبارتی که مفید اختصاص حق
و جهة تاکید اختصاص هکه فمن نازعنی فی شیء منهما القیته فی جهنم را بیان ضمن ساخته
و مظاهر و مواد را نبأ اعظم و ایت کبری خود خوانده و به کبریا و عظمت هر دو را وصف
فرموده از ان که چون حکم مشتق منه لامحاله باید در مشتق جاری باشد و علو ذات حق
تعالی را خلو از عظمت و کبریا چیز نیست چنانکه به مفاد ایات شتی که نه بر این معنی
شاهد عدل است پس الی که نسبت هذا علی و انا العلی العظیم شققت له اسما
من اسمی متحقق باشد لازم ان نسبت اعنی عدم خلو علو از کبریا و عظمت به حکم ما
لله نبأ اعظم منی و لا لله ایة هی اکبر منی نیز متحقق گردد و چون این عظمت
و کبریا از لوازم اشتقاق و اشتقاق از احکام مابه الاکثرات پس در مصداق فمن نازعنی
داخل باشد و با اختصاص ردائه و ازاره منافات نداشته باشد چنانکه به خدمت
مولانا ابو عبد الله جعفر الصادق صلوات الله علیه ما نطق ناطق عرض کردند که
انا نری فیک تکبرا ان جناب فرموده ذاک کبریاء الحق قام منی
مقام التکبر چون نور علی صلوات الله علیه به حکم شققت له اسما من اسمی
از نور ذات مشتق باشد ما لله نبأ اعظم منی و لا لله ایة هی اکبر منی

بعنوان

٢٦ به عنوان منازعت نباشد که از احکام مابه الامتیازات بلکه بعنوان مصلحت
باشد که از احکام مابه الاکثرات و چون نور صادق علیه السلام به حکم ذریة
بعضها من بعض با نور علی صلوات الله علیه متحد باشد که کلنا واحد و عبارت
ذاک کبریاء الحق قام منی مقام التکبر از مصداق صدق و فاق و جعلنا
لهم لسان صدق علیا علی صدق باشد و چون نور سلطان طیفور به حکم
انا خلقنا انوارا و خلقت شیعتنا من شعاع ذلک النور شعاع
نور امام واجب الاتباع جعفر صادق مطاع علیه صلوات الله و علی الاشیاع
باشد مقال سبحانی ما اعظم شانی طامات نباشد و الحمد لله علی ادراک الحقایق
لعلوه شانه نبأ بمعنی خبر و ایت به معنی علامت جزء از مقوله مسموعات و علامت از
مقوله مبصرات اول از مقوله اصوات و حروف و ثانی از مقوله ارقام و رسوم و اول
علامات و ثانی کتاب چون ان جناب علیه صلوات الله الوهاب به حکم انا کلام الله الناطق
کلام جذبات فرموده که ما لله نبأ اعظم منی موافق لقول الله تعالی ذکره فی سورة النبأ
عم یتساءلون عن النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون و لقوله جل جلاله فی سورة ص
قل هو نبأ عظیم انتم عنه معرضون و چون ان مظهر انوار علیه صلوات الله الغفار به حکم
انا ذلک الکتاب لا ریب فیه کتاب جذبات فرموده که و لا لله ایة هی اکبر منی نطق
لقول الله سبحانه و تعالی فی سورة النجم لقد رای من ایات ربه الکبری و لقوله تعالی فی
سورة بنی اسرائیل سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی

٢٧ المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من ایاتنا انه هو السمیع البصیر
از ان جهت که چون سید کاینات صلی الله علیه و اله به حکم فاذا احببته کنت سمعه الذی
به یسمع و بصره الذی به یبصر با قتضای مقام محبوبیت سمع و بصر او حق
بود در لیلة الاسری نبأ اعظم حق را که نطق علی بود صلوات الله علیه بسمع حق شنید که
فاوحی الی عبده ما اوحی و ایت کبرای حق را که نور علی بود صلوات الله علیه به چشم
بصر حق دید که ما زاغ البصر و ما طغی و این همه جهت ان بود که بجز ایات علی
در فؤاد او نبود که ما کذب الفؤاد ما رای و در احادیث معراجیه
مورد است حدیثی که حضرت سید انبیا حضرت سید اولیا را صلوات الله علیهما و الهما
مخاطب ساخته باین عبارت لطیف اشارت و رمز ما ینه که قال لی جبرئیل
علیه السلام این اخوک یعنی جبرئیل در ان شب معراج به من گفت که
کجاست برادر تو قلت خلفته و رائی گفتم به جبرئیل علیه السلام که جانشین
کرده ام او را در پشت سر خود یعنی او را در زمین گذاشته خود باسمان امده ام
قال ادع الله فلیاتک جبرئیل گفت از خدا مسئلت کن تا برادر تو را در
حضور تو حاضر سازد فدعوت الله فاذا مثالک معی پس خدا را
خواندم یا علی و احضار تو را از او درخواستم پس ناگاه صورت مثالی تو
با من بود و در حدیث دیگر ایضا حکایت با برکات وارد شده سئل بای لغة
خاطبک ربک لیلة المعراج یعنی سوال کرده شد رسول خدا صلی الله علیه و اله

که بکدام

٢٨ که بکدام لغت خطاب کرد تو را پروردگار تو در شب معراج فقال خاطبنی بلغة
علی بن ابیطالب علیه السلام پس در جواب فرمود ان حضرت که مخاطبه کرد با من
حضرت پروردگار به لهجه لطیفه علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه فالهمت ان
قلت یا رب خاطبتنی ام علی پس الهام کرده شدم این را که گفتم ای پروردگار
من تو با من در مخاطبه یا علی که با من خطاب می کنی فقال یا احمد صلی الله
علیه و اله انا شیء لیس کالاشیاء و لا اقاس بالناس و لا اوصف
بالاشیاء پس فرمود رب من که ای احمد صلی الله علیه و اله من ان چیزم که مثل چیزها
نباشم و قیاس کرده نمی شوم به مردم و وصف کرده نمی شوم به چیزها خلقتک من
نوری و خلقت علیا من نورک خلق کردم تو را از نور خود و خلق کردم علی را
صلوات الله علیه از نور تو فاطلعت علی سرائر قلبک فلم اجد الی قلبک
احب من علی بن ابیطالب علیه السلام پس مشرف شدم بر اسرار دل تو پس
نیافتم احدی را که محبوب تر باشد سوی دل تو از علی بن ابی طالب علیه السلام فخاطبتک
بلسانه کیما یطمئن قلبک پس مخاطبه کردم با تو به زبان محبوب تو تا انکه مطمئن گردد
دل تو به سماع لهجه محبوب تو مؤلف رساله مغفوره نعمة الله ارشاد الله حقایق الاشیاء
کما هی گوید بنا بر تحقیق که سابق نگاشته قلم مشکین رقم گردیده عبارت فقره انا شیء
لیس کالاشیاء اشارت به کبر الذات و کبر الهویة و کبر العلی باشد و فقره خلقتک
من نوری اشارت بالقلب کبر الاحدیة که حضرت به کبر العلو و کبر الولایة و جنبه

٢٩ لطایف کبر الاحمدیت صلی الله علیه واله از کبر الاحمدیه والحمد لله علی تفهیم لطایف الاشارات
من ظرایف العبارات لطیفه رابعه حقیقت کلام نسبت ملکی ربی منور بهوا ساذج که
خط امتور بتعینات حرفیه درآورده قوام و هزبورست وحقیقت کتاب نسبت ملکی جوهر
مداد که با مداد قلم والطرز نبرد از مقام اجمال دوات بطرز مقام برزخ توسط قلم بود
به مقام تفصیل لوح قدم گذاشته دران مقام بملکوت نقوش حرفیه ملکیه و به لباس
تعینات رقمیه متلبس گردیده واین تعینات کتابی که لفظا مشهورست تعینی ثالث است که
جوهر مداد را طاری گردیده چرا که تعین اول آن قوام صالحست که مداد را در مقام
اجمال دوات که تمام حروف دران مقام در حیز قوت و استعداد بند و وجود اندراج
انها مادر دارند متحقق است وتعین ثانی آن مقدار صالحست که جوهر مداد را در مقام
توسط قلم والطرز که برزخ بین اجمال الدوات وتفصیل اللوح است متحقق است
وتعین ثالث آن صورت حرف مخصوص ونقش رقم معین است که جوهر مداد بعد از
اعتدال قوام لیقه دواتی واعتدال کم مقدار قلم بآن متشخص گردیده پس یک
حقیقت واحده مسمی به جوهر مداد است که طی منازل نموده تا بمقام خط رسیده بلکه این
جوهر مداد که هیولای صورت خط و ماده تعین کتابیست با جوهر هوای خارج به نفس
که هیولای صورت حرف و ماده تعین کلامیست در حقیقت نوعیه متحد بود اگر چه کوته نظران
را که واقف بر سر تطابق عوالم نیستند حسب بینونت بعیده و مغایرت شدیده بینهما ملحوظ
می گردد و تحقیق این تطبیق موقوف بر عقد فصل علیحده است با تما وفق تطبیق حرف

٣٠ تطابق عوالم وجود بعضها مع بعض از مقررات حکمای الهیینست و نفس حضرت
رقم حقیقیه نفس کلامی حرفیست لهذا تطابق نفس نقل عنه التحقیق ضروری التحقق است
بدان حققک الله تعالی که هوائی که ماده حرف و کلامست هوای صرف نیست بلکه اجزای
روحیه محترقه است که با اجزای هوائیه ودخانیه ممتزج گردیده بواسطه تنفس خارج می گردد و ماده
تقطیع حروف می شود تفصیل این اجمال آنکه دم لطیف صافی که از کبد بجانب قلب منجذب
می گردد در قلب لطافت و صفائی دیگر بواسطه طبخ ونضج حرارت غریزیه قلبیه در او بهم
رسیده جوهری گازی لطیف شفاف شبیه با جرام سماوی در تجویف ایسر قلب از دم
متولد می گردد واین جوهر را باصطلاح حکما روح می گویند و محل تعلق نفس ناطقه که جوهر
مجرد ملکوتیست خارج از بدن متعلق به بدن تعلق تدبیر وتصرف همین جوهر گازی لطیف است
چرا که نفس ناطقه مجرد لطیف و بدن مادی کثیف است و در مابین تجرد و مادیت ولطافت
وکثافت چون غایت مباینت واقعست لهذا احتیاج افتاده به متوسط برزخی که مناسبت
با هر یک از طرفین اعنی نفس مجرد و بدن مادی داشته باشد و آن جوهر متوسط برزخی نیست
مگر همین جوهر گازی لطیف مسمی بروح چرا که این جوهر از این حیثیت که از ماده اخلاط
لطیفه متولد گردیده جسم است و مادیست مناسبت با بدن داشته باشد و از این حیثیت که
جوهریست در نهایت لطافت و نورانیت وشفافیت تا بحدی که مرآت انطباع صور
ادراکیه تواند بود مناسبست با نفس ناطقه مجرده ملکوتیه که از ظلمت ماده وکثافت
هیولا و کدورت جسم فارغ و محل انطباع صور معقولاتست همچنانکه این جوهر لطیف

٣١ گازی محل انطباع صور محسوسات ومتخیلاتست پس نفس ناطقه مجرده اولا باین جوهر مسمی
بروح تعلق گیرد و ثانیا اعنی بواسطه این جوهر تعلق به اجزای بدن گیرد و اصطلاح عرفا درین
مقام به عکس اصطلاح حکماست چرا که حکما این جوهر گازی را مسمی بروح گردانند وحیوانیت و لوازم
لذا را مانند شهوت وغضب بوی منسوب دارند وآن جوهر مجرد را مسمی به نفس گردانند ونطق وتعقل
وتوابع آن را مانند حکمت و شرافت بوی نسبت دهند و عرفا این جوهر لطیف گازی را نفس گویند
و اماریت ولوازم آن را از شیطنت وسبعیت وبهیمیت بوی منسوب سازند وآن جوهر مجرد را
روح گویند وملکوتیت ولوازم آن را از معرفت ومحبت وعبادت بوی نسبت دهند واین جوهر
گازی مسمی بروح را بهوا متنفس قسم اول از حاجت آنکه این جوهر مخصوص در معدن تکون از اخلاط
ممزوج با اجزای هوائیه گردیده بعد از امتزاج در تجویف قلب بواسطه حرارت غریزیه طبخ ونضج
اونضج در او بهم رسیده لطافت وصفائی که در او بهم رسید واین اجزای هوائیه جزء جوهر او گردد
قسم دوم از حاجت آنکه این جوهر مخصوص بواسطه حرارت غریزیه قلبیه از حد اعتدال بیرون می رود
بواسطه شدت حرارت هر گاه معتدل باد نرسد مزاجش منحرف می شود وقابلیت تعلق نفس ناطقه از
او سلب می شود پس محتاج می شود باینکه لحظه لحظه هوای بارد از خارج باو برسد تا حرارت او را تعدیل
کند چه اگر هوای بارد معدل باو نکند حرارت مفرطه باعث بطلان اعتدال بلکه بطلان جوهر او و منحل
او می گردد قسم سیم از حاجت آنکه همچنانکه اخلاط بتدریج فضولی می باشد که در هر مقامی از مقامات
و در هر مرتبه از مراتب انهضامات از اخلاط منفصل می گردد واز مدافع مخصوصه دفع می شوند
روح را نیز چون جسمست که از روی حرارت همواره در او فضولی اجزای احتراقیه
دخانیه می باشد که بمنزله فضول ویست واین اجزا از دو جهت واجب الدفع است یکی آنکه منشأ

٣٢ تنگی مکان روح می گردد چرا که روح ساعت به ساعت از ماده دمویه متولد می گردد
دوم آنکه حرارت این اجزا منشأ سخونت روح می گردد وچون دفع این اجزا بواسطه
مقدار آن متعذر است حکمت آفریدگار تعالی شانه چنین اقتضا کرده که با هوای
مستنشق سرد نفس استنشاقی باهم خارج گردد چرا که هوائی که از خارج بجهت تعدیل روح
قلب منجذب می گردد اگر چه اولا تعدیل حرارت روح می کند ولیکن ثانیا آن اجزاء هوائیه
نیز بواسطه حرارت قلب ودخانیت بهم میرسانند و هم وجودش منشأ تضییق مکان روح
و هم باعث ازدیاد حرارت می شود پس باید دفع شود و هوائی دیگر بدل او جذب شود لهذا
آلات تنفس همواره دراین دو عمل جذب ودفع مشغولند ظاهر که آلات تنفس منبسط می شوند
هوای بارد معدل از خارج بدل منجذب می شود ومنشأ امداد روح وازدیاد جوهر او چنانکه
در قسم اول از حاجت مذکور شد با تعدیل واصلاح مزاج او چنانکه در قسم دوم مذکور شد می گردد
که هر نفسی که فرو می رود ممد حیاتست وظاهر که آلات تنفس منقبض می گردند هوای دخانی
محترق باستصحاب فضول روحیه دخانیه محترقه که منشأ تنگی وگرفتگی دلست مندفع می گردد
که چون بر می آید مفرح ذاتست پس ازین تحقیقات معنی اول الکلام الا ما چنانکه محقق شد
که هوای خارج مسمی بنفس که ماده تقطیع حرف و هیولای صورت کلامست نیست مگر
دخانی ممزوج بهوای دخانی مجملا جوهریست از احتراق جوهری دیگر بهم رسیده چنانکه مداد
که ماده تصویر صورت خط وهیولای تعین رقمست انهم دخانیست که از احتراق بعضی
عناصر می گردد وهمچنانکه دخان اجزای لطیفه لطیف ذوبست روح اجزای لطیفه دمست که لب

۳۳ بدان که انسان ناطق است و هم چنانکه دهن محترق شده تا دود دل شده و ماده مداد خط و هیولای
نقوش رقمی گردید، هم چنین روح محترق شده تا نفس گرم دود دل شده و ماده مداد
حرف و هیولای نقوش کلامی گردید، و هم چنانکه تا مداد در دوات است در مقام اجمال است
هم تا روح در قلب است در مقام اجمال است و هم چنانکه جوهر مداد که هیولای کتاب است از
مقام اجمال دوات (مواد) بواسطه الت و اسطه مسمی بقلم قدم بوجه تفصیل صفحات
الواح می گذارد هم چنین جوهر روح که هیولای خطاب است از مقام اجمال سویدای فؤاد
بواسطه الت برزخی بنام مسمی بلسان بجلوه گاه تفصیل الواح اسماع جلوه
گر می گردد و ذا الحقیقه لسان تقریر است که نگارش او کلام و صحیفه او عرصه هوا است
که متموج بامواج نقوش حرفیه گردید، هم چنانکه قلم لسان ناطق است که نطق او خط و هوا
او عرصه صفحه است که متموج بامواج حروف نقشیه گردید، لسان قلم است که خط او کلام است
و قلم لسان است که کلام او خط است و چون تطابق میان نشأتین خط و نطق را دراین
فصل مسمی به التطبیق و النشر و حقیقت هر یک از نشأتین مذکورتین را در عنوان لطیفه
رابعه شناختی هنگام آن است که بیان حقیقت کلام الله و کتاب الله را که کلام الانسانی
و کتاب الانسانی ظل او است اداء نمائیم فالی سمع منک و انت شهید تتمة اللطیفة الرابعة
چون کلام انسانی ظل کلام رحمن و کتاب خلق المتنوع کتاب حق است بر طبق روایت
من عرف نفسه فقد عرف ربه معرفت کلام و کتاب خلق ان را مرآة معرفت
کلام و کتاب حق رحمانی سازیم و بر وفق حدیث خلق الله آدم علی صورته

دراراده

۳۴ در حضرات کلام و کتاب ظلی فرعی سرایت دهیم، کلام و کتاب اصلی حقیقی بر دانیم
بدان ایدک الله تعالی بالحکمة و ایاک بسکت به که کلام خدا حضرت اسمائست و کتاب
خدا حضرت اعیان و هر یک از حضرتین اسمائیه و اعیانیه را و بر هر یک از نشأتین
کلامی و کتابی تو منطبق است اما انطباق حضرت اسماء برنشأه کلام و حیثش آن است
که صدور وجود منبسط از ذات مطلق تو باشد مانند صدور نفس منبسط است
از نفس تو و ظهور تعینات صفاتیه در نفس رحمانی مانند ظهور تعینات حرفیه است
در نفس ان قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل
ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا و اما انطباق حضرت
اعیان بر نشأه کتاب و حیثش ان است که حضرت غیب مطلق که مقام اجمال مطلق است
بمنزله دوات است که نقوش حرفیه در ان وجود اجمالی دارند و حضرت شهادت
مطلقه که مقام تفصیل مطلق است بمنزله لوح است که صور رقمیه در ان وجود
تفصیلی دارند و حضرت غیب مضاف که مقام برزخ بین الاجمال المطلق
و التفصیل المطلق بمنزله قلم است که ارقام خطیه در ان وجود توسطی دارند و وجود
عینی بمنزله جوهر مداد است که تعین عینی ثبوتی در ان بمنزله قوام صالح معتدل است
جوهر مداد را در دوات و تعین عینی وجودی روحانی تجردی در ان بمنزله تعین
حرفی رقمی است جوهر مداد را در لوح کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن
حکیم خبیر و به عبارتی دیگر تعین وجود مطلق بصور علمیه ثبوتیه در حضرت علم

۳۵ مانند تعین جوهر مداد است بقوام صالح معتدل در مقام دوات و تعین دویم حقیقت
عینیه جبروتیه در حضرت جبروت مانند تعین جوهر مداد است بمقدار صالح معتدل در
مقام قلم و تعین دویم حقیقت عینیه ملکوتیه در حضرت ملکوت مانند تعین جوهر
مداد است بصورت حرفیه رقمیه در مقام خط و تعلق ارواح ملکوتیه باشباح فلکیه و عنصریه
در حضرت ملک مانند تقرر نقوش حرفیه است در سطح لوح و بسیط قرطاس و صحف کتاب
و حضرت اعیان ثابته همانا همان نون است که در فرقان حکیم تعبیر از آن به نون واقع شده چنانکه
فرمود جلت کلمته ن و القلم و ما یسطرون پس نون که قلم دوات اعیان است حضرت اعیان
ثابته است و قلم که برزخ میان اجمال نون و تفصیل ما یسطرون است مرتبه اولی از حضرت
غیب اعنی حضرت جبروت است و ما یسطرون اگر بتقدیر ما یسطرونه باشد مرتبه ثانیه از
حضرت غیب مضاف اعنی حضرت ملکوت است و اگر بتقدیر ما یسطرون فیه باشد مرتبه
حضرت شهادت مطلقه اعنی حضرت ملک است و ضمیر ما یسطرون ضمیر جمع مذکر ذوی
العقول است راجع بقلم و هر یک از جمعیت و تذکیر و ذوی العقول بودن ضمیر را وجهی
وجیه است اما بودن ضمیر ضمیر جمع با وجود افراد لفظ مرجع وجهش آن است که حضرت
جبروت را که باصطلاح مشاء مسمی است بعالم عقول مجرده و مفارقات محضه و باصطلاح
اشراق مسمی است بارباب انواع و انوار قاهره و باصطلاح عرفان مسمی است بعالم مثال مطلق
و باصطلاح شرع مسمی است بملائکه مقربین مراتب و مقامات طولیه و عرضیه می باشد
و همه مراتب طولیه لکن را منحصر در ده مرتبه دانسته اند و لهذا عقول عشره خوانده شده

بازاء اعداد

۳۶ بازاء افلاک نه و مرتبه دهم که عقل فعال است بازاء عالم عنصری و مراتب عرضیه را حصر
نتوان نمود چه ممکن است که در مرتبه عقل دویم مثلا که بازاء فلک البروج است بازاء
هر کوکب از کواکب ثابته نوری قاهر و جوهری مفارق باشد و در مرتبه عقل دهم مثلا که بازاء
عالم عنصری است بازاء هر نوعی از انواع اجسام عنصریه بسیطه و مرکبه رب النوعی باشد و مجموع این
مراتب طولیه و عرضیه مع تکثرها و تعددها نظرا بوحدت و بساطت و قرب مقام وحدت بمنزله عقل
واحدند پس حضرت حکیم خبیر واهب العقل و مبدع القلم در کلام خود رعایت هر یک از دو حیثیت
فرموده بجهت رعایت حیثیت اول ضمیر راجع و بجهت رعایت حیثیت ثانیه جمع را مفرد ادا فرمود
تا کلام اعجاز نظام مفید هر یک از فواید ثانی باشد و اما تذکیر ضمیر وجهش آن است که عقل مجرد
جبروتی مؤثر است در نفس ناطقه ملکوتیه و نفس ناطقه ملکوتیه متاثر است از عقل مجرد جبروتی
پس بینهما نسبت مرادفت و صفت ذکورت و انوثت متحقق باشد و عقول فعاله بمنزله آباء
ذکران باشند و نفوس منفعله بمثابه افراد اناث بلکه این ذکورت و انوثت که در میان
افراد بنی آدم و حیوانات و بعض نباتات می باشد ظل آن ذکورت و انوثت است که در ما بین
عقول مجرده و نفوس ناطقه است و ذو الحقیقة عقل کل آدم معنوی و نفس کلیه حوای معنوی است
و چون مرجع ضمیر ما یسطرون قلم است و قلم عبارت است از عقل مفارق و عقل مفارق مذکر معنوی است
مناسب آن است که ضمیر مذکر باشد و اما جمع بواو و نون که جمع ذوی العقول است وجهش آن است
که هر گاه ضمیر ذوی العقول بایستی راجع و جمع باشد ضمیر عقول محضه بطریق اولی بایستی چنین باشد
اینست بیان حقیقت کلام خدا و کتاب خدا که در لطیفه رابعه مطمح نظر ما بود و الحمد لله که باحسن

٣٧ وچون از منبر قوت به درجه فعلیت رسید **نقطه خامسه** حضرت جامع که حضرت انسان کامل است
چون جامع جمیع مراتب اسمائیه و اعیانیه و مستجمع مجموع عوالم غیبیه و شهادیه است پس هم کلام خدا
باشد و هم کتاب خدا و چون کلام خدا است نبأ عظیم باشد و چون کتاب خدا است آیت کبری باشد
کلام خدا و نبأ عظیم باشد باعتبار استجماع جمیع صفات ذاتیه و فعلیه و جامعیت مجموع اسماء الوهیه
و ربوبیه و کتاب خدا و آیت کبری باشد باعتبار استجماع جمیع مراتب اعیان ثبوتیه و وجودیه
و جامعیت مجموع مقامات اکوان غیبیه و شهادیه باعتبار اول حضرت شاه اولیاء امیر المؤمنین
علیه صلوات الرب العلی الاعلی فرموده که انا کلام الله الناطق و باعتبار ثانی فرموده که انا
ذلک الکتاب لا ریب فیه و چون انسان کامل نبأ عظیم و آیت کبری باشد انسان اکمل
که اعظم اسماء و اجمع اعیان در وجود نایف الجود شد منحصر باشد و هو الحقیقة المحمدیة العلویة
المصطفویة المرتضویة صلوات الله علی سره الذی هو سر الاسرار و نوره الذی هو نور الانوار
و علی من آل الیه لا محاله نبأ اعظم و آیت کبری باشد لهذا حضرت شاه اولیاء علیه صلوات
الله العلی الاعلی فرموده که ما لله نبأ اعظم منی و لا لله آیة هی اکبر منی و چون
اطلاق نبأ بر وجود مطلق باعتبار تعینات حقایق الهیه و اطلاق آیت باعتبار تعینات
حقایق کونیه است و اول را به عظمت و ثانی را بکبریا وصف فرموده پس باید ازار عظمت
نیز عبارت از حضرت اسماء و رداء کبریا نیز عبارت از حضرت اعیان باشد و وجه اطلاق
ازار بر اول و رداء بر ثانی باین اعتبار تواند بود که ازار لباسی است که به بدن لابس الصق
و اقرب است و رداء لباسی است که در میان او و بدن لباس دیگر واسطه است پس ازار اول از

٣٨ دو حضرت اسماء که متصلند به حضرت ذات و اشعار است که ثانی از دو حضرت حضرت اعیان است که
حضرت اسماء واسطه میان ایشان و ذات مطلق است تعالی شانه مناسب باشد پس حضرت وجود مطلق
و هویت مطلقه را تقابل است و اسماء باعتبار اطلاق و لا بشرطیت و تقیّد باعتبارات آن
العلی مناسب است و باعتبار تلبس به لباس اسماء حسنی و اتّزار بازار صفات علیا اسم
العظیم موافق است و باعتبار ارتداء بکسوت حقایق اشیا و تستر در سربال امثال علیا اسم
الکبیر لایق است و درین مقام اسرار بسیار و تحقیقات بیشمار است که خوض در بعضی از آن
اسرار و تحقیقات با وجود آنکه رخصت و رافع از آن نیست خروج از موضوع که کتاب
و خوض در بعضی دیگر بجهة فرط غموض و کمال دقت آن حیرت افزای افهام است لهذا سلسله
لطایف وارده را بهمین لطیفه خامسه ختم نمود، عنان خامه مشکین ختامه را بصوب مقاصد
کتاب منعطف گردانیم و التکلان علی فیاض الخیر و الجود الذی هو بعفوه رحیم ودود
اصل چون از تحقیقات مقدمه محقق شد که کبر الاحدیه از دو شعبه کبر الاحدیة جمع الله علیه
والله قابل الشعب و الانقسام نیست پس باید دانست که مجموع کبور وجودی غیر احدیت همه از کبر
الواحدیة منشعب شود و کبر الواحدیه اولا منشعب شود به کبر الاسماء و کبر الاکوان چرا که
بر وجهی که در مقدمه تحقیق شد تعینات مرتبه واحدیت که مقام تعینات ثبوتیه است
تعینات بشرط شیء است یا تعینات الهیه است یا تعینات کونیه از انضمام وجود مطلق
به تعینات الهیه کبر الاسماء متحقق شود و از انضمام وی به تعینات کونیه کبر الاکوان
و کبر الاسماء منشعب میشود به کبر الالوهیت و کبر الربوبیت چرا که تعینات الهیه که ماخذ

٣٩ اشتقاق اسماء الله حسنی است یا تعینات ذاتیه است که ماخذ اشتقاق اسماء ذاتیه است یا تعینات فعلیه
که ماخذ اشتقاق اسماء فعلیه است اسماء ذاتیه اسمائی است که تحقق حقایق آنها مشروط بوجود اعیان
نیست چون اسم القادر و اسم العالم و اسم الحی و امثال آنها و اسماء فعلیه اسمائی است که تحقق
مفهومات آنها مشروطست بوجود اعیان چون اسم الخالق و اسم الرازق و نظایر آنها از انضمام
وجود مطلق بقسم اول کبر الالوهیت و از انضمام وی بقسم ثانی کبر الربوبیت متحقق میگردد
و وجه تسمیه کبرین مذکورین به اسمین مخصوصین آن است که اسماء ذاتیه همه در تحت اسم الله اند
بلکه اسم الله رئیس و سلطان همه اسمائست و لیکن اسماء ذاتیه بوی اقرب اند و لهذا آنها را حقایق
الوهیت گویند و اسماء فعلیه همه در تحت اسم الرب اند و وی رئیس و سلطان همه جهت و لهذا
آنها را حقایق ربوبیت گویند **فصل** کبر الربوبیت از دو قسم کبر الاسماء منشعب میشود
به دو کبر کبر الفضل و کبر العدل چرا که معامله حضرت ربوبیت با اعیان خصوص حضرت
جامع عینی انسانی یا بعنوان تفضل و مزید است چنانکه جل ذکره میفرماید و یزیدهم من
فضله و در جای دیگر عم نواله میفرماید و لدینا مزید یا بعنوان توفیه حقوق و افاضه
ما به ازای است بدون افراط و تفریط چنانکه میفرماید تعالی شانه حکایة عن هود النبی علیه السلام
ان ربی علی صراط مستقیم و در جای دیگر میفرماید تقدست اسمائه و وفیت کل نفس
بما کسبت و هم لا یظلمون از اعتبار قسم اول کبر الفضل متحقق میشود و از اعتبار قسم
دوم کبر العدل و کبر الفضل از دو قسم کبر الربوبیت منشعب میشود و بشعبه کبر الرحمانیه و کبر
الرحیمیه چرا که معامله بعنوان تفضل و احسان یا شامل مؤمنین و کفار و ابرار و فجار است

٤٠ چنانکه میفرماید و رحمتی وسعت کل شیء و در جای دیگر میفرماید
حکایة عن الملائکة ربنا وسعت کل شیء رحمة و علما یا مخصوص اهل ایمان
و هدایت و اصحاب توفیق و عنایت چنانکه میفرماید جل شانه در تتمه آیه اولی فساکتبها
للذین یتقون و در تتمه آیه ثانیه فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و در جای
دیگر میفرماید عظمت آلائه کتب ربکم علی نفسه الرحمة انه من عمل منکم سوء
بجهالة ثم تاب من بعده و اصلح فانه غفور رحیم و در جای دیگر میفرماید
عز شانه و کان بالمؤمنین رحیما از اعتبار قسم اول کبر الرحمانیه متحقق میشود و از
اعتبار قسم دوم کبر الرحیمیه والسلام **فصل** کبر الاکوان که عبارت است از وجود مطلق بشرط
انضمام تعینات کونیه منشعب میشود به کبر المبدا و کبر المعاد چرا که تعینات اعیانیه کونیه
یا تعینات است که در قوس نزول وجود اعتبار میشود یا تعینات است که در قوس عروج وجود
اعتبار میشود قوس نزول عبارت است از سلسله اولی از دو سلسله دایره وجود که مبتدا است
از حق تعالی شانه و منتهی است به موجودی که از او ابعد نسبت کلی و انقص در کمالات مراتب
وجود ممکن نیست و قوس عروج عبارت است از سلسله ثانیه از دو سلسله دایره وجود که مبتدا است
از آن موجود انقص و منتهی است بحق جل شانه و قوس اول چون اول اعتبار شده و ابتدا در
خارج تحقق بهم رسانیده لهذا مسمی است به کبر المبدا و قوس ثانی چون ثانیا اعتبار شده و وجود
در آن عود به مبدا اول است مسمی است به کبر المعاد چنانکه فرموده سبحانه و تعالی و هو الذی
یبدا الخلق ثم یعیده و در جای دیگر فرموده عز سلطانه کما بدانا اول خلق

بعید و در موضع دیگر فرموده تعالی ذکره کما بدأکم تعودون و چون در قوس نزول
وجود و کمالات وجود مرتبه به مرتبه تنزل می‌کند و نور وجود غارب و افل می‌شود تعبیر از آن بلیل
مناسب است و این است حقیقت لیلة القدر تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم
من کل امر و چون در قوس عروج وجود و کمالات وجود وجود مرتبه به مرتبه ترقی می‌کند و نور
وجود بازغ و قائم می‌شود تعبیر از آن بیوم مناسب است و این است حقیقت یوم القیمة تعرج الملائکة
والروح الیه یوم کان مقداره خمسین الف سنة و از این بیانات معلوم شد
که مجموع کور غیر امهات که از کبر الواحدیة از چهار کبر امهات منشعب می‌شود منحصر است در
ده کبر باین تفصیل کبر الاسماء کبر الاکوان کبر الالوهیة کبر الربوبیة کبر الفضل کبر العدل کبر
الرحمانیة کبر الرحیمیة کبر المبدأ کبر المعاد و از انضمام این ده کبر با کور امهات حاصل می‌شود
چهارده کبر و جود که مراتب کلیه وجود منحصر در آن است و چون از تحقیق و تقسیم کور چهارده
گانه فارغ شدیم هنگام آن است که شروع کنیم در بیان کیفیت استنباط این کور از نصف
اول سوره فاتحة الکتاب والله تعالی هو المفیض الوهاب باب دوم در بیان کیفیت استنباط
کور چهارده گانه امهات و غیر امهات از نصف اول سوره فاتحة الکتاب اعنی الحمد لله رب العالمین
الرحمن الرحیم مالک یوم الدین اصل بدان وفقک الله تعالی که در باب سابق
بوضوح پیوست که کور الاسمائیة از جمله کور ده گانه غیر امهات اعنی کور کلیه در کثرت کبر
الاسماء منحصر است در شش کبر کبر اول کبر الالوهیة و این کبر مستفاد است از اسم
الله در الحمد لله چرا که رئیس و سلطان کبر الالوهیة که مقام الاسماء ذاتیه است اسم الله است

الرحمن

اله جزو اسم الله است چرا که اصل الله الاله بود همزه را حذف کردند و الف و لام عوض همزه محذوفه
آوردند و لام را در لام ادغام کردند الله شد کبر دوم کبر الربوبیة و این کبر مستفاد است
از اسم رب العالمین چرا که رئیس و سلطان کبر الربوبیة که مقام الاسماء فعلیه است اسم
رب است و چون در معاملات حضرت ربوبیت که عبارت از کلیات اسماء فعلیه است
اضافت بغیر معتبر است لهذا این لطیفه را در سوره شریفه رعایت فرموده اسم شریف
رب را بعالمین اضافت فرموده بلکه در اغلب مواضع کلمات فرقانیه و احادیث موصوله
بجهة رعایت این دقیقه اسم رب با مضاف الیه مذکور است کبر سیم کبر الفضل و این کبر مستفاد است
از مجموع الرحمن الرحیم چرا که مایه الاشتراک رحمانیت و رحیمیت تفضل است و دلالت
هر یک از دو اسم الرحمن الرحیم بر کبر الفضل از مقوله دلالت نوع است بر جنس و این دلالت را
دلالت تضمنی گویند چنانکه در فن منطق مبین شده کبر چهارم کبر العدل و این کبر مستفاد است
از اسم مالک یوم الدین چرا که یوم الدین به معنی یوم الجزاست و جزاء عبارت است از مقابله
حسنه بثواب و سیئه بعقاب چنانکه فرموده جل قدسه یومئذ یصدر الناس اشتاتا
لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة
شرا یره و این است معنی عدل و در بعض قرائت ملک یوم الدین است و این معنی
نیز بکبر العدل شدید المناسبة است چرا که علاوه بر دلالت یوم الدین لفظ ملک نیز
دال است بر این معنی چرا که ملک بکسر لام به معنی پادشاه است و عدالت از لوازم پادشاهی است
کبر پنجم کبر الرحمانیة و این کبر مستفاد است از اسم الرحمن فقط چرا که اسمای ربوبیت

که دال است بر افاضه عامه شامل مؤمن و کافر و بر و فاجر مثل اسم الخالق و اسم الرزاق
و اسم الباسط و غیرها رئیس و سلطان همه اسم الرحمن است و لهذا این فیض را
فیض رحمانی گویند و بجهة ریاست عظمای این اسم و جامعیت وی در کبر الربوبیت است
که این اسم را معادل اسم جامع الله که رئیس مطلق در کبر الالوهیة بلکه در جمیع کبار
ذاتیه و فعلیه است مذکور فرموده آنجا که فرموده جل اسمه قل ادعوا الله او ادعوا
الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی کبر ششم کبر الرحیمیة و این کبر
مستفاد است از اسم الرحیم فقط چرا که اسماء ربوبیت که دال است بر افاضه خاصه مؤمنین
و موحدین چون اسم التواب و الغفار و الهادی و غیرها رئیس و سلطان
همه اسم الرحیم است و لهذا این فیض را فیض رحیمی گویند فصل بدان ایدک الله
تعالی که بر وجهی که در باب سابق بوضوح پیوست کبر الاکوان از جمله کور ده گانه
غیر امهات منحصر است در دو کبر کبر اول کبر المبدأ که عبارت است از قوس نزول و این
کبر مستفاد است از کلمه العالمین که مضاف الیه اسم رب واقع شده چرا که عالمین جمع
عالم است و عالم ما سوی الله است که عبارت از تعینات اعیان ثابته و اعیان موجوده
باشد پس عالمین که جمع عالم است اشاره به مجموع حضرات خمسه باشد و هر حضرتی عالمی باشد علیحده
و قوس نزول عبارت از همین حضرات خمسه است چرا که مبتدأ است از اعلی مراتب اعیان
ثابته که تعین اول باشد اعنی تعین ثابت عقل کل که صورت علمیه حقیقت محمدیه صلی الله
علیه وآله است و منتهی است بانقص مراتب که ادنای مراتب حضرت اشباح و شهادت مطلقه

باشد اعنی

باشد اعنی مرتبه عناصر اربعه کبر دوم کبر المعاد که عبارت از قوس عروج است و این کبر مستنبط است
از کلمه یوم الدین و یوم القیمة که باطن و تاویل وی عبارت از قوس عروج است که محل عروج و قیام
نور وجود است چنانکه فرموده جل سلطانه یوم یقوم الروح والملائکة صفا و قوس عروج
نیز همان حضرات اعیان است ثبوتیا و وجودیا لیکن باعتبار تدریج من الانقص الی الاکمل
چنانکه قوس نزول عبارت از حضرات اعیان است باعتبار تدریج من الاکمل الی الانقص
و عارفی در رساله که بگوید العالمین اشارت به مجموع کبر المبدأ و کبر المعاد است و یوم الدین
اشارت است به کبر المعاد فقط و ذکر یوم الدین بعد از ذکر العالمین از مقوله ذکر خاص است
بعد از عام و این احتمال اقرب به تحقیق است فصل بدان ایدک الله تعالی که بر وجهی که در باب
سابق بوضوح پیوست کبر الواحدیة از کور امهات منحصر است در دو کبر کبر اول کبر الاسماء که عبارت است
از وجود مطلق است با انضمام تعینات الهیه و این کبر مستفاد است از مجموع اسماء خمسه الله و رب
العالمین و الرحمن و الرحیم و مالک یوم الدین چرا که مجموع اسماء خمسه در حقیقت اسمیت با یکدیگر
مشترکند و دلالت هر یک از اسماء خمسه بر کبر الاسماء از مقوله دلالت نوع است بر جنس به دلالت
تضمنی کبر دوم کبر الاکوان که عبارت است از وجود مطلق است با انضمام تعینات کونیه و این
کبر مستفاد است از مجموع کلمتین العالمین و یوم الدین و هر یک از کلمتین مذکورتین دال است
بر کبر الاکوان از مقوله دلالت نوع است بر جنس به دلالت تضمنی یا مستفاد است از کلمه العالمین
فقط به دلالت مطابقی و از کلمه یوم الدین به دلالت تضمنی و این دو احتمال معتبر است
سر دو احتمال آنکه در کلمه العالمین مذکوره اعنی تخصیص وی بقوس نزول یا تعمیم وی

بروجه که در قوس النزول والعروج باشد لطیفه بدان نورک الله تعالی که بروجهی که در
مقدمه بوضوح پیوست امهات کور وجودیه منحصرند در چهار کبر کبرا اول کبرا الاحدیه
صلی الله علیه واله که عبارتست از وجود مطلق بشرط تعیّن اول مسمی بام الکتاب که جامع
جمیع تعیّنات اطلاقیه وتقییدیه والهیه وکونیه است واین کبر مستنبط است از اسم الله در
الحمد لله چرا که مدلول این اسم ذات مستجمع جمیع صفات کمالست وتحقق این معنی ممکن
نیست مگر در حضرت جامع تعیّن اول ومقام این اسم نیست مگر آن حضرت ولهذا
کبرا الاحدیه را مسمی گردانیدیم به کبر الله وکبرا الجامع لطیفه کلمه الحمد لله نیز دالست به کبر
الاحمدیه صلی الله علیه واله چرا که حمد ماخذ اشتقاق اسم احمد است صلی الله علیه واله واین
مقام است مقام محمود که حضرت خاتم صلی الله علیه واله را در هنگام عروج الی الله بمقتضای
وعده صادقه عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا تمکن واستقرار در وی متحقق
واسم محمد صلی الله علیه واله که بحکم هذا احمد صلی الله علیه واله وانا الحمید المحمود فی
تعالی شققت له اسما من اسمی مشتق از اسم الحمید المحمود از اسماء جلیله ذات
جلت نعمته اشاره به جنبه ظهور این مقامست هم چنانکه اسم علی که بحکم هذا علی وانا
العلی العظیم شققت له اسما من اسمی مشتق از اسم العلی العظیم از اسماء جلالیه
ذاتست عظمت قدرته اشاره بجنبه بطون این مقامست وباعتبار جنبه ظهور مستوجب
تحمیدات حامدین است هم چنانکه باعتبار جنبه بطون متعالی از تسبیحات مسبحین است ووارد
مسمی به جوشن کبیر ماثور از اهل البیت علیهم السلام اینز هکه بلیغ واله کیا اعلی محمود

قدم بوا

حد چه نیکو دلالت برآن تحقیق لطیف متحقق است عجیبه در احادیث اهل بیت عصمت
سلام الله علیهم اجمعین واردست که چون آیه وافی هدایه فسبح باسم ربک العظیم از آسمان
عظمت نازل شد مقنن قوانین ارشاد وهدایت حضرت رسالت صلی الله علیه
واله فرمود اجعلوها فی رکوعکم لهذا ذکر سبحان ربی العظیم وبحمده
در رکوع مقرر شد وچون آیه عظیمه سبح اسم ربک الاعلی از سماء علو صفت
نزول گرفت مؤسس اساس تعلیم وتربیت حضرت ختمیت صلی الله علیه واله
فرمود اجعلوها فی سجودکم لهذا ذکر سبحان ربی الاعلی وبحمده در
سجود موظف گردید وحقا که وضع این دو ذکر شریف وصنع لطیف وترتیب حکمت
ابداع برین نهج ترتیب بغایت انیق است که بمیزان قویم وقسطاس مستقیم فطرت عدل
احمدی صلی الله علیه واله سنجیده شده چرا که دو صفت تسبیح وتحمید را بحکم خیر الامور
اوسطها حد وسط میان حدین حد التعطیل وحد التشبیه واقع در حدین وحمد وجهتین مقرر
فرموده حکه سبحان حد است که حامی الصبار مشبهین است وذکر وبحمده حدی دیگر است
که حامی عقول معطلین است هر کس که از حد اول بیرون رود در مهلکه تشبیه افتد و
کسی که از حد ثانی تعدی کند خود را در مهلکه تعطیل القا کند پس صراط مستقیم در اعتقاد
صفات توسط در میان افراط تشبیه وتفریط تعطیل است واین صراط مستقیم الهی
که بوجهی خروج از طرفین است بوجهی ودیگر جمع بین الطرفین است واین است حاصل حسیت
جمیع توسطیات محسوسه ومعقوله اما در محسوسات مانند آنکه طعم متوسط سکنجبین

اگرچه بوجهی خروج از حموضت محضه سرکه وحلاوت صرف انگبین است بوجهی دیگر
جمع میان حموضت وحلاوت است ولهذا در مقام تعبیر از آن کیفیت متوسطه
می‌گویند سکنجبین ترش شیرین است نمی‌بینی آنکه حموضت حموضت سرکه که حلاوت
انگبین تعدیل یافته وحرارت حلاوت انگبین به حموضت سرکه معدل گردیده
واما در معقولات مانند آنکه خلق متوسط سخاوت اگرچه بوجهی خروج از قبض
محض بخل وبسط صرف اسراف است بوجهی دیگر جمع بین القبض والبسط است
ولهذا در حق مرکز حضرت جواد کریم بصاحب خلق عظیم علیه واله الصلوه والتسلیم
تلقین کیفیت سخاوت تعلیم وتفهیم می‌فرماید که ولا تجعل یدک مغلولة الی
عنقک ولا تبسطها کل البسط وچون نفی از خاص مستلزم نفی از عام نیست
چنانکه در فن شریف منطق مقررست که نفی اخص مستلزم نفی اعم نیست چرا که
نقیض اخص اعم است از نقیض اعم پس نفی از قبض محض وبسط صرف به مثابه
او جمع بین القبض والبسط است نمی‌بینی آنکه حرارت قبض تو بیل مسمی به بخل
به بسط اسراف معدل شده وحموضت بسط افراط مسمی باسراف بقبض امساک
تعدیل یافته وهمچنین توسط در اعتقاد صفات اگرچه بوجهی خروج از اثبات
محض افراط مسمی به تشبیه ونفی صرف تفریط مسمی بتعطیل است که بحکم خیر
الحدین حد التعطیل وحد التشبیه ولیکن بوجهی دیگر جمع بین الاثبات
والنفی است نمی‌بینی آنکه حموضت اثبات افراط مسمی به تشبیه که منجر باثبات صفات

نفی

نقص از بیرون کامل علی الاطلاق می‌گردد بنفی تفریط تشبیه معدل گردیده وحرارت
نفی تفریط مسمی بتعطیل که منجر بنفی کمالات ذاتیه حقیقیه از کامل علی الاطلاق
می‌گردد باثبات تشبیه تحمیدی تعدیل یافته بعد از اثبات معدل را تشبیه نمی‌گویند بلکه
تحمید وتمثیل بر آن اطلاق می‌کنند وهم چنین این نفی معدل را تعطیل اطلاق نمی‌کنند
بلکه تسبیح وتنزیه می‌گویند وچون حقیقت او در این مقام محقق گردید الحمد لله این نوع اثبات
معدل بنفی اطلاق تشبیه کنند چنانکه در حکایات حقایق آیات شیخ عارف موحد شیخ
محی الدین اعرابی مصنف فتوحات وفصوص قدس سره واقع گردیده که آن جناب
جمع بین التشبیه والتنزیه را مذهب عرفانی شناخته به حکم لا مشاحه فی الاصطلاح ضرری
ندارد وما نیز در فص اول از باب اول از مقصد اول از این کتاب اشارت باین
اصطلاح نموده‌ایم وزمام ناقه خامه معتدل الحرکه را در کف غایه جذبه الهیه استرسال
فرموده‌ایم وچون این مقدمه دقیقه را که ریزه خوان لطیف نعمة الله است والنشر الکون
تتمه تحقیق را الشوا بدان که مقنن قوانین اعتدال نام حضرت سید الانام صلی الله علیه
واله الکرام در حکمتین لطیفتین رکوعیه وسجودیه تسبیح را متعلق مورد صفت ربوبیت
وعظمت در اول یا ربوبیت وعلو در ثانی فرموده لکن لا مطلق بلکه بالقضاء
تحمید زیرا که واو در وبحمده واو حالیه ووجه حصر ربنا العظیم یا ربنا الاعلی است
وترجمه آن این است که تسبیح می‌کنم رب عظیم خود یا رب اعلای خود را در حالتی که به
حمد او مشغولم ومتلبسم پس در الحقیقه تسبیح معلق بر عظمت یا علو است وتحمید معلق بر

۴۹ ربوبیت ولیکن بجهة رعایت این دقیقه که نفی تسبیح متوارد تعطیل و اثبات تحمید
بافراط تشبیه منجر نشود ترتیب کلمات اربع بر نحو واقع شده که حکم تنزیه تسبیح و حکم التعظیم
بالاتم به حکم الحمد ملحق گردانید تا معدل هر یک مطابق دیگری باشد و میزان و قسطاس استقامت
اکراف و اعوجاج بهم نرساند و هذا من عجایب دقایق اسرار الشریعة المطهرة المصطفویة
صلوات الله علیه و آله الطاهرین علیها و الحمد لله علی التوفیق و الهام التحقیق و قبو سر
هر یکی از اخوان ما که بر حقیقت ذکر و فکر خاص طریقه نعمة اللهیه رضویه صلوات الله علیه
تا بحد اطلاع داشته باشد به یقین داند که لب شریعت و مخ حقیقت در این طریقت
مندرج است چرا که حقیقت ذکر خاص را با جنبه تسبیح مناسبت تام و حقیقت فکر مخصوص را
با جنبه تحمید مراتبات تام است وجمع بینهما فی الحقیقة جمع بین مقام التسبیح و التحمید است
که البته متبع جمع بین شأن الولایة العلویة و النبوة المحمدیة صلوات الله علیهما و آلهما
و مقام الجذب و السلوک و مرتبة الجمع و الفرق خواهد بود و الحمد لله تعالی **و توفیر بجود الله**
و ذکر سیم از اذکار اربعه اصطلاحات ذکر الاحدیه و ذکر الواحدیة است و اول مسمی است به ذکر
التسبیح و ثانی به ذکر التحمید هم چنانکه ذکر الاحدیه صلی الله علیه و آله مسمی است به ذکر التهلیل و این
دو ذکر نیز مشتق از اسم الله اند چرا که اسم الله را که مدلول مرتبه الحقیقة ذات با اعتبار
تعین اول جامع جمیع تعینات است که عبارت از تعین اوست بصفت اطلاق
و ظهور است که عبارت از تعین اوست بصفت تقیید قسم اول ذکر الاحدیت است
و قسم دوم ذکر الواحدیه پس اسم الله دال باشد بر هر یک از این دو ذکر فاینما تولوا فثم وجه الله کما لا یخفی

۵۰ بر ذکر الاحدیه صلی الله علیه و آله دلالت مطابقی است و بر هر یک از ذکر الاحدیه و ذکر
الواحدیه دلالت تضمنی **ذکر چهارم** ذکر الهویة که مسمی است به ذکر الذات و ذکر العلی و ذکر
التکبیر و عبارت است از وجود مطلق از همه قیود حتی قید الاطلاق و منعزل از جمیع شروط
حتی شرط عدم شرط و تنزه از همه صفات حتی صفات احدیت که الله اکبر من
ان یوصف **لطیفة** حضرت شاه اولیا علی مرتضی علیه صلوات الله العلی الاعلی در خطبه
شریفه می فرماید که اول الدین معرفته و کمال معرفته التصدیق به و کمال التصدیق
به توحیده و کمال توحیده الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی الصفات
عنه در حین تکبیر حینی بر قلب الف می شود و العلم عند اهله که معرفت که اول دین
عبارت از شناختن وجود مطلق است در ملکوت تعینات کونیه در دو حضرت اعیان ثابته
و اعیان موجوده و تصدیق که حکم معرفت است ترقی از این مقام است که حضرت الوهیت که مقام
تجلیات اسماء و ذاتیه است و این سه مرتبه از شعب ذکر الواحدیة است چرا که اول که طول الدین است
و با صطلاح اخوان اللهیین ما نیز مسمی است به منزل معرفت اشارت است به ذکر الاکوان و ثانی
که منزل التصدیق است و با صطلاح اخوان ما مسمی به منزل حقیقت است اشارت است به ذکر الربوبیت
و ثالث که منزل توحید است و اخوان ما نیز او و از این منزل را منزل توحید گویند اشارت است به
ذکر الالوهیت و این سه ذکر یعنی ذکر الاکوان و ذکر الربوبیه و ذکر الالوهیه هر سه از شعب ذکر
الواحدیه است و اخلاص که کمال توحید است ترقی است از مقام واحدیت به مقام احدیت و با صطلاح
اخوان ما این منزل را منزل فنا فی الشیخ خوانند و شیخ حقیقی تعین اول است که ظاهر آن

۵۱ رسالت و باطن آن ولایت و صادق و سلطان نبوت است ظاهر شد محمد است صلی الله علیه و آله
و باطنش علی است صلوات علیه و صادق و سلطان احمد است صلی الله علیه و آله و چون جنبه باطنی
که مقام ولایت و مقام احدیت است مقتضی اضمحلال تعینات و تقییدات است لهذا از تعین
سالک بدرون فنا می شود و لهذا این مقام را منزل فنا فی الشیخ می گویند و نفی صفات
که کمال اخلاص است ترقی است از مقام احدیت به مقام هویت چرا که در مقام اخلاص اگر
چه تعینات همه مضمحل است ولیکن تعین اطلاق هنوز برقرار است که والمخلصون علی
خطر عظیم پس ترقی دیگر باید تا از این خطر تعین اطلاق هم رها یابد و این مقام با صطلاح
اخوان اللهیین ما که درویشان نعمة اللهی رضویه کثرهم الله تعالی و ایدهم مسمی است به منزل فنا
فی الله از سیاق سخن دور افتادیم رجوع کنیم بسلسله کلام و گوییم این ذکر که به ذکر الهویه مسمی است
نیز از اسم الله مشتق است چرا که ذکر الهویه ذات مطلق است و دانستی که در مدلول اسم الله ذات
مطلق ماخوذ است بلکه در مجموع اسمای حسنی الهیه بلکه در مجموع اسماء کونیه ذکر الهویه ملحوظ است
چرا که الله ذات است با اعتبار جامعیت جمیع صفات کمال و الله ذات است با اعتبار جامعیت الکمالات
ذاتیه و رب العالمین ذات است با اعتبار جامعیت الاسماء الفعلیه و الرحمن ذات است با اعتبار
جامعیت افاضات عامه و الرحیم ذات است با اعتبار جامعیت افاضات خاصه و مالک یوم
الدین ذات با اعتبار جامعیت صفات عدلیه تقویمیه و کذا سایر الاسماء الی آخره و هم چنین
اعیان ثابته وجود مطلق است بانضمام تعینات علمیه ثبوتیه و عالم ارواح و اشباح وجود
مطلق است بانضمام تعینات عینیه وجودیه پس مفهوم ذات و وجود مطلق در تمام کتاب الله تعالی

۵۲ معتبر باشد و ذکر الهویت مگر مفهوم ذات و وجود مطلق نتواند شد **مسئله نحویه** تحقیق
فقیر بابینی منتهی می شود که الف و لام نیز در اسم جامع الله دال است بر ذکر الهویه چرا که
فکر دقیق اقتضا می کند که این الف و لام حرف تعریف نباشد بلکه بعضها از اسمای موصوف
باشد یعنی الف و لام موصوله بمعنی الذی چه محقق است که الف و لام در مثل العلیم و القدیر و الطاهر
الف و لام موصول است بلا اشتباه یعنی الذی هو علیم و الذی هو قدیر و الذی هو طاهر
بر تقریر ائمه نحو بر آنکه الف و لام که صفات باشد مصدر می شوند الف و لام
موصول است پس چه مانع است از آنکه الف و لام اسم جامع الله نیز چنین باشد بلکه اولی
که چنین باشد چرا که اصل الله اله بود الرحمه کیف صیغه مصدر است و از مقوله صفات
نیست ولیکن چون مصدر بمعنی مفعول و بمعنی مالوه است پس باید که الف و لام نیز
موصول باشد و معنی الله الذی هو ماله یعنی معبود باشد و این مسئله که الف و لام داخل
بر صفات الف و لام موصول است چون مسئله نحویه است لهذا باید که صفت در این مقام
صفت با صطلاح نحات باشد یعنی اسمی که دلالت کند بر ذات مبهم که ماخوذ باشد با بعض
از احوال وی و صفت با صطلاح ایشان مرادف است با اسم با صطلاح الهیین و مصدر
با صطلاح ایشان مرادف است با صفت با صطلاح الهیین مثلا در علم نحو العالم را
صفت گویند و علم را مصدر و در الهیات العالم را اسم گویند و علم را صفت
و مؤید این مسئله یعنی موصول بودن الف و لام اسم جامع الله است ظاهر کلام امام همام
مولانا ابی محمد الحسن الزکی العسکری صلوات الله علیه در تفسیر بسم الله الی که فرموده

۵۳ بسم الله ای استعین علی اموری کلها بالله الذی لا یحق العبادة
الا له بغیر استعانت میجویم بر همه امور خود با آن خداوندی که سزاوار عبادت پرستش مکر
مراد او چنانکه آن امام علیه السلام تفسیر فرموده الله را به الذی لا یحق العبادة الا له
و این کلام اعجاز نظام مشیر به موصولیت الف و لام تواند بود بجهة دلالت اسم الله بر کبر
الوهیه منحصر است بوجه واحد یا بوجهین ملکه از الله و حضرت اسم حلی بالف و لام اعنی الرحمن
و الرحیم که مبانی بر تعیین در بسمله نیز و تورات از دو وجه دلالت بر کبر الوهیه دارد و دو اسم
دیگر اعنی رب العالمین و مالک یوم الدین از یکوجه فقط و کیفیة تنبیه این مطلب تحقیقات
متقدمه را که در خصوص فرق بین المقامین اعنی مقام اسم الجامع حلی بالف و لام و اسم عاطر
محلی بالف و لام از حدیث مذکور هذا علی و انا العلی العظیم استنباط شده بود متذکر
شو و با حکام شریعت منقید و به مقام حقیقت متحقق باش و تا در مقام عقد فرق فرمانی
که حکم مابه الامتیاز و در سر حکم مابه الاتحاد غالب است مقام داران حفظ مراتب مرتو لازمست
چنانکه عارف گفته بیت هر مرتبه از وجود حکمی دارد • گر حفظ مراتب نکنی زندیقی • و چون
به مقام عشق جمع قرآنی که به حکم کریمه ان علینا جمعه و قرآنه حکم مابه الاتحاد در وی بر
حکم مابه الامتیاز غالب بسیار چه حاجت که من بتو گویم چه که عشق خود بتو گوید که چه کن چنانکه
فرموده عز مجده فاذا قرأناه فاتبع قرآنه و هیچگونه توان از آن مقام باستی نت
کنکر تیر یا تو بر بتغییر تبوذ چون لسان تقر اجمال حقیقت عقل حکرات دران مقام به قصور
ما عرفناک حق معرفتک معترف است تقدم قصیر چه ما و لسان عصبر لی حالی که اول
حلیفه

۵۴ حلیفه ثانی و ثالث حلیفه عشق چون بجولا نگاه هیچگونه از عهده بیان این سر بیرون نتواند
تواند آمد مثنوی لیکه چه تفسیر زبان روشن گرست • لیک عشق بی زبان روشن ترست •
چون قلم اندر نوشتن میشتافت • چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت • عقل
در شرحش چو خر در گل بخفت • شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت • چنانکه فرموده
جل اسمه ثم ان علینا بیانه لطیفه قلم قصیر چو ما نارا چه حد که تیر این
رمز دقیق لسان عصبر لی حالی را چه یارای تقریر این سر عمیق چو ذلفتیر بمولانا را
چه قدرت تفسیر این راز رفیق از این جهت بگذر قلم اعجاز اشکر که هیچگونه از
ضعف قدم خود میگوید و حکایت میکند که ما عبدناک حق عبادتک
لسان وحی البیان که هیچگونه از عجز نفس خود دم میزند و شکایت میکند که لا احصی
ثناء علیک عقل مکار الطریق که هیچگونه از حیرت خود سخن میراند و روایت
میکند که ما عرفناک حق معرفتک بیت گر کسی وصف او زمن پرسد • بیدل
از بی نشان چه گوید باز • عاشقان کشتگان معشوقند • بر نیاید ز کشتگان آواز • اما
به حکم العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة چه توان که در ضعف قدم ما
عبدناک بنهان است و چه قدرت که در عجز نفس لا احصی پنهان است
و چه علم که در حیرت ماعرفناک درمیان جانست قدم از بیانات
متقدمه در اول الکتاب الی هنا معلوم شد که کبیر و وجود به امهات و غیر امهات
منحصر در چهار ده کبیرت چهار امهات و ده غیر امهات و مجموع این چهار ده کبیر

۵۵ از نصف اول سوره سبع المثانی مستنبط است و این بود مقصود و از عقد موقف اول
و چون و فاکتر اداء مقصود کردیم هنگام آن است که شروع کنیم در مقصد ثانی و الشکلان
علی التوفیق انه خیر رفیق مقصد ثانیه در تقسیم کبر الاکوان که آخر لیک کبیر نوک تفصیل
و کبیر نوکی اجمالی و بیان کیفیت انشعاب گوردشکانه الکانه واقع در اداء کوردشکانه
کانه اسلامیه از کبیر نوکی اجمالی و کیفیت استنباط کوردشکانه الوانیه اجمالیه از نصف
ثانی سوره فاتحة الکتاب اعنی ایاک نعبد و ایاک نستعین اهدنا الصراط
المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا
الضالین و این مقصد نیز منحصر است در دو باب باب اول در تقسیم کبر الاکوان که آخر
نور کبیر کون تفصیلی و کبیر نوکی اجمالی و بیان کیفیت انشعاب کوردشکانه الاسلامیه از کبیر
نوکی اجمالی اصل بدان حقک الله تعالی که کبر الاکوان را جلاوه انقسام و انشعاب به کبر
المبدأ و کبر المعاد تقسیم و تفصیل دیگر است و آن اینست که کبر الاکوان که عبارت از وجود
مطلق است بشرط تعینات کونیه ثبوتیه او وجود یا منقسم میشود به کبیر نوکی تفصیلی که عالم عبارت
از آن است و کبیر نوکی اجمالی که آدم عبارت از آن است و هم چنانکه کبر الاسماء منشعب میشد
بشش شعبه هم چنین کبر الاکوان نیز که واقع است بازار کبر الاسماء باعتبار نوکی اجمالی که جامع
جمیع الاکوان و مظهر جمیع الاسماء است منشعب میشود بشش شعبه که هر شعبه از آن مسمی به کبیر است
و هر کبیر از آن در ازای کبیر از کوردشکانه الاسلامیه واقع است • بیان تفصیل هفت هم
چنانکه کبر الاسم حقانی اولا منشعب میگردید به دو شعبه کبر الالوهیة و کبر الربوبیة هم چنین
کبرالاکوان

۵۶ کبر الاکوان اولا منشعب میگردد به کبر العبودیة و کبر الدعا چنانکه من علی حضرت الوهیت
کامله که حقیقت حق است تعالی شانه با حضرت ذات حق و وجود مطلق اعظم عز شانه با معاملات ربیت مقدس
از همه مطالب و اغراض و منزه از همه منافع و اعراض و مبرا از همه مشوبات و اغراض و ابتلائست
عبودیت حقیقیه چنانکه حضرت شاه اولیا علی مرتضی علیه صلوات الله الملک الاعلی که به حکم کلام شریف
انا آدم الاول آدم صفی مرتبت نور او منصب خلافت عظمی یافت و او مبدء از او آموخت
میفرماید الهی ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک و لکن وجدتک اهلا
للعبادة فعبدتک و این صفت از حضرت جامع انسانی در ازای صفت الوهیت از حضرت
ذات جل قدسه که در مفهوم آن اضافت بغیر معتبر نیست واقع است لهذا کبر العبودیة در ازای حضرت
موازی کبر الالوهیت است و در آن حضرت جل سلطانه با حق الله حضرت جامع آدم با حضرت ذات اقدم
تقدس و تکرم حق علا الیت مقرون بطلب و سؤال و التماس و اقتضا و این است حقیقت دعا و این
صفت از حضرت جامع آدم در ازای صفت ربوبیت از حضرت وجود اعظم تبارک و تعاظم
واقع است و لهذا فرمود عز شانه ادعونی استجب لکم و صفت دعا را که شانی از شئون آدم است
بر صفت ربوبیت معلق ساخته چرا که در صفت ربوبیت اضافت بغیر و اضافت بغیر معتبر است
لهذا از این جانب نیز دعا و طلب استفاضه مناسب است و چون مقام دعا از مقامات انسانی در
ازای مقام ربوبیت از مقامات حقانی است اغلب ادعیه انبیاء علیهم السلام مصدر به اسم شریف
رب است مانند دعای حضرت صفوة الله آدم علیه السلام که ربنا ظلمنا انفسنا و دعای حضرت
نجی الله نوح علیه السلام که رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا و دعای حضرت

خلیل الله ابراهیم علیه السلام که رب اجعلنی مقیم الصلوة ومن ذریتی و در دعای حضرت
کلیم الله موسی علیه السلام که رب اشرح لی صدری و در دعای حضرت روح الله علیه السلام که ربنا
انزل علینا مائدة من السماء و در دعای حضرت حبیب الله محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که
ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین
من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت
مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین و چون نماز عبودیت حقیقیه است از اقسام دعاست و به
این سبب مسمی شده است بصلوة که در لغت بمعنی دعاست در کوع و رکوع آن که دو رکن اعظمند حکم دعا
دارد واقع شده و ذکر فقط که به حکم کریمه اقم الصلوة لذکری علت غائیه صلوة است ولهذا اکبر
از صلوة چنانکه فرموده عظم کبریائه ولذکر الله اکبر چه ذکر غایت اشرف است از ذی الغایه عبودیه
حقیقیه الحقیقیه اوست و در ازای صفت الوهیت واقع است هم چنانکه صلوة در ازای صفت ربوبیت
واقع تواند بود و چون ذکر حقیقی که عبادت حقیقی است بدون قصد اغراض زاید عبودیت حقیقیه
و در ازای صفت الوهیت است لهذا اعقب اسمائی که اصحاب اجابات را صفت ذکر کردن علی
الدوام مرد همه اسماء دایره الوهیت است اسماء فعلیه ربوبیه چنانکه این معنی اهل طریقت را ظاهر
اگرچه اهل ظاهر از این معنی بی خبرند و از این کیفیات محقق شد که کبر الدعا از کور سنه الکونان در ازای
کبر الربوبیه از کور سنه الاسماء واقع است چنانکه کبر العبودیه در ازای کبر الالوهیه واقع بود لطیفه
از جناب تاج الطریقة الالهیه مولانا وامامنا المعصوم المظلوم رئیس النجبا ومعین الضعفا
ابوالحسن الثانی علی بن موسی الرضا علیه وعلی آبائه وابنائه التحیة والثناء ماثور است که آن جناب

علیه السلام در شرح بسم الله فرموده اند یعنی اسم نفسی بسمة من سمات الله وهی العبادة قیل
وما السمة قال العلامة پس ترجمه حدیث شریف این است که بسم الله که حضرت منزل القرآن عز
و علا شانه فرموده از آن این معنی را قصد کرده که موسوم می گردانم نفس خود را به سمتی از سمات الوهیت
و آن سمت عبارت از عبادت است یعنی چون بسم الله گفته این نازل شد که کاشف کان در افتتاح
کارهای خود بآن تیمن جوینده بنده که به بسم الله تنطق می کند باید این معنی را قصد کند از آن جناب پرسیدند
که سمت چه معنی دارد آن حضرت فرمودند که سمت به معنی علامت است و از این حدیث شریف که لمعه ایست
نبوت و رشحه ایست از بحر ولایت ظاهر می شود که عبودیت سمتی از سمات و علامتی از علامات الوهیت است
و در طی این عبارت لطیفه اشارتی دقیقه است که اصحاب وصول را به برهان قاطع برجمیع مراتب
عالیه که لجه عظمی بر خصم پایان می تواند ترک نمود و اهل سلوک را تشویق کامل است که صعوبت راه را پایان
می تواننده ارتکاب نمود و حق که این حدیث برجمیع و تمامیت اصطلاح این فقیر اعنی انقاع کبر العبودیه
در ازای کبر الالوهیت دلالتی تام دارد والحمد لله علی اتمام نعمته فصل هم چنانکه کبر الربوبیه منشعب
ولکن به کبر الفضل و کبر العدل هم چنین کبر الدعا منشعب می گردد به کبر الرغبة و کبر الرهبة چه اکثر دعا
از عبادت لطیفه که یا طلب ایصال منفعت است یا طلب دفع مضرت قسم اول مسمی است برغبت و قسم
ثانی برهبت چنانکه فرموده عز شانه ویدعوننا رغبا ورهبا و کبر الرغبة از شش کبر الکونانی در
ازای کبر الفضل از شش کبر الاسمائی و کبر الرهبة از شش کبر الکونانی در ازای کبر العدل از شش کبر الاسمائی
واقع است از آنکه حضرت ربوبیت را عطیات الهیه چون نسبت باعیان ممکنات و رکن خفی کاینات
خصوصی معنی جامع و کون منتج از آن صفت تقضی متحقق است لهذا از این جانب نیز طلب نفع و دفع ضرر

که رغبت عبارت از آن است مناسب و لایق است چنانکه می فرماید جل طوله واسئلوا الله من فضله
و چون حضرت ربوبیت را تعلقات ذاتیه نسبت به مخلوقات و ذوات موجودات خصوص مخلوق ذوی العقول جنتین
و ذوات ذات جنتین که مورد تکلیف ربوبیه و محل طلب او امر و نواهی ربانیه و ممدوح اطاعات و عبادات
و معاتب به معاصی و سیئات و مثاب به مثوبات و درجات و معاقب به عقوبات و درکات است صفت
عدالت متحقق و در اجرای این صفت و امضای این معاملات بیم مضرات عاجله و آجله و خوف عقوبات
دنیویه و اخرویه متحقق و عاشق را خوف قطیعت و حذر فراق اعظم مخافات و اکبر اهوال است چنانکه
عارف لاریب حضرت لسان الغیب قدس سره فرموده بیت حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر
کنایتی است که از روزگار هجران گفت لهذا از این جانب صفت رهبت که عبارت از طلب دفع مضرت است
لایق و مناسب است و بدانکه در مفهوم رغبت و رهبت نه اینکه طلب فقط معتبر است بلکه در مفهوم
اول مقارنت شوق و در مفهوم ثانی مقارنت خوف نیز ضمیمه طلب مذکور است ولهذا راغب الیه
و راهب منه که اول متعدی به الی است و ثانی به من به لفظی معنی شوق در اول و خوف در ثانی متضمن
لغت عربیه است و از اینجاست که جناب ولایت مآب صلوات الله علیه در صفت اولیا فرموده اند
که لولا الآجال التی قد کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم شوقا الی
الثواب وخوفا من العقاب و چون این حکمات اعجاز سمات در صفت اولیا است باید مراد
از ثواب لذت وصال و از عقاب الم فراق باشد چنانکه حضرت شاه اولیا علی مرتضی صلوات الله علیه
در دعائی که بشیخ کامل و پیر مکمل کمیل بن زیاد قدس سره تعلیم فرموده که فهبنی صبرت علی عذابک
فکیف اصبر علی فراقک وهبنی صبرت علی حر نارک فکیف اصبر عن النظر الی کرامتک

و در دعوات اهل البیت علیهم السلام تعبیر از رغبت به مسئلت و از رهبت باستعاذت مکرر الورود است
چنانکه در دعای تعقیب فرموده اند که اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک واعوذ بک
من کل شر احاط به علمک و در قنوت صلوة عید فرموده اند که اللهم انی اسئلک خیر ما سئلک
به عبادک الصالحون واعوذ بک مما استعاذ منه عبادک الصالحون فصل هم چنانکه
کبر الفضل از کبور اسمائی منشعب گردید به کبر الرحمانیه و کبر الرحیمیه هم چنین کبر الرغبة از کبور الکونانی
منشعب می شود به کبر الاستعانة و کبر الاسترشاد چه اگر رغبت که عبارت از طلب ایصال منفعت است یا طلب ایصال
منافع عامه است اعنی افاضه وجود و کمالات وجودیه که فیض رحمانی عبارت از آن است و این فیض است که شامل بر
مؤمن و کافر و شقی و سعید است و در ازای این صفت از صفات ربوبیه اعنی صفت رحمانیت صفت استعانت
که عبارت از طلب عون و نصرت حق است عبد را با فاضه ما یحتاج الیه و کمال مرتبت وجوده از حضرت حق مع
آن تمام مناسبت است و این لطیفه شریفه اهل بصیرت که متفقه را از آیه کریمه و ربنا الرحمن المستعان علی
ما تصفون که رحمانیت را با انضمام اسم المستعان که از این جانب متعین است اقتضا می کند حمد فرموده بر
ربوبیت با جمیع وجوه مستفاد می شود والحمد لله علی ما الهم ذلک یا طلب ایصال منافع خاصه است که عبارت
از افاضه تصدیق و اسلام و توحید و عرفان و تحقیق و ایقان و توفیق و هدایت و تسدید و عنایت
و این است فیض رحیمیه که مختص به مؤمنین است و در ازای این صفت از حضرت ربوبیت اعنی صفت رحیمیت
از جانب عبد صفت استرشاد مناسب است چه استرشاد به معنی طلب رشد است و رشد مرادف هدایت است و در
قرآن عزیز که مرادف ضلالت است چنانکه فرموده جل اسمه لا اکراه فی الدین قد تبین
الرشد من الغی و در این تحقیق ظاهر شد تمام وفق کبر الاستعانة در ازای کبر الرحمانیه و کبر الاسترشاد
در ازای کبر الرحیمیه و از این تقریرات ظاهر شد که منشعب کبر الکونانی ... در شش قسم کبر العبودیه و کبر

الدعاء و ذکر الرغبة و ذکر الرهبة و ذکر الاستعانة و ذکر الاسترشاد و این شش ذکر واقع است در ازای
شش ذکر مذکوره در باب اول از مقصد اول که ذکر الاسم حقا منحصر در آن بود و آن ذکر الالوهیت
و ذکر الربوبیت و ذکر الفضل و ذکر العدل و ذکر الرحمانیه و ذکر الرحیمیه علی لف و النشر علی ترتیب
اللف و چون از این تحقیق و تقسیم فارغ شدیم هنگام آن است که شروع کنیم در بیان کیفیت استنباط
ذکور شش گانه از کوانه از نصف ثانی سبع المثانی و آنرا مسمی به هو الملفین لحقایق المعانی باب
دویم در بیان کیفیت استنباط ذکور شش گانه کوانیه اجمالیه از نصف ثانی سوره فاتحة الکتاب
اعنی ایاک نعبد و ایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم
غیر المغضوب علیهم و لا الضالین اعلم ایدک الله تعالی که مرد عزیز که در باب اول
از این مقصد محقق شد که ذکر الوکالتی ان منحصر است در شش ذکر ذکر العبودیه و ذکر الدعا و ذکر الرغبة
و ذکر الرهبة و ذکر الاستعانة و ذکر الاسترشاد و هم چنانکه ذکر الاسم حقا منحصر بود در شش قسم
ذکر الالوهیه و ذکر الربوبیه و ذکر الفضل و ذکر العدل و ذکر الرحمانیه و ذکر الرحیمیه و چنانکه آن
شش ذکر مستفاد بود از نصف اول سوره فاتحة الکتاب این شش ذکر مستفاد است از نصف ثانی
سوره فاتحة الکتاب و مجمل بیان مواضع استنباط در آنجا این بود که ذکر الالوهیه از اسم الله مستنبط
بود و ذکر الربوبیه از اسم رب العالمین و ذکر الفضل از مجموع الرحمن الرحیم و ذکر العدل از مالک
یوم الدین و ذکر الرحمانیه از الرحمن فقط و ذکر الرحیمیه از الرحیم فقط و مجمل بیان مواضع استنباط
در اینجا این است که ذکر العبودیه مستفاد است از ایاک نعبد فقط و ذکر الدعا از مجموع ایاک نستعین
اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین و ذکر الرغبة
از ایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم فقط و ذکر الرهبة از غیر

المغضوب علیهم و لا الضالین فقط و ذکر الاستعانة از ایاک نستعین فقط و ذکر الاسترشاد
از اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم فقط و تفصیل این اجمال در این
فصول مذکور می گردد بعون الله و حسن توفیقه فصل بدانکه تقسیم اول در آنجا تقسیم
ذکر الاسم حقا بود به ذکر الالوهیه و ذکر الربوبیه تقسیم اول در اینجا ذکر الوکالتی است
به ذکر العبودیه و ذکر الدعا و قسم اول از این تقسیم در ازای قسم اول از آن تقسیم و قسم
ثانی در ازای قسم ثانی واقع است و ذکر العبودیه مستفاد است از ایاک نعبد فقط و قاری و تالی
فاتحة الکتاب در هنگام تنطق به خطاب مستطاب ایاک نعبد حضرت الوهیت را نعت
الالهیه مخاطب ساخته گویا چنین می گوید که چون تو موصوف به صفت الوهیتی و اسم الله را
حضرت تو اسم جامع الهیت است و الله از اله ماخوذ و اله به معنی مالوه و مالوه مرادف معبود است
پس تو مالوه علی الاطلاق و معبود بالاستحقاقی لهذا ما تو را عبادت می کنیم و بس و نسبت بندگی
خود را منحصر به حضرت کریم تو می سازیم و لیوم و جبه کریم تو استقبال می کنیم نه غیر تو و در حضور
تو الیه دایم نه سوای تو و ذکر الدعا مستفاد است از مجموع ایاک نستعین الی آخر السوره چه این
مجموع مشتمل است بر سه مطلب که هر مطلبی نوعی است از انواع دعا و طلب مطلب اول الاستعانة است
که به معنی طلب عون و نصرت است و این مطلب مستفاد است از ایاک نستعین فقط مطلب دوم
الاسترشاد است که به معنی طلب رشد و هدایت است و این مطلب مستفاد است از اهدنا الصراط المستقیم
صراط الذین انعمت علیهم مطلب سیم الاستعاذه است که به معنی طلب پناه دادن از غضب و ضلالت
و این مطلب مستفاد است از غیر المغضوب علیهم و لا الضالین و چون این سه مطلب جمع شد دانستی

مطالب ثلثه مجموع مطالب ثلثه در حقیقت طلب با یکدیگر مشترکند پس مفهوم طلب
به منزله جنس باشد و هر یک از استعانت و استرشاد و استعاذه نوعی از وی پس هر یک دال
باشند بر حقیقت دعا و طلب به دلالتی که از مقوله دلالت تضمن باشد بر جنس مانند دلالت
انسان بر حیوان فقط و این دلالت را منطقیین دلالت تضمن گویند و قاری و تالی فاتحه
الکتاب در هنگام قرائت و تلاوت ایاک نستعین الی آخر السوره حضرت ربوبیت را مخاطب
ساخته گویا چنین می گوید که چون تو رب العالمینی و ما نیز نوعی از انواع عالمیم از عوالم
و تو به ما قایم و مقتضای ربوبیت رب حقیقی این است که عون و نصرت خود را دریغ ندارد
ملک ما کتب الیه فی کل و تثبیت الوجود از مربوب خود دریغ ننماید و هدایت و عنایت
خود را که موجب سعادت ابدی است بر مربوب ضعیف خویش مبذول دارد و از آنچه
موجب غی و ضلالت و شقاوت سرمدی است او را پناه دهد و محافظت فرماید لهذا
ما استعانت از حضرت تو می جوییم و بس و هدایت به سوی صراط مستقیم و طریق سعادت را
که طریق سلوک اصفیای دوست است از تو طلب می کنیم و از آنچه موجب غضب و بعد و ضلالت
و غوایت است به پناه رحمت تو می گریزیم فایاک یا ربنا نستعین فصل علی محمد و اله
و اعنا و ایاک یا ربنا نسترشد فصل علی محمد و اله و اهدنا و بک یا
ربنا نستجیر فصل علی محمد و اله و اجرنا برحمتک و جودک و کرمک یا ارحم
الراحمین و یا اجود الاجودین و یا اکرم الاکرمین و از این تحقیق ظاهر شد
که ایاک نستعین الی آخره به صورت اخبار است به معنی طلب و انشاست لطیفه نسبت

دادن عبد عبادت را به نفس خود اثبات حول و قوت است از برای نفس و این
معنی موهم ادعای اختیار بالاستقلال است که مذهب قدریه است و اینها را اهل مذهب
تفویض گویند و این مذهب به حکم القدریه مجوس هذه الامة مقتضی
شرک عظیم است چنانکه عارف شبستری قدس سره در گلشن راز فرموده بیت
چنان کان گبر یزدان و اهرمن گفت • همین نادان احمق ما و من گفت • هم چنانکه
نسبت افعال عبد یکباره به حق دادن و عبد را بالمره از اکرامات معزول ساختن و نفی
و یا اختیار مطلق و انتفاء موجب ابطال شرایع و بطلان تکالیف است و این مذهب را
مذهب جبر خوانند و چنانکه مذهب تفویض با اصل اول از اصول دین منافات
دارد که اصل عدل است مفوض چشم عدالت بین گشاده و چشم وحدت بین بسته
و جبری چشم وحدت بین گشاده و چشم عدالت بین بسته محقق ذو العینین هر
دو چشمش باز است ابلیس جبری است و لهذا گوید رب بما اغویتنی و دجال قدری
و لهذا گوید انا ربکم الاعلی و آدم صفی صلوات الله علیه محقق ذو العینین است
و لهذا گوید ربنا ظلمنا اقرار بر ربوبیت حق و مربوبیت خود کرده تا ادعای اختیار
بالاستقلال نکرده باشد و اصل توحید منقطع نشود و نسبت ظلم به خود داده تا تکلیف
حق و لازم از اهل کفر و غیب نباشد و اصل عدل منقطع نگردد پس صراط مستقیم
در این مقام توسط بین افراط الجبر و تفریط التفویض است چنانکه حضرت کشاف
الحقایق مولانا ابو عبدالله جعفر الصادق صلوات الله علیه ناطق فرمود

لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین و چون حق مسئله را درین مقام دانستی واضح شود تر
سر و تحقیق ایات که تشنیع بعد از ایات که مغیر تا ادعای اختیار و در ایات که مغیر با جبر از باحتیاج و اثبات
حول و قوه از برای حق عدول شود والحمد لله لطیفه در اصول عرفانیه مقررست که عین جمیع اسماء
بر طبق ترکیب و علم آدم الاسماء کلها و مروی به خلق الله آدم علی صورته مظهر جمیع صفات حق
تعالیٰ شد و هیچ صفتی از صفات کمالیه الوهیت و ربوبیت نیست که انسان را از آن نصیب نباشد و چون
یکی از صفات کمالیه حق صفت اختیارست لهذا باید در وجود انسان نیز سر اختیار مودع باشد و امانتی
که بر حکم انا عرضنا الامانة علی السموات والارض فابین ان یحملنها واشفقن
منها وحملها الانسان افلاک و عناصر و موالید همه از حمل آن ابا کردند و نالیدند شفق
برآورده بر ملکی انسان ظلوم و جهول عبارت از همین سر اختیارست منشور مزجه گویم
چو نه ما این کار و باری دنی لکی دفترها دگرد از اختیار و چون ودیعت اختیار در وجود
انسان ثابت شد لیکن نفکیک و لم احتفص حق آن باب در ثابت شد و مذهب جبر از میان
برخواست و چون این حمل عظیم را بر دوش ضعیف نهاد از طاقت انسان ضعیف بود لهذا فرمود که انه کان
ظلوما جهولا و جبر ظلم ازین بالاتر بر نفس خود توان کرد که با این ضعف متعهد تحمل چنین امر
شاید و چه جهل ازین زیادتر که تصور نکند که چنین چیزی را می تواند برداشت بنا بر این
محتاج شد باین که عون حق او را معاون شود تا به حول و قوه او متحمل شود لهذا تم مشروعیت دعا
و سر استعانت نیز ظاهر شد و مذهب تفویض از میان برخواست و از اینجا بوضوح پیوست
که اطلاق عبادت بر دعا در قول حق سبحانه و تعالیٰ ادعونی استجب لکم ان الذین

یستکبرون

یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین پس انکس که دعا نکند
و از حق توفیق بر طاعت طلب نکند خود را در اختیار مستقل یافته و این منافی کمال
عبودیت است والحمد لله تذکره چون از اهل حضرت حق تعالی شانه را فاعل بالایجاب دانسته
یعنی نمی توانند که افاضه کمالات نکنند مانند آتش که نمی تواند افاضه نور نکند و محققین
از حکما و تمام اهل اسلام بلکه مطلق اهل شرایع حق را تعالی شانه فاعل مختار دانسته
یعنی تواند که امساک فیض در موضعی که حکمت اقتضای امساک نماید نماید و هم چنین تواند
که ارسال فیض در موضعی که حکمت اقتضای ارسال نماید نماید بلکه در موضع اول نیز ارسال
هم تواند هم چنانکه در موضع ثانی امساک هم تواند ولیکن چون مخالف حکمت باشد
نکند و این مذهب حق است چنانکه فرموده جل سلطانه ما یفتح الله للناس
من رحمة فلا ممسک لها وما یمسک فلا مرسل له من بعده و چرا
که ظاهر رسیده و مویده که انکس که حق را فاعل بالایجاب گفته نه قصد او این است
که قادر مطلق مضطرست در صدور فیض و صدور فیض از او مانند صدور افعال
طبیعیه است از طبایع بلکه نظر او بر فرط جود و کمال فیاضیت حق بوده تا کسی که
نمی تواند کرم نکند با آنکه در عین اختیار کرم از او بظهور رسد و چون این معنی از
حکما کما ینبغی بفقها رسید از قصور تحقیق مسئله را که تحریف کرده اند و بعد از تحریف چون
توهم عجز و عدم قدرت بر قطع فیض در باره قادر مختار تعالت قدرته می شد اهل
شرایع انکار فاعل بالاختیار و فاعل بالایجاب کرده اند پس چون نظر بر فرط جود و کرم و کمال

فیاضیت اندازیم گوییم حق نمی تواند که جود و کرم و فیض را از خود سلب کند هم چنانکه نمی تواند که
قدرت و اختیار و علم را از خود سلب کند چرا که سلب کمالات از کامل الذات ممتنع است
پس نه الحقیقه ممتنع نظر به بطلان ذاتی نمی تواند که متعلق قدرت شود چرا که قدرت به حکم ان
الله علی کل شیء قدیر و به مقتضای و تقدیرک التی لا یمتنع منها شیء تعلق
بشیء کرده و ممتنع لا شیء محض باشد پس در تای است که گوییم ممتنع که وجود هیچ محل دارد
نمی تواند که متعلق قدرت شود نه آنکه قدرت نمی تواند متعلق به ممتنع شود چرا که قدرت عین
توان است پس نمی توانند در او نگنجد و چون نظر بر فرط قدرت و اختیار اندازیم گوییم حق تواند
که با فرط فیاضیت امساک فیض کند ولیکن از فرط کرم امساک نکند والحمد لله لطیفه از
ما لم یکتب ثبت معلوم شد که ذات حق تعالت ذاته نظر به جامعیت میان کمال فیاضیت
وجود و کمال قدرت و غلبه در عین مختاریت بی اختیارست و در عین بی اختیاری
مختارست و این معنی از کمالات حق است که همیشه جمع میان متقابلات و متضادها چنانکه از
عارفی پرسیدند که بم عرفت ربک یعنی پروردگار را به چه شناختی در جواب فرمود که بجمعه
بین الاضداد یعنی رب خود را شناختم باین که در اتصاف به کمالات با کمال احدیت
ذات جمع میان اضداد فرموده پس عارف که چه راست گفته و این آیه را تلاوت فرمود که
هو الاول والاخر والظاهر والباطن و چون انسان به حکم خلق الله آدم علی
صورته مخلوق بر صورت رحمن و ظل ذات حضرت سبحانیست ظل در همه احوال بر
صورت ذی ظل است لهذا باید که انسان نیز مانند اصل خود در عین مختاریت بی اختیار

ودر عین

ودر عین بی اختیاری مختار بوده باشد و چون جامع میان اختیار و بی اختیاریست
بعضی را نظر بر اختیار فقط افتاده بتفویض قایل شده اند و جبر را نظر بر بی اختیاری
فقط افتاده به جبر قایل شده اند و بوالعجب امری است که هم چنانکه در اصل که ذات
رحمن است تعالی شانه اختلاف واقع شده حکما و اهل شریعه در فرع که عین انسانست
منجر گردیده و بهمان اختلاف بعینه در دو فرع بوقوع پیوسته و حق درین مسئله توسط
بین الامرین است که لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین و چون حکم جمع تو
بوجهی از طرفین و بوجهی جمع بین الطرفین است چنانکه سابقا در مسئله تعطیل و تشبیه
بیان کردیم و اینجا نیز همان حکم جاری است و توسط میان جبر و تفویض که یکی اختیار
مطلق و یکی عدم اختیار مطلق است فی الحقیقه جمع میان اختیار و عدم اختیار است اگر
چه این اختیار را تفویض نگویند و این عدم اختیار را جبر اصطلاح نکنند چرا که اختیار
به بی اختیاری متصل گشته و بی اختیاری که با اختیار توأم یافته و چون تحقیق توسط
حقیقی میان متقابلات که حقیقت صراط به حکم الصراط المستقیم ما قصر عن الغلو
وارتفع عن التقصیر عبارت از آن است در نهایت صعوبت است چنانکه اهل عصمت
سلام الله علیهم فرموده اند که الصراط ادق من الشعر واحد من السیف و تا
کسی به مقام ولایت نرسد و خود صراط مستقیم نشود نمی تواند فهمید لهذا مبتدی را قبل از
وصول به مقام کامل تفکر در این مسئله موجب وقوع در شبهات و حقیقت
این مسئله از مقوله متشابهات است که و ما یعلم تاویله الا الله والراسخون

في العلم وازاين جهت است كه اين مسئله را هر قدر كه بينه ونيز از تفكر در سر قدر از اهل
بيت عليهم السلام منع رسيده چنانكه جناب ولايت مآب صلوات الله عليه فرموده انه طريق
مظلم فلا تسلكوه وبحر عميق فلا تلجوه وسر الله فلا تتكلفوه واز اينجاست
كه صادق آل محمد صلوات الله عليه نفي هر دو را كه جبر وتفويض است بالمره معين مبين
نفرموده بلكه تعبير از آن بلفظ امر بين الامرين كه منكر ومبهم است فرموده تا مبتدى بقدر از مقام خود
نگذرد وبهمين اكتفا كند كه امر مبهم بين الجبر والتفويض متحقق است وان هر دو را اول نظر بالنسبه
بمسئله عدل وثانى بمسئله توحيد منافات دارد باطل داند واين امر متوسط حق را بسبيل الاعتقاد
والتسليم قبول كند تا جذوه عنايت ولايت اهل البيت عليهم السلام بآن مقام برسد
كه بسر قدر تواند واقف شود وچون اين مقدمات را دانستى پس بدانكه اياك نعبد
اشاره به جنبه اختيار قوت فلا جبر واياك نستعين اشاره بجنبه بى اختيارى قوت فلا
تفويض بل امر بين الامرين كما قال امام جعفر الصادق وكشف الله فاتى مولانا القاضى
صلوات الله عليه لطيفه سير الى الله مراد وقسم است سير محبى وسير محبوبى سير محبى عبارت از آن است
كه تقرب جويد عبد الى الله محبت عبد باشد رب را وبواسطه اين محبت عبد باختيار خود
به حركت آيد ومتوجه درگاه حق گردد وسير محبوبى عبارت از آن است كه منشأ اين حركت محبت
رب باشد عبد را يعنى چون رب عبد خود را دوست دارد او را بجانب خود به حركت آورد
قسم اول را سلوك گويند وصاحب آن را سالك نامند وقسم دوم را جذبه خوانند وصاحب آن را
مجذوب اطلاق كنند وبه فارسى سلوك را كوشش وجذبه را كشش خوانند ويحبهم ويحبونه

در آيه

در آيه شريفه اول عبارت از جذب وثانى عبارت از سلوك است وكاملين مردود طبقه اند
طبقه سالك مجذوب بنه كه اول سير شان الطريق كوشش بود وبعد عنايت مدد كرده
وكشش دررسيده وصعوبت سلوك شان به سهولت مبدل گرديده وطبقه مجذوب سالكند
كه اولا بواسطه عنايت بى غايت جذبه الهيه ايشان را دريافته واز رسوم وتقييدات
مطلق عارى نموده وباز بواسطه حكمت مباشرت ومصلحت تربيت ايشان را از جذب
بسلوك آورده ومجذوب سالك فقط ناتمام است هر چند كه محبت عبد بنه آن قدر است كه اين
راه را بآسانى نتوان قطع كرد چنانكه عارف گفته يحبهم تمام است يحبونه كدام است وسالك را
چون باختيار خود پا بر راه گذارد واختيار او اختيار ضعيف است تا مدد جذبه نرسد از
خطرات راه ايمن نتوان بود ومجذوب فقط نيز ناتمام است چرا كه حفظ اركان شريعت
وآداب طريقت او را ممكن نيست پس تربيت غير نتواند كرد چنانكه عارف گفته شعر
صاحب دلى به مدرسه آمد ز خانقاه بشكست عهد صحبت اهل طريق را گفتم ميان عالم وعابد
چه فرق بود تا اختيار كردى از آن اين فريق را گفت آن گليم خويش بدر مى برد ز موج
وين جهد مى كند كه بگيرد غريق را مراد از مدرسه در اينجا مقام سلوك واز عالم سالك است
ومراد از خانقاه مقام جذب واز عابد مجذوب است وبدانكه سالك هرگاه خواهد صعوبت
راهش به سهولت مبدل گردد وسلوكش بجذب منتقل گردد راهى نيست بجز متابعت
پيغمبر صلى الله عليه وآله چنانكه فرموده عز شأنه قل ان كنتم تحبون الله فاتبعونى يحببكم الله
پيغمبرا بگو يا محمد صلى الله عليه وآله كه اگر چنين باشيد كه دوست مى داريد خدا را پس متابعت كنيد تا خدا

شما را دوست دارد كه تحبون الله اشاره به سلوك است ويحببكم الله اشاره به جذب ومراد از
اتباع پيغمبر صلى الله عليه وآله نه فقط به آيات واحاديث است وبه زبان خود ظن نفس
مغرور تحرز كردن وعمل نمودن چرا كه اين معنى الحقيقه متابعت رأى خود است وبه
تجربه اكثر طالبين صادق بلكه اكثر منكرين نيز رسيده كه اين نوع عمل منتج رفع بعض
اخلاق ذميمه هم نيست تا بجذبه چه رسد بلكه مراد از متابعت پيغمبر صلى الله عليه وآله متابعت
باطن صاحب باطنى كامل نفسى است كه از مقام نفس گذشته وبه مقام قلب رسيده ومتخلق
باخلاق خاتم صلى الله عليه وآله گرديده واين معنى از كلام بعضى اكابر اين زمان كه الشيخ
مسلك اول دارند عيب مى آيد اما بحمد الله تعالى نهايت وضوح دارد وهم چنانكه عدم
انتاج مسلك اول فايده معتد به را بتجربه رسيده اين معنى نيز بتجربه رسيده كه متابعت پير
نمودن وخود را بالمره از راه هوا فارغ ساختن بسيار شيدا اثنا شيرست در حصول جذبه
تا به حدى كه توسعه در رحمتى بابى پير مراتب در حصول مقامات واحوال اوحصل است از
تحمل رياضات شاقه وتوقع مرغوبات بخواهش نفس با تاملى كه به خدمت كاملى نرسيده توفيق تقوى
رسيدن بمقصد توفيق يافتن صحبت كاملى واجب وموجب حصول اين توفيق است والا
خودرأي وتقوى بى مدد مقصد مذكوره صرفا توفيق خدمت پير نيافته به حكم ومن يخرج من
بيته مهاجرا الى الله ورسوله ثم يدركه الموت فقد وقع اجره على الله ماجور
ومثاب است اما بعد از وصول كه خدمت پير تقوا نيست مگر تقوى از نفس فرمانها او وطاعت
نيست مگر طاعت او وديگر هم را اينها ممكن است وبهم فكر ما فيال حال لهم جهت ربنا والهنا

اوليا

وموليينا بهم چنانكه ما را توفيق دادى اين مسئله را فهميدم الاكرام بالاتمام
توفيق ده كه بابن مسئله عمل نماييم كرم واولياء ما كريم وچون اين مقدمات را دانستى
پس بدان كه اياك نعبد اشاره به سير محبى است كه سلوك عبارت از آن است واياك نستعين
طلب مقام محبوبى است كه جذبه عبارت از آن است والحمد لله على فهم اللطايف مقصد
هم چنانكه تقسيم دوم در كبر الاسم حقى تقسيم كبر الربوبيت بود بكبر التفضيل وكبر الوصل
تقسيم دوم در كبر الكون آن تقسيم كبر الدعائية به كبر الرغبه وكبر الرهبه وقسم
اول از اين تقسيم در ازاء قسم اول از آن تقسيم وقسم ثانى در ازاء قسم ثانى واقع
وكبر الرغبه مستفاد است از مجموع دو جمله از جمل ثلاث مذكوره در كبر الدعاء اعنى اياك
نستعين اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم چرا كه اياك نستعين
طلب ايصال منفعت عامه است واهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم
طلب ايصال منفعت خاصه ومنفعت عامه نيز رحمانيت چنانكه منفعت خاصه نفس رحيميت
پس هر دو در معنى طلب ايصال منفعت مشترك باشند ومعنى رغبت نيست مگر طلب ايصال منفعت
لهذا جملتين مذكورتين دال باشند بر كبر الرغبه والا اين تقسيم از مقوله دلالت نوع بر جنس
قريب هم چنانكه مجموع جمل ثلاث دال بوده بر كبر الطلب وكبر الدعا نيز دلالت تقسيم
المتكلم از مقوله دلالت نوع بر جنس بعيد وكبر الرهبه مستفاد است از غير المغضوب عليهم
ولا الضالين چرا كه اين جمله اخيره استعاذه است از صراط مغضوب عليهم كه اصحاب
تفريطند وصراط ضالين كه اصحاب افراطند هم چنانكه اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين

۷۳ انعمت علیهم رغبت بود در صراط منعم علیهم که اصحاب استقامت و توسط بین الافراط
والتفریط‌اند و معنی رغبت نیست مگر این استعاذه چرا که رغبت به معنی طلب و دفع مفسدت
و لکن حضرت عظیم‌تر از غضب خدا و ضلالت از طریق اصفیا نتواند بود و دلالت
این جمله اخیره بر ذکر الرهبة دلالت صریح مطابقی است و الحمد لله **مخفی** نیز چنانکه تقسیم ثالث
در کار نیست ابتدائیه تقسیم ذکر الفقر بود به ذکر الرحمانیه و ذکر الرحیمیه تقسیم ثالث در کار نیست
الوکالة تقسیم ذکر الرغبة است به ذکر الاستعانة و ذکر الاسترشاد و قسم اول از این تقسیم در ازای
قسم اول از آن تقسیم و قسم ثانی در ازای قسم ثانی واقع است و ایاک نستعین دال است
بر ذکر الاستعانة به دلالت مطابقی صریح و اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت
علیهم دال است بر ذکر الاسترشاد به همین دلالت و چون استرشاد طلب ارشاد است و مرشد
حقیقی الله جل شانه و لیکن صفت ارشاد حق از مظاهر انسان کامل ظاهر می‌شود خواه
نبی باشد یا امام یا ولی پیر و بدون راه‌نمایان اکثر و توسلات به او و محبت و متابعت او
این معنی میسر نتواند شد چنانکه صادق آل محمد صلوات الله علیه فرموده که یخرج احدکم فراسخ
فیطلب لنفسه دلیلا و انت بطرق السماء اجهل منک بطرق الارض فاطلب
لنفسک دلیلا لهذا الجهة تاکید این معنی و تصریح به این جهت باهدنا الصراط المستقیم
اکتفا نفرموده صراط مستقیم را تفسیر فرموده به صراط منعم علیهم که انبیا یا اوصیای انبیا یا علمایی
که ورثه انبیا اند چرا که بغیر از فرق ثلاث احدی دیگر را اهلیت ارشاد و راه‌نمایی نیست و مراد
از علمایی که ورثه انبیا اند نه فقهای ظاهر اند چرا که اهل ظاهر خود مقلد و محتاج‌اند تا به نقد بلکه

۷۴ سلوک را عارف‌اند از طعون و مستغنی است و اعجب همه امور آنکه کسی را که طی مراتب ظاهر
و طریق باطن را نمی‌دانند که هر گاه کسی بگوید فلان فقیر صاحب معارج و مقامات است بیان
طعن می‌زنند و می‌گویند فلان کس بدعت در دین گذاشته ادعای عروج دارد و چون با کمال
احمق خود صحبت می‌دارند به سبب اشتهار او گویند که فلان کس هر شب به معراج می‌رود و وجود انکه
صریح کلام امام علیه السلام شاهد است بر اینکه همه ما مکلفیم که طریق سلوک نماییم و به معارج و مراتب
عروج کنیم مگر آنکه عروج بر سلوک آن را آشنا نیستند با اصطلاحات کتب خود و گویند که این معنی محقق
بعد از موت است که روح موحد را عروج به ملکوت میسر می‌شود چنان این معنی محقق بعد از موت است و لیکن
موت دو موت است موت طبیعی چنانکه فرموده جل شانه کل نفس ذائقة الموت و موت ارادی
چنانکه فرموده صلی الله علیه و آله که موتوا قبل ان تموتوا و این موت خود را تسلیم به قربات
پیر کردن است و ارادت او کالمیت فی ید الغسال شدن و تا این موت ارادی اتفاق
نیفتد بعد از موت طبیعی عروج به ملکوت چگونه میسر شود با اینکه این معنی را حدیث در ارتکاب
تکلیف است به طی اعوجاج سلیقه و عادت به مزخرفات متکلمین و اصولیین و اعراض از حکمه
اهل بیت علیهم السلام که نمونه‌ای معرفت و طریق سلوک نیست مگر مقامات و منازل و معارج و مراتب
که عرفای محققین و اولیای موحدین به برکت متابعت معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بان
واصل شده‌اند و در بیان حدود و خواص آن مقامات مجلدات و رسایل پرداخته‌اند و بیچاره
عالم پرسی چون از همه با خبر است چنین می‌دانند که مقدار ادراک امام صادق علیه السلام به مقدار
فهم ورع لهذا این حدیث را بر طبق فهمیه خود واجب می‌دانند ان هذا لشیء عجاب

۷۵ و چون معلوم شد که عالم ربانی چه صفت به طریق سلوک با بصیرت که بعد از معصوم آن در نبوت نکرده و علوم
انبیا و ائمه علم به طریق سلوک است لب باید علمای ورثه انبیا علمایی باشند که عالم به طریق سلوک باشند
و ایشان باید در هر زمان موجود باشند والا راه طریق سلوک لازم آید و بحمد الله تعالی به برکت آل
رسول صلی الله علیه و آله در هر زمان موجود بوده‌اند و هستند و خواهند بود و ایشان‌اند اصحاب
طریقت و ارباب کشف و شهود قدس الله ارواحهم و اما مجتهدین علوم شرعیه و فقهای
حافظین آثار نبویه صلی الله علیه و آله وجود ایشان نیز در نظام عالم فواید کلی دارد چنانکه
در محلکه اثبته موجبی برادران دینی خواهد رسانید بعد از عرض تفصیل مذاهب و التفات
علی التوفیق **تفصیل** اقوال متداوله در خصوص تعیین علمای ورثه انبیا منحصر در سه قول
قول مجتهدین و قول اخباریین و قول صوفیه اصحاب قول اول گویند عالم وارث
پیغمبر صلی الله علیه و آله مجتهد جامع الشرایط است یعنی کسی که بعد از تحصیل و تکمیل علوم موقوف
علیه اجتهاد از کلام و عربیت و منطق و اصول فقه و غیرها او را ملکه استنباط فروع
از اصول بهم رسیده باشد و عادل هم باشد یعنی ما را معاشرت یا شهادت عدلین و کثرة دفع
تسلسل با اخوه منحصر شود به معاشرت معلوم شده باشد که آن کس ظاهرا مجتنب از کبایر و غیر
مصر بر صغایر است هر گاه چنین کسی یافت شود متابعت و موالات و تمسک به او مانند متابعت
و موالات و تمسک به پیغمبر و ائمه صلوات الله علیه و علیهم واجب است و مخالفت او حرام است
و راه به نجات نیست مگر به متابعت چنین کسی و اصحاب قول ثانی گویند چون اصول
موثره مجتهدین قواعدی چند است که به مقتضای ظنون موثره شده و به حکم کریمه ان الظن

۷۶ لا یغنی من الحق شیئا نتواند بود که دین الله منوط بظنون خلق الله باشد ما را نمی‌رسد بلکه
ترک ادب بود که از پیش خود استنباط فقه حسب قواعد وضع کنیم و عمل و تقوی را
منحصر در آن قواعد دانیم بلکه متمسک ما در این زمان اخبار اهل بیت علیهم السلام بود
و فقط و اصولی که از ایشان علیهم السلام رسیده باشد به حکم علینا القاء الاصول و علیکم
ان تفرعوا ما را جایز است تفریع بر آن اصول و هر چه بما نرسیده باشد معلوم است که حکمت کار
تعلق به آن نبود الهام آن نگرفته چنانکه فرموده انما الامور ثلثة امر بین رشده
فیتبع و امر بین غیه فیجتنب و شبهات بین ذلک الحدیث و در جای دیگر فرموده
حرام بین و حلال بین و شبهات بین ذلک الحدیث و چون ما را اراده به آن
آن تعلق نگرفته مجتهد را نمی‌رسد که خود را احکام آن نماید بلکه هر قدر سعی بیشتر کند به آن خواهد
افزود الی آخره رسانیدن عمل با حوط باید کرد و انتظار ظهور امام علیه السلام را باید کشید و مجتهدین را
اعتقاد آن است که مجتهد هر گاه خطا کند او را یک اجر است و هر گاه صواب گوید او را دو اجر است و مستند
ایشان حدیثی است که از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که من اجتهد و اصاب فله اجران و من
اجتهد و اخطا فله اجر واحد و این حدیث به طریق عامه مروی است و مجتهدین خاصه او را تلقی
به قبول کرده‌اند و اخباریین گویند هر کس حکمی از احکام الله را استنباط کند از پیش از اصول موثر
در علم مثل اصول فقه که از آن اصول در احادیث اثری نباشد اگر آن حکم فی نفس الامر حکم الله باشد
او را اجر نباشد زیرا که مستحق دو اجر باشد و هر گاه حکم الله نباشد و اخطا کرده باشد عند الله باشد و مستوجب
باشد نه اینکه مستحق یک اجر باشد و مستند ایشان حدیثی است که از حضرت صادق علیه السلام روایت

٧٧ کرده‌اند که سائلی از آن جناب پرسید که ترد علینا اشیاء لا نعرفها فی کتاب ولا سنة فننظر
فیها امام علیه السلام در جواب فرموده‌اند اما انك ان اصبت لم توجر وان اخطأت کذبت
علی الله و رسوله رواه فی الکافی و مجتهدین گویند دلیل شرعی منحصر است در چهار چیز کتاب
و سنت و اجماع و دلیل عقل اعتقاد دارند به و مجتهدین متمسکند در حجیت اجماع بقول رسول
صلی الله علیه و آله که لا تجتمع امتی علی الخطا و بقول صادق آل محمد صلوات الله علیه و علیهم
خذ بالمجمع علیه بین اصحابك فان المجمع علیه لا ریب فیه و اخباریین حدیث اول را
از موضوعات دانند و در حدیث ثانی گویند مراد از مجمع علیه حدیثی است که ثقات روات اهل بیت
علیهم السلام اتفاق کرده باشند در نقل آن و عمل به مضمون آن به قرینه غیر منصوص که اتفاق نکرده
باشند بر صحت آن چرا که عادت قدما نبوده که بغیر منصوص عمل کنند و شاهد بر اینکه مراد از مجمع
علیه این معنی است نه آنکه مجتهدین تصور کرده‌اند آن است که این حدیث در مقامی وارد شده که کسی از
وجوه تراجیح احادیث سؤال کرده و این معنی یکی از وجوه تراجیح است و انّی لهم الاجماع
المصطلح علیه پس به اعتقاد اخباریین عالم وارث پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی است معتقد با امام راوی حدیث
ناظر در حلال و حرام و عارف به احکام باشد چنانکه در مقبوله عمر بن حنظله از امام علیه السلام ماثور است
که انظروا الی من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا
فارضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما الحدیث و مجتهدین گویند که این کسی را راوی حدیث
ناظر در حلال و حرام و عارف با حکام عبارت از مجتهد جامع الشرائط است و اصحاب قول ثالث
گویند که عالم وارث پیغمبر صلی الله علیه و آله مرشد طریقت است که نفس امام علیه السلام بوس طلعت مرشد آن

سلسله طریقت

٧٨ سلسله طریقت بود رشید و عالم ربانی در حدیث نبوی که الناس ثلثة عالم ربانی و متعلم
علی سبیل النجاة و همج رعاع عبارت از اوست و این کسی است که از مقام نفس گذشته و به
مقام قلب رسیده چنانکه فرموده عز سلطانه ان فی ذلك لذکری لمن کان له قلب او القی
السمع وهو شهید و متعلم علی سبیل النجاة در حدیث شریف و من القی السمع در آیه شریفه عبارت
از مرید صادق و صاحب تسلیم با مرشد از زمان و حال خود خارج شده است که به حکم و به موجب فرموده صلی الله علیه و آله
موتوا قبل ان تموتوا خود را در دست پیر روشن ضمیر کالمیت فی ید الغسال نموده چرا که کفر
که تولا و متابعت او نماید او را و متابعت امام باشد و امام علیه السلام او را عالم الطریق نام خوانده باشد
نتوانه بود که کسی عالم رسمی که بی خبر از منازل و مقامات سلوک بطون و کیفیات باشد اگر چه در فنون
رسمیه کمال تبحر را رسانیده باشد چنانکه محقق کاشانی قدس سره فرموده شعر علم بود غیر علم عاشق نابغ
غیبی ابیض شد علم رسمی سراسر قیل است و قال نه از او کیفیتی حاصل نه حال و هم چنین کسی اخباری
ضعیف التمیز که اگر حدیث موضوعی شرو مشتمل بر مسئله از مسائل حقیقیه الهیه باشد در فهم آن عاجز بود
و بسا باشد که کاملی که باید متابعت او کند مؤید باشد بالطافت سلیمه و سلیقه مستقیمه و صفای ذهن و لطافت
مگر که آن فقیه اخباری معتبر از اعتبار آن موصوف نباشد و اگر او را پا کامل نفس و چهار جزو
و ملاقی او نفس او هم بعلاوه استعدادت فطرت باشد بانک زمانها صاحب صلاح و مقامات گردد چگونه در حکم
حد اجازه باشد که چنین مادهٔ مستعد را متابعت چنین ضعیف التمیز واجب باشد اگر چه مجموع الف
احادیث چهار کتاب حدیث را محفوظ داشته باشد و در کتاب من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق طاب ثراه
از اهل بیت علیهم السلام ماثور است که حدیث تدریه خیر من الف حدیث ترویه تبصره

٧٩ حقیقت مجتهدین در استنباط فروع از اصول و حقیقت اخباریین در استنباط احکام از
لغوی قوت قدسیه را شرط می‌دانند و این سخن با اعتقاد فقیر حق است و شاهد بر حقیت این
مذهب نهی از اتباع متشابهات کتاب و سنت است و اوبه کیفیت رسوخ چرا که امام علیه السلام ما را
امر فرموده با گفتن دعای ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنك
رحمة انك انت الوهاب و به مقتضای نص آیه شریفه این دعا را دعای راسخین فی العلم گفته
و خلاصی از زیغ میسر نیست مگر راسخین را و هم اینکه صفت رسوخ حاصل شود متشابه بحکم گردد
و تو هم اختصاص بر رسوخ با امام علیه السلام است و اما قولهم علیهم السلام نحن الراسخون
فی العلم و نحن نعلم تاویله منسوخ است اما عقلا باینکه صفت رسوخ کمالی مقول بالتشکیک است
و صدق آن بر افراد علی التشکیک پس چه مانع از آنکه فرد کامل آن مختص امام علیه السلام باشد
و از این گروه شیعیان خاص را علی تفاوت درجاتهم نصیب باشد بلکه مراعقیده آن است که جمیع
کمالات امام علیه السلام چنین است مثل بودنهم نعمة الله و بودنهم باب الله و بودنهم عین الله و بودنهم
وجه الله و غیر ذلك بعض بهاین معنی معقولات مشکک است و صدق آن بر افراد علی التشکیک و فرد
کامل مختص امام و هر یک از شیعیان خاص را از آن نصیب است و شاهد بر این معنی اطلاق اهل
البیت بر سلمان فارسی رضی الله عنه و اطلاق اولیاء الله و احباء الله و اصفیاء الله و اوداء الله
بر شیعیان در کلام سلام الله علیهم و مروی عنهم علیهم السلام انا خلقنا انوارنا
و خلقت شیعتنا من شعاع ذلك النور فلذلك سمیت شیعة فاذا کان
یوم القیمة التحقت السفلی بالعلیا و هم چنین احادیث که بین مضمون

و ادله

٨٠ وارد شده است که قلوب شیعیان ما خلقت مخلوق از طینت علیین است و قلوب و ابدان
ما مخلوق از طینت علیین هر چه صاحب تمیز را این معنی واضح است که اشتراک در
طینت اشتراک در کمالات را لازم دارد و اگر چه مراتب متفاوت باشد و اما نقلا به کلام حضرت شاه
اولیا صلوات الله علیه که فرموده‌اند و اعلم ان الراسخین فی العلم هم الذین اغناهم الله عن اقتحام
السدد المضروبة دون الغیوب فلزموا الاقرار بجملة ما جهلوا تفسیره من الغیب المحجوب
فمدح الله اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم یحیطوا به علما و سمی ترکهم التعمق فیما لم یکلفهم
البحث عن کنهه رسوخا چرا که این کلام ولایت نظام صریح است در بیان رسوخ و بر جمیع مراتب حجر
مرتبه مؤمن صاحب تسلیم معترف به جمله جاری است بعضی تفسیر بعضی آنکه علم اجمالی دارد و علم تفصیلی اشیاء از
کامل قول او که و لعلنا به کل من عند ربنا و گریه و مانند اصحاب ظن که اقتحام سده مضروبه می‌کنند و در
کتاب مستطاب مصباح الشریعة از حضرت مولانا الصادق علیه السلام منقول است که لا یحل الفتیا
لمن لا یستفتی من الله بصفاء سره الحدیث و این کلام شریف صریح است در اشتراط قوت قدسیه
در مفتی و سخن در این است که راه تحصیل قوت قدسیه کدام است اعتقاد فقیر حقیر مذکور این است که راه
تحصیل قوت قدسیه تمسک با عمال صالحه شرعیه و اجتناب از مناهی و تقوی از مواضع شبهات است
هر چند متمسک این تمسک و اجتناب و تقوی و ما بحکم متشابه اعمال استنباط از کتب باشد خواه بطریق اجتهاد
باشد و خواه بطریق استنباط از اخبار و فقیر را در این معنی نظری است اما و لا که تا آنکه این کلام مستلزم دور است
چرا که سخن در این است که صحت اعمال و تقوی از مواضع موقوف بر وجود صاحب نفس قدسیه است که بفتوای
او بابی اعمال و تقوی بتوان قیام نمود پس هرگاه راه تحصیل قوت قدسیه مداومت بر اعمال بر این

و چه بسا و خود صاحب قوت قدسیه موقوف بر صحت اعمال خواهد بود و چنانچه در وقت ظهور و اعاظم که
انکه عمل برایشوجه چنین بسبب طلب با هر چند ماخوذ از حدیث باشد یک نوع از عمل برای است و عمل
کرده بحدیث ای حقیقت عمل است بفهمیه خود از حدیث و اعتقاد بر فهم ماهیت از کتاب است و در تفسیر امام همام
و مولانا ابی محمد الزکی العسکری علیه السلام مروی است از حضرت مولانا ابی عبدالله جعفر الصادق علیه السلام
که آن جناب در تفسیر اهدنا الصراط المستقیم فرمودند یعنی ارشدنا للزوم الطریق المؤدی
الی محبتک المبلغ الی جنتک المانع من ان نتبع اهوائنا فنعطب او ناخذ بآرائنا
فنهلک و این حدیث شریف نص است در آنکه اخذ برای مطلق مذموم است و اتباع هوا مطلقاً غیر
مرضی است و طریق مستقیم را مؤدی به محبت است و به هر حال اگر انصاف داشته باشد حکم میکند با ینکه خروج
از رای مطلقا و کسیر رابطه عشق و محبت حضرت در روش اصحاب طریقت قدس الله اسرارهم و
چرا که در آن روش قاعده کار از رای خود بالمره بیرون رفتن است و تسلیم بر روش همه شان [illegible]
لاریب حافظ لسان الغیب قدس سره فرموده بیت فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست کفر است
و در این مذهب خودبینی و خودرائی و در هیچ مسلک از مسالک متداوله بغیر از این مسلک خروج از رای بالمره
متحقق نیست اگرچه مسلک اخباریین باشد که بسیار اهتمام میکنند در اینکه برای عمل نکرده باشند و چون
مذاهب متنوعه را در خصوص تعیین علمای ورثه انبیا تشبیه بحکام آن است که عمالکم موعوده بین [illegible]
الفوق را اعاده استماع باشد و اگر هم چنانکه مذاهب متداوله را در خصوص مسئله اعمال اجتهاد و غیر آن
و غیرها تا بر توضیح نمودیم هم چنین مذاهب متداوله را در خصوص مسئله اعتقادات نیز تفصیل
دهیم و بعد از آن شروع بر می کنیم بیان کیفیت مسئله تا معتبر و البصیرت ناظرین در این کتاب کامل

شود لهذا تفصیل دیگر را اعاده [illegible] و بر علم حقایق و تفصیل معارف اعتقاد کنم و بالله التوفیق
توضیح جزئی چون مذاهب متداوله را در خصوص تعیین مسایل علمیه مشرب مشهوره را در
خصوص کیفیت مسایل اعتقادیه نیز بتوضیح انکه مشارب مشهوره در این خصوص منحصر در چهار مشرب است
اول مشرب علمای متکلمین دوم مشرب حکمای مشائیین سیم مشرب حکمای اشراقیین چهارم مشرب عرفای
موحدین و وجه حصر آن است که در تحصیل عقاید چون یا بفکر و نظر معتبر است یا بتصفیه و تخلیه و در هر یک
از قسمین یا بتطبیق با شریعت در معنوش معتبر است یا نه قسم اول اعنی اعتبار فکر و نظر با التزام اعتبار
تطبیق با شریعت مشرب علمای متکلمین است و قسم دوم اعنی اعتبار فکر و نظر با عدم اعتبار تطبیق با شریعت
مشرب حکمای مشائیین است و قسم سیم اعنی اعتبار تصفیه و تخلیه با اعتبار تطبیق با شریعت مشرب عرفای
موحدین است و قسم چهارم اعنی اعتبار تصفیه و تخلیه با عدم اعتبار تطبیق با شریعت مشرب حکمای
اشراقیین است و مراد از اعتبار تطبیق با شریعت در مشرب اول آنست که فقط بیک جزو از مسلمات امر
شرع فراهم میکنند و ادله خود را از آن قضایا تالیف مینمایند و بهر حال در خصوص مسئله از مسایل اعتقادیه
تفکر از صاحب شریعت نرسیده باشد توقف میکنند و اگر حکم عقل صرف با قضیه شرعیه منافات بهم
رسانند تکذیب عقل میکنند و مراد از عدم اعتبار تطبیق با شریعت در مشرب ثانی نه اعتبار مخالفت
با شریعت مطهره است نعوذ بالله بلکه مراد این است که اولا شرایط صحت استدلال را بطرف عقل صرف
از شکل و بهم روابط علم الآلات قانونا مهمی بر منطق تحصیل میکنند و برهان خود را از مقدمات
عقلیه صرفه منتهی به بدیهیات ترکیب میکنند و چنین حکم که بمقتضای برهان صحیح [illegible]
شده باشد بهر حال با ظواهر شرعیه منافات بهم رسانند تکذیب طرف عقل نمیکنند بلکه تاویل شرع را

بر حسب مقتضای عقل صریح واجب میدانند و چنین میدانند که چون شریعه بر طبق بهر اقدام
از خواص و عوام وارد شده حقایق اشیا را صاحب شریعت مطهره بعنوان تمثیل ادا فرموده لهذا
حکمای محققین را تاویل آن جایز است و مراد از اعتبار تطبیق با شریعه در مشرب ثالث اعنی مشرب عرفای
موحدین آن است که تصفیه باید مروج باشد که از صاحب شریعت مطهره رسیده باشد و چون از متاخرین بعضی
معاصرین چنین تصور کرده اند که طریق تصفیه که از شریعت مطهره رسیده عمل نمودن بثواب اعمال است
بعنوان مجتهدین یا گویند اخباریین بالتشخیص خود کیفیت تصفیه مثلا بر از قرآن یا حدیث بر مشرب اجتهاد
یا اخبار و کیفیت بفکر چنین اقتضا میکنند که این اشتباهی عظیم شده چرا که در این نوع [illegible]
متحقق است [illegible] صاحب رای [illegible] تصفیه که معقول صاحب شریعت مطهره باشد نیست
چرا که مناط در این طریق تسخیر نفس اماره و نفی خاطر و رفع تعین امکانی و خروج در کثرت فنا و
عروج بر معارج بقا و حصول وصول لقا است و حصول این معنا عظیمه بمجرد اینکه مجتهد
فتوی داد یا اخباری تشخیص کرد که حکم الله در این مسئله چنین است امکان ندارد صاحب تمیز میداند
که مملکت نیست و عقوبات نفس کافر در غوغای صفت با این تدبیرات مرتفع نمیشود ان النفس
لامارة بالسوء الا ما رحم ربی مریض صاحب نفس باید که تصفیه بصقال نفس کافر را
مسلمان کند و برودت کثافت و جمودت خود را از او بحرارت عشق بگدازد و چون حرارت
فقط موجب احتراق است باید بصقال او بر حسب معدل باشد چنانچه فقط نسبت بمیوه از آن قبیل است
که کمال را باب فقط بدون آفتاب تربیت کند البته خام میماند و صقال فقط بمنزله آن است
که کمال را با آفتاب فقط تربیت کنند بدون آب البته محترق میشود و لاجرم کی [illegible]

میخواهد مانند ولیکن که طبیب معین میخواهد علم تجربیات و استعمال آب و اجماع و اطلاق
و تقیید و اجمال و تفصیل میبرد از مقام فرق به مقام جمع نمیرساند و از ظلمات عالم ناسوت
به مقام نور ربانی نمیرساند هیهات هیهات شعر بی نکته نفس را ز ظل پیر دامن آن نفس
کش را کشت پیر [illegible] در خصوص [illegible] موازین و نصیحت این فقیر
میخواهد را البته کسانی از اذکیای متعبدین در بین اولیاء خلاف دیده اند و از مراتب عالیه محروم
مانده اند لهذا اعتبار تطبیق با شریعه مطهره در طریقه عرفان با این معنی است که طریق تصفیه و تخلیه
باید طریقی باشد که مرشد معصوم تعیین فرموده باشد و چون معروف این است که مرشد طریقت بواسطه شیخ
مسلسل او از جانب امام علیه السلام مامور بارشاد است پس طریق تصفیه بر طبق شریعه باشد و
حقیقت شریعت نیست مگر اقوال حضرت ختمی پناه که آن اولاد اولیا چنانکه حقیقت طریقت نیست
مگر افعال او و حقیقت حقیقت نیست مگر احوال او کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله الشریعة
اقوالی والطریقة افعالی والحقیقة احوالی و مراد ما از این مسئله نه آن است که فقها
رواتب موظفه شرعیه است چرا که معلوم است که کیفیت این مراتب بر وجه است که اهل اجتهاد
از آیات و احادیث استنباط فرموده اند و جمیع متکلفین در این خصوص باید متفق شوند
و نظم عالم موقوف بر اقامت این وظایف است و کیفیت امثال این مسایل مشترک فی مابین
نیست بلکه فی فقیه است بلکه مراد که تکالیف کیفیه چنین است که هر کس که یوم باید در حرکات
و سکنات ظاهر و باطن ملاحظه کند و تعیین مراتب ریاضات و حدود حقوق و عزمات
و اعداد اوراد و کیفیت اذکار و آداب معاشرت و عزلت و ارکان صحبت و خدمت

۸۵ و تعیین اوقات برای موظفات بحسب حال هر فرد فرد من افراد الطالبین و اعظم از همه تعیین ذکر
خود ملتزم که عمده است در تصفیه باطن چنانکه مولانا امیر المؤمنین علیه السلام ان الله جعل الذکر
جلاء للقلوب تسمع به بعد الوقرة وتبصر به بعد العشوة وتنقاد به بعد المعاندة
الحدیث رواه فی نهج البلاغة مجملا چنانکه طبیب تعیین مرض و مقدار دوا و غذا و قانون
مأکول و مشروب و نوم و یقظه و حرکت و سکون مریض را هم چنین مرشد طریقت خصوصیات علل را
تعیین مرض مینماید و هم چنانکه در معالجه امراض بدنیه بعمومات کتب طب عمل کردن موجب صحت
نمیشود در معالجه روحانیا بعمومات قرآن و حدیث محض عمل کردن و به قول لیف مشترکه نوعیه
و جنسیه اکتفا کردن مثمر صحت روحانیه نمیگردد که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و
عترتی و هم چنانکه کتاب الله و عترت رسول الله صلی الله علیه و آله خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله
کتب حدیث و عرفا خلیفه عترت رسول الله صلی الله علیه و آله اند و مدعی خلافت در این مانند مدعی
خلافت است در آنجا ع ثم ابنی بصیره ... فافهم و مراد از عدم اعتبار تطبیق با شریعت در مشرب
رابع که مشرب حکمای اشراقیین است این است که تصفیه مروجین باید که تعلق صرف حکم لطفیت آن کند
و آن تضعیف جنبه شهوت و غضب و تقویت جانب عقل است بنوعی که معهود و متعارف حکماست
در علم تهذیب اخلاق که حکما معقول صرف تدوین کرده اند و طریقه تصفیه که مذکور شد که حور از
ستاجوین ملکه ... تصور کرده اند که طریقه عرفان است اعرض عرفان من هذه و تصفیه کتابیه
سه وجه ... به مسلک اشراق نزدیک تر است تا به مشرب عرفان و در این مشرب خاص شریعت و آن
مشرب اخباریان است در کیفیت ... ایضا عملیات باید ماخوذ از النصوص احادیث

بال

۸۶ باشد اعتقادیات نیز باید ماخوذ از کلام اهل عصمت باشد من غیر التصرف فیها بالعقل الناقص
و این مشرب فاضل متبحر مولانا محمد امین استرابادی طاب ثراه است و این مذهب اگرچه در
بادی النظر بسیار دور از کار نمی نماید به دو جهت اول آنکه متفق علیه همه علما است که در
اعتقادات تقلید جایز نیست و اعتقاد باید ماخوذ از دلیل باشد و عمل به حدیث در
اعتقاد بعض افراد اعتقاد از حدیث بدون تصرف عقل رجوع به تقلید خواهد بود و جهت دوم
آنکه این مشرب مستلزم دور است چه آنکه علم به صدق پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام صلوات الله
علیه موقوف است بر علم بوجود باری تعالی شانه که موقوف است بر علم بحدوث عالم یا امکان
ماسوی الله و هم چنین موقوف است بر اثبات صفات کمالیه حق به دلایل عقلیه چه هرگاه اگر
مسئله ازامثال این مسایل موقوف علیها را باید از حدیث استنباط نمود علم به این مسئله موقوف
خواهد بود بر علم به صدق پیغمبر صلی الله علیه و آله یا صدق امام علیه السلام و این دور ظاهر ... دور
از کار خالی نیست بلکه بسیار نزدیک بکار است و عالم ربانی مولانا محمد محسن کاشانی
طیب الله مضجعه نیز این مذهب را در تصانیف شریفه خود اختیار فرموده و چنین فرموده
که طالب صادق مبتدی را خلاصی از زیغ و شبهه ممکن نیست مگر بالتزام این مشرب تا به درجه
تحقیق برسد و در مقدمات کتاب مستطاب وافی چنین فرموده که الانسان لا بد ان
یکون احد رجلین اما محققا صاحب کشف و یقین او مقلدا صاحب
تصدیق و تسلیم و اما الثالث فهالک والی الضلال سالک و حجة
متشرع این آیه شریفه ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو

۸۷ شهید مشهور قدس سره و حدیث شریف الناس ثلثة عالم ربانی و متعلم علی سبیل
النجاة و همج رعاع و کلام اعجاز نظام نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون و سائر
الناس غثاء و عبارت فصیح اشارت کن عالما او متعلما و لا تکن الثالث
فتهلک و غیر ذلک از احادیث و کلمات و عبارات که همه از اهل بیت علیهم السلام
رسیده شواهد قاطعه و براهین ساطعه برای مشرب می توانند بود بلکه آیات شریفه مشعر بر مقام
ثلاثه از قبیل و کنتم ازواجا ثلثة فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة و اصحاب
المشئمة ما اصحاب المشئمة والسابقون السابقون الآیه و آیه و افی هدایه
فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله و آیه
کریمه هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب
مجموع دلالت صریح بر این مطلب دارند و این مشرب با مشرب عرفا از راه تسلیم خاطر
شدن بسیار مناسبت و اندک فرقی با مشرب عرفا دارد و آن این است که این گروه میگویند
اعتقادات را از کلام اهل عصمت ع تعبدا قبول باید کرد و به مداومت اعمال و مواظبت
نوافل بر طبق منقول از حدیث نیز بدون تصرف عقل ناقص قیام باید نمود تا نور قلب
حاصل شود و حقایق شرع که در لوح اشیا مخفی است جلوه گر گردد و عرفا میگویند اعتقادات را
از پیر طریقه که تعیین کرده اهل عصمت است ع و دلالی که کلام او با حدیث مطابق است تعبدا
قبول باید کرد و اعمال و اذکار قلبی و قالبی را حسب الاجازه او که دلالی که با اراده امام ع
مطابق است مداومت باید نمود که البته موجب صفای ظن و عروج بر معارج خواهد بود و عیوب

عقاید را

۸۸ تو در آن مسئله خواهیم نمود منتظر باش در جمیع و تتمیم تحقیق مذهب اخباریین آن که وجه آنکه
الحاصل که در عنوان کلام از دو وجه برای مشرب وارد آوردیم مندفع است که جهه آنکه اتفاق
علما بر اینکه تقلید در اعتقادات جایز نیست مشتمل آن نیست مگر لزوم دور لهی دو وجه
الحال بیک وجه راجع می شود و جواب آنچه اعظم فاضل استرابادی و محقق کاشانی قدس سرهما
و اتباع ایشان این است که اعتقاد از ضروریات بدیهیات که موقوف علیه ثبوت نبوت است از جمله مسلمات
و قضایای بدیهیه اما المنهیات است و چنین میدانند که مسئله اثبات واجب و توحید و غیر
ذلک از آنچه موقوف علیه صدق انبیاء علیهم السلام است مجموع عقلیین مفطور به بر تصدیق آن
و لهذا همه مشرکین و کفار حتی عباد اصنام در حین اضطرار با اختیار متوسل برب خود میشوند و به یکتایی
او اقرار میکنند و علم و قدرت و حکمت و فضل و لطف او اعتراف دارند ... اثبات
فطری بودن چگونه این اعتراف در حال اضطرار من غیر اختیار بظهور رسیدی بلکه حیوانات
غیر ناطق نیز بر فطرت توحید مفطورند بلکه همه ذرات از نباتات و جمادات نیز مالک و رب
و صاحب خود را عزاسمه میشناسند پس چه احتیاج به دلیل چنانکه از عارفی پرسیدند که ما الدلیل
علی اثبات الصانع در جواب فرمود که لقد اغنی الصباح عن المصباح و آیات شریفه
قرآنی و احادیث صحیحه معصومین این مسئله را تقویت عظیم میکنند اما آیات مثل قوله سبحانه
فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله و مثل قوله تعالی و لئن سئلتهم
من خلق السموات و الارض لیقولن الله و مثل قوله جل جلاله و اذ اخذ ربک من
بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی

واما احادیث مثل حدیث شریف کل مولود یولد علی الفطرة وانما ابواه یهودانه وینصرانه
ویمجسانه ومثل حدیث ماثور از امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر امام حسن العسکری علیه السلام
که سائلی ازان جناب عرض کرد که دلنی علی الله ما هو فقد اکثر علی المجادلون وحیرونی
ان جناب علیه السلام در جواب فرمود هل رکبت سفینة قط سائل عرض کرد که بلی آنحضرت علیه السلام فرمود
که هل کسرت بک حیث لا سفینة تنجیک ولا سباحة تغنیک سائل عرض کرد که بلی آن
حضرت علیه السلام فرمود که فهل تعلق قلبک هنالک ان شیئا من الاشیاء قادر ان یخلصک
من ورطتک سائل عرض کرد که بلی آن حضرت علیه السلام فرمود که فذلک الشیء هو الله
القادر علی الانجاء حین لا منجی وعلی الاغاثة حین لا مغیث لیس برهان قدر
موقوف علیه نبوت از مسائل الهی فطری و در عداد بدیهیات واخل باشد تنفح چنین مسائل
اعتقادات را از کلام معصوم علیه السلام باید اخذ نمود و اکثر کرا لوثوق استدلال
هم باشد چون اکثر احادیث بطریق استدلال نیز وارد شده بهمان استدلالات معصوم که رکن
کرولایت ولوازم شمس نبوت است التوفی باید بود و از مقالات متاسفین وخرافات متکلمین
بر کنار باید بود وحق که فاضلین مذکورین شکر الله سعیهما در تحقیق این مسئله بیت استقامته
سعیه بکار برده اند و اکثر متکلمین و طالبین حق را از صدمات شبهات وشکوک مختلفه
متوله از اقوال مختلفه طبقات علی ربانیه اند وقانون تعمیم را که کم حدیث سبقت الملوقه
النجی قانون معاطه قدماء شیعه اهل البیت علیهم السلام است بعبارت نیکو رعایت فرموده اند
لیکن چون در رسائل هر طایفه باید مذهب حق را اگر نه بر دیگر ظاهر شود این فقیر خاک راه

خوارجان نعمت الله قدس سره الیه را تعمیم از زبان تحقیق به خاطر رسیده لازم است که بعضی برادران
دینی وطالبان یقینی برساند فلتسمع الا نکون من الغافلین نقد تعمیم عالم ربانی مولانا محمد محسن
کاشانی قدس سره والسبحانه در مقدمات تفسیر صافی تکیه لطیف صادق تحقیق فرموده که در فهم اسرار کلمات
الهی حکمای وسیع الفهم قوم النظر مستقیم الفکر را مطلع لطیف ومطلع عالی هموارده برحقایق عالیه
محیط بر افراد غیر متناهیه ومفهومات غیر حاصره منتهیه برای فی غیر محصور است وبه مجرد اینکه
آیتی از آیات در مدح یا ذم احدی از سکان یا فردی از افراد نازل شده یا مغز تشبیهات اختصاص
مخصوص بحصر داشته باشد آن آیت را در حد اختصاص محدود و در مضیق انحصار محصور
نمیتوانند بلکه تا توانند در تعمیم مفهوم فی کل ما یحتمل الاحاطة والعموم و افراد نیز هم فیهم
حضرت مولانا و امامنا ابو عبدالله جعفر الصادق علیه السلام اشاره به آن که در حق اهل حرم آل محمد
نازل شده تعمیم فرموده در حد از احکام حکم مومنان و چون تو هم می شد که محققان اهل نظر را
مثل این تعمیم از مواضع ابکار حقیقت نباشد و امثال این تعمیم مخصوص امام علیه السلام آن حضرت
راو را حق طلب فرمود فرموده که ولا تکونن ممن یقول فی الشیء انه فی شیء واحد
بعضی مبالغه از جمله کتاب چون چیزی از آیات یا حدیث برای فی وارد میشود که ظاهر آن اختصاص
بشی واحد است میگویند که آن شیء که عبارت از آیات یا حدیث باشد مخصوص آن شیء واحد است بلا تأویل
در تعمیم و توسیع آن شیء معنی آن که محقق مذکور قدس سره فرموده که وهذا نهی عن التخصیص
فضلا عن الاذن فی التعمیم تمیز این کلام ای زبان نهایی آنکه در حقیقت در تعمیم
بلکه نهی و منع از تخصیص بصیغه نایبه را فرمود و به سبعه منقسم حکم و کنه که الف و لام در

فی الشیء الف ولام عهد و نهی باشد از تعیین الف ولام اللئیم که در قول امیر المؤمنین علیه السلام شعر ولقد
امر علی اللئیم یسبنی فمضیت ثمة قلت لا یعنینی و مدخول الف ولام بحسب معنی
نکره است ولفظ شیء نیز علاوه ابهام مستفاد از الف ولام مبهم است ولفظ مبهم در سیاق
نهی مفید عموم ساریه حاصل کلام اعجاز نظام ای آنکه در تعمیم بلکه نهی از تخصیص است در جمیع موارد
مشکله از کلام امام علیه السلام مستفاد است مطابق است با آنکه فلاسفه العین گفته اند که الفاظ حکیم هر کجا
تعلق بمفهومات کلیه و مقامات جزئیه نمیگیرد بلکه هموارده متعلق است به حقایق کلیه نوعیه و جنسیه
که محیط بافراد غیر متناهیه است و این که آنست که شرف انسانی بر سایر حیوانات باعث رابطه
عقلیات است و علوم مدونه حکمیه و شرعیه وعربیه و ادبیه مجموع مبتنی بر این قاعده است حتی علم
الاصول فقه که مبتنی بر ظنون است مبتنی بر ظنیات حکمیه است و تا ماهیت کلیه و اطلاق در میان
نیاید هیچ علمی منضبط نمیشود و هیچ فاعلی بصلاح نمیاید چنانکه تا قاعده کل فاعل مرفوع
و کل مفعول منصوب و کل مضاف الیه مجرور از مصدر ولایت صادر نگردید فساد
خطاب کلام عرب بصلاح مبدل نگردید و حدیثی که در شرح کلام اعجاز نظام علی قسیم
الجنة والنار بروایت مفضل بن عمر از حضرت صادق صلوات الله علیه در کتاب
علل الشرایع شیخ صدوق طاب ثراه مروی است مبتنی بر این قاعده است و حدیث مذکور در
مقدمه ثالثه تفسیر صافی مذکور است و هر قدر که ادراک انسان زیادتر میشود و فرایش بکثرت مجردات
نزدیکتر میگردد علوم او کلی تر و محیط تر و کثیر الافراد تر و وسیع الدایره تر میشود چنانکه
جناب ولایت مآب صلوات الله علیه فرموده علمنی رسول الله صلی الله علیه وآله الف

باب من العلم ففتح لی من کل باب الف باب تعریب و هرگاه این مقدمه را دانستی بدانکه
محقق دوانی در بعضی از رسائل خود فرموده که آل رسول صلی الله علیه وآله و قسمند آل صوری وآل معنوی
آل صوری آن جماعتند که بواسطه ولادت صوریه نسب به آنحضرت میرسانند و آن جماعت
سادات از ذریه علی و فاطمه صلوات الله علیهما هستند و آل معنوی آن جماعتند که بواسطه ولادت
معنویه نسب بآن جناب میرسانند و ایشانند اولیاء و علماء و عرفای امت احمدی صلی الله علیه وآله
و هم چنانکه بر آل صوری صدقه صوری حرام است بر آل معنوی نیز صدقه معنوی که تقلید غیر باشد
در علوم حرام است بعد از آن فرموده که هرگاه شخصی صوری و معنوی در ماده ای جمع شود هم
چنانکه در ائمه معصومین از اهل بیت علیهم السلام هر دو نسبت متحقق بود دلیل نور علی نور میشود
اینست حاصل کلام محقق دوانی با آنکه کتاب دیگر محقق مقبول القول ملک ملا
الدین محمد الموسوی طیب رمسه در کتاب اربعین این تحقیق را بعبارت نیکو فرموده و مولوی
معنوی قدس سره الاعلی خود در مثنوی بر طبق این تحقیق در منقبت حضرت امام علیه السلام
فرموده شعر صد هزاران آفرین بر جان او • بر قدوم و دور و فرزندان او • آن خلیفه
زادگان مقبلش • زاده اند از عنصر جان و دلش • گر ز بغداد و هری یا از ری اند • بی مزاج
آب و گل نسل وی اند • شاخ گل هر جا که روید هم گل است • خم مل هر جا که جوشد هم مل است •
گر ز مغرب بر زند خورشید سر • عین خورشید است نه چیز دگر • و احادیثی که ثانیه این مطلب
نیز شده است مثل قول صادق علیه السلام ولدنی رسول الله صلی الله علیه وآله وانا اعلم
کتاب الله بعینه ولدنا بالولادة المعنویه و از اینجهت فرمود وانا اعلم کتاب الله و مثل

قول کبیر زین العابدین ع انما کان سلمان من العلماء لانه امرء منا اهل البیت
فلذلک نسبته الی العلماء اولفظ منا اهنا. وچون حقیقت آل و اهل بیت را
دانستی و مقدمه اولی را نیز در نظر داری پس بدانکه این معنی از اهل بیت ع متواتر است
که طریقه مرضیه اهل البیت ع اینست که شیعیان ایشان در جمیع اعتقادات و احوال و
اعمال تسلیم امام خود باشند و هرچه از امام معصوم پاک ع بظهور رسد از معارف مبدا
و معاد و تکلیف متبرو قابل همه را بتمام قبول کنند و هیچ گونه اعتراض و کاوش وارد
ننمایند و نیز هر چیز در مسائل اعتقادی [illegible] باشد که عقلشان قبول نکند یا مسائل عملیه حکمی
باشد که نفسشان کراهت داشته باشد و آیه شریفه فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک
فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما
ماخذ این اصل است و احادیث بدین مضمون بسیار است و محمد بن یعقوب کلینی طاب ثراه
در کتاب کافی بابی علیحده باین خصوص عقد کرده و آن را باب التسلیم و فضل المسلمین
نام نهاده و چون فاضلین متبحرین استرابادی و کاشانی قدس سرهما ملاحظه فرموده‌اند
که قانون تحکم در اصول و اجتهاد در فروع با قاعده حکیه تسلیم محض و انقیاد و کیفیت
جریان تصالح موازنه نیکو باشد که معتبر [illegible] ازالی که با اکثر
نظر ان الظن لا یغنی من الحق شیئا و آیه وافی هدایه و اما الذین فی قلوبهم
زیغ فیتبعون ما تشابه و یا مروهم اسکتوا عما سکت الله عنه [illegible]
مرحومه لهذا طریقه اخبار را در اصول و فروع و اعتقاد و عمل رجحان داده‌اند چرا که

اخبار نقیه اقرب بتسلیم اوفق و بافاده یقین الصق است و مرا فنای بر قلب حمت
جلب القلب شود که چون امام ع حجت حق و خلیفة الله حقیقت است و در علوم عرفانیه مقرر
که حجاب بین العبد والرب [illegible] نیست مگر تعین عبد چنانکه [illegible] فلا ریب و
عارف [illegible] العیب قدس سره بر طبق حدیث شریف ماثور از اهل بیت ع که لیس
بین الله و بین خلقه حجاب غیر خلقه فرموده. بیت میان عاشق و معشوق هیچ
حاجب نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز و در احادیث قدسیه ماثور است
که حضرت محبوب ازل و معشوق لم یزل [illegible] والله [illegible] طلب فرموده که دع نفسک
و تعال الی و در حدیث نبویه صلی الله علیه و آله که موتوا قبل ان تموتوا و حدیث قرب
من عشقته قتلته و سایر کلمات القدسیه ربانیه خصوص مناجات کتابیه حضرت
قبلة الی رفیق و امام الموحدین زین العابدین [illegible] بر حقیقت این
معنی شواهد محکمه قاطعه و براهین متقنه ساطعه است و اذواق اولیاء موحدین و
سلاک الهیین [illegible] بر این معنی شهادت داده لهذا [illegible] رفع تعین عبد [illegible] حقیقی
که امام ع [illegible] قوانین حقه باذن الله [illegible] موثر فرموده که سبحان
[illegible] حقیقیه [illegible] قوانین [illegible] رفع تعینات و سلب تشخصات
[illegible] تا محض [illegible] نور امام و جلوه [illegible]
[illegible] و اعظم آن قواعد که ام المقامات والاحوال و اب المنازل والمعارج [illegible]
قانون محبت است که [illegible] برطبق کریمه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة

۹۵ فی القربی که بواسطه روح الامین صادق الکلام بر قلب خاتم النبیین محمد المقوم
علیه و آله الصلوة والسلام نازل گردیده بر همه امت واجب شده که دوستی اقربای
رسول را که فرزندان مقدس و طاهر و ولدان او و دختر و پسران حضرتش اعنی فرزندان
علی و فاطمه صلوات الله علیهما که یکی کلمه و انفسنا و انفسکم نفس رسول الله صلی الله
علیه و آله و بمقتضای انا و علی من نور واحد عین حقیقت علیه محمدیه است
و یکی کلمه فاطمة بضعة منی [illegible] روحی و فلذة کبدی [illegible] صلی الله علیه و آله
دوست دارند و باین وجه همه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین من الحسن الی القائم ع
بلیغ و تاکید شدید در خصوص محبت خود فرموده‌اند تا کیدی که حب علی حسنة لا یضر معها
سیئة ازان بزرگواران و امثال آن بظهور رسیده و قاعده عظمی دیگر که متفرع بر قاعده
محبت است و مجموع قواعد دیگر بر آن منوط است قاعده ولایت است و مراد چنانچه [illegible]
اعتقادات را اصول دین و اعمال را فروع دین [illegible] و ولایت را ثمره دین نام گذارند چرا که
[illegible] و برطبق این اصطلاح است که [illegible] در
عنوانات کتاب مصابیح القلوب مذکور است باین عبارت که ان مثل هذا الدین کشجرة طیبة
الایمان اصلها والصلوة جذعها والزکوة فرعها والصیام لحاؤها وفی روایة
عروقها والحج اغصانها واوراقها ولایتنا اهل البیت اثمارها و مراد ما از
ولایت در این مقام بر طبق حدیث شریف مذکور نه اعتقاد بامامت امام ع است چرا که این
معنی را [illegible] که ایمان است مندرج است و مسلم است که مراد از ایمان اصول خمسه است که یکی از آن

۹۶ اعتقاد بامامت است و نه مراد از ولایت معنی اولیت در تصرف است که صفة الله و رسول
صلی الله علیه و آله و امام ع است کما فی قوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله والذین
آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون چرا که این
معنی صفت متبوع و مقتدی است و باید مراد از ولایت در اینجا معنیی باشد که صفت
تابع و مقتدی باشد مانند اخوات دیگر اعنی ایمان و صلوة و زکوة و صیام و حج و نه
به معنی محبت فقط است چرا که محبت فقط معنیی است که قبل از صلوة و زکوة و صیام و حج
بعد از حصول اعتقادات باید متحقق باشد بلکه مراد از ولایت در این مقام معنی لطیف
دقیقی است که تا حال بنظر فقیر نرسیده که احدی از علمای رسوم متوجه تعیین مفهوم آن شده
[illegible] مستقیم باشد شده باشد و ببرکت اهل البیت ع فقیر بفهم آن فایز گردیده و آن این است
که ولایت در اینجا معنی مضایف معنی اولی بتصرف که صفت امام است ع یعنی خود را [illegible]
آن کس که [illegible] خدا و رسول صلی الله علیه و آله معلوم شد که اولی بتصرف است چرا که موالات اهل بیت ع
گفته اند [illegible] که بین الطرفین است پس هم چنانکه کریمه انما ولیکم الله الایه امام
اولی بتصرف است در نفس ما از ما که النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و هم چنین الست
اولی بکم من انفسکم و چون خدا فرموده که او اولی بتصرف است لهذا امام باید ما را تصرف
کند مانند کسی که عبد خود را تصرف [illegible] که البته باید آن عبد را [illegible] رب
حقیقی که خداست ما را که عبد حقیقی اوئیم بتصرف خلیفه خود که امام است [illegible]
[illegible] که امام ما را [illegible] باشد داده که ما عبودیت او بجا آوریم که من اصغی الی ناطق فقد



عبده بهم چنین چون خدا ما را بمعرفت امام ع داد و در حینی که امام ع ما را باذن هذا المعرفة بود
و حلقه عبدیت خویش بگوش ما کشید ما را نیز تعلق گرفت که ما هم خود را بمعرفت او به بهم و او را
تمکین کنیم که هر تصرف که خواهد در ما بظهور رساند و تعبیر ازاین تصرف دادن که تکلیف ثابت
در آن است به بیعت مخاصه و بیعت به معنی فروختن است و حق تعالی گفتم ان الله اشتری من
المؤمنین انفسهم و اموالهم مشتری و منبر و امام علیه الصلوة و السلام لکن ان الذین
یبایعونک انما یبایعون الله در اکثر احادیث فرموده اند و ما گمان فاستبشروا ببیعکم الذی
بایعتم به و اینست معنی ولایت در حدیث شریف و بهمین معرفت ولایت در آیت و انما
و من یتول الله و رسوله و الذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون و کلام اعجاز
نظام اللهم وال من والاه که اول بعد از آیت انما و ثانیا بعد از حکم من کنت مولاه و فتح
شده چراکه این معنی چون صفت تابع است و مضاف الیه آن معرفت که صفت متبوع است لهذا باید بعد
ازان واقع باشد و این ولایت است شرع کرده دیگر چرا که رسول صلی الله علیه و آله بعد از فرض صلوة و زکوة
و صیام و حج این فریضه را فرض فرموده و این فریضه است اخر الفرائض و این فریضه از عملیات
نه از اعتقادیات مزبور است که کمی تفهیم اگر تشکیک داری در اینکه از عملیات است بشنو که عرض
کنم که امام ع فرموده بنی الاسلام علی خمس علی الصلوة و الزکوة و الحج و الولایة
و ما نودی بشیء کما نودی بالولایة چه ظاهر است که مراد از ولایت در این حدیث
شریف اعتقادیات نیست بلکه مراد از ولایت عمل از اعمال است مانند اخوات اربع اعنی
مبایعت و معاهدت با امام ع و اعلم ع خود نیز باین تکلیف معتکف است که این مطلب را با بشر

صلی الله علیه و آله با امام سابق بر خود بعمل آورد چنانکه در حدیث شریف وارد شده که رجال
صدقوا ما عاهدوا الله علیه در آیه شریفه من المؤمنین رجال صدقوا ما
عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا
مراد ازان حضرت شاه اولیا علی مرتضی ع و جناب حمزه سید الشهدا و حضرت جعفر
طیار رضی الله عنهما است و آنحضرت ع می فرماید که من قضی نحبه عبارت از حمزه و جعفر
و من ینتظر منهم و از بعض احادیث ظاهر می شود که مراد از مؤمنین در قول حق جل
جلاله لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما
فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم و اثابهم فتحا قریبا جناب ولایت
مآب صلوات الله علیه است و فتح قریب عبارت از فتح خیبر است و جمع جمع تعظیم است
مانند الذین امنوا در آیه انما ولیکم و پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز معتکف است که این معاهده را
با ائمه بجا آورد چنانکه قال سبحانه و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک
و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم و اخذنا منهم میثاقا غلیظا
و قد ورد فی الحدیث لکن المراد بهذا المیثاق هو ولایة علی ع مجملا و ولایت معرفت
مانند صلوة و زکوة و صیام و حج از معانی تکلیفیه عملیه و ما هو الا التسلیم للامام
و العهد معه چنانکه ورد فی الدعاء اللهم انی اجدد له فی هذا الیوم و فی کل یوم
عهدا و عقدا و بیعة له فی رقبتی و اگر چه سیاق منتقیه معلوم می کند که مراد از ولایت
در این عبارت بعنوان استدلال نیز توانیم که عبارت بنی الاسلام علی خمس را به عبارت

فهمی چنانکه که در مقام حصر است بس مراد از اسلام که منقسم این تقسیم گشته است چیست آیا اعتقادات
که مقسم اصول خمسه است یا عملیات که مقسم فروع ستة است یا مجموع اعتقاد و عمل است و شق رابع احتمال
ندارد اگر اعتقاد فقط مقسم است ذکر صلوة و اخوات ثلث وی مناسب نیست و ذکر ولایت
به معنی اعتقاد امامت بنابر سلیقه تو بدون ذکر توحید و عدل و نبوت و معاد غیر مناسب است و اگر عمل
فقط مقسم است ذکر اعمال اربعه بدون جمیع عبادات غیر مناسب و ذکر ولایت بر طبق سلیقه تو غیر مناسب است
و اگر مجموع مراد است بایست بنی الاسلام علی احد عشر بفرماید یعنی خمس من الاصول و ستة من الفروع و معنی
ازاین اشکال نیست مگر بتوجیه ما چراکه از شقوق ثلثه شق ثانی را اختیار می کنیم و می گوییم مراد
از اسلام عمل فقط است و وجه این ترتیب آن است که بهمین ترتیب این فرائض یعنی را رسول الله صلی الله
علیه و آله واجب فرموده اگر ما در تمسک بکتاب الحجة کافی رجوع کنی و عدم ذکر خمس و جهاد دیگر بخوبی
انتزاع آن هر دو است در ولایت بتوجیه ما و چون ولایت در این مقام تعلق از تکالیف عملیه است
موافق مذهب تو باید از فروع دین باشد و لیکن مراد حکومتی نیز آنکه اطلاق فرع بر این معنی شریف منافی
اگرچه لا مشاحة فی الاصطلاح بلکه بر طبق حدیث شریف مذکور سابق این عمل مخصوص با شجره
طیبه دین که اصول خمسه اصول اصلیه او و فروع ستة فروع شاخه ای درختی است مانند اوست درهم و چون قاعده
اینست که علت غائی از وجود اصل و فرع وجود ثمره است پس علت غائیه و موضوع له است از جمیع عقاید
و اعمال ولایت خواهد بود و ولایت باین معنی اگر چه نسبت به شجره طیبه شریعة به منزله ثمره است نسبت
به شجره طیبه طریقة بمنزله تخم است و ازاین تخم شجره دیگر بظهور می رسد که معرفت اصل او و حقیقت
فرع او و توحید ثمره اوست و از عجب که چه نیکو اصطلاحی بمبارکی نفس فقها معلوم شد چراکه توحید

الی نسبت به شجره شریعة به منزله تخم بود و اول الفکر بود و این نسبت به شجره طریقة ثمره
و اخر العمل است و سر هو الاول و الاخر بظهور رسیده و حقیقت اول الفکر اخر العمل
بر قم ارشاع لکوکه ازین علت غائیه در ذهن مقدم است و در وجود خارجی مؤخر و اول چون
توحید از مقوله اعتقادات وجود ذهنی دارد و اخر چون از مقوله احوال و مقامات
شد وجود خارجی هم رسانید و الحمد لله علی فهم اللطایف و این قانون کلیه که ولایت
قانون است که هر که شیعه امام ع که مربی حقیقت است باشد عمل کند و مداومت بران نماید
ان است که وجود و تعین صفت ضعیف وی در وجود امام ع قاهر که غالب
علی غالب است فانی شود و این مقام را باصطلاح محققین عرفا منزل فنای شیخ
گویند و چون ذات حق در سر امام ع است لا محاله این منزل متادی به منزل اعلی شود
که منزله فنای فی الله عبارت است ازان و تا کسی باین مقام علیا نرسد از شر نفس
و خطرات آن ایمن نتواند بود چنانکه چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از عالم غرور
بعالم نور توجه فرمود کتاب خدا را در میان امت خلیفه خود کرد و امینه و چون کتاب
مشتمل بر محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مفصل
و رخص و عزائم و سایر علوم غیر متناهیه و مشکلات عظیمه بود و بنوعی نازل شده بود
که همه مذاهب و فرق بان متمسک می توانستند شد و این معنی موجب اختلاف
و شبهه و شکوک بود عنایت ربانی امام ع را با کتاب ضم فرموده ثقلین را به
اشتراک خلیفه رسول خود مقرر فرمود که اگر مردم بهر دو متمسک شوند از اختلاف

۱۰۱ و شبیه ایشان باشند و امام ع شارح حقیقت کتاب و کتاب شارح حقیقت امام ع باشد و لهذا
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی
اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و چون ائمه طاهرین ص را علم یقینی
معلوم بود که زمانی خواهد آمد که امام ع را غیبت واقع شود از جهت رفع ابهام مشکلات
کتاب احادیث را در میان شیعه خود ضبط و مقرر فرمودند و اصحاب ثقات خود را امر
به کتابت و نظر احادیث و تدوین کتب فرمودند و باین مضمون احادیث بسیار است
که به نظر متتبعین کتب حدیث رسیده و نسبت کتب حدیث با امام ع مانند نسبت کتاب
الله است به پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی همچنانکه کتاب الله خلیفه رسول الله است کتب
حدیث هم خلیفه اهل البیت ع است و همچنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله امر به جمع قرآن فرمودند
ائمه ع نیز امر بجمع احادیث فرمودند و همچنانکه کتاب بر محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ
و سایر انواع منقسم است حدیث نیز بر محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و سایر انواع
نیز منقسم است و این معنی نیز از احادیث مستفاد است و علمای فن حدیث همه باین
معنی قایلند و چون احادیث نیز مانند کتاب که حدیث فهم احتیاج دارد و لهذا اهل
البیت ع مانند رسول صلی الله علیه و آله حدیث فهم را نیز به عالم [illegible] داده اند که ان
حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او
عبد مؤمن امتحن الله قلبه للایمان لهذا در اینجا نیز مؤمن ممتحن و حدیث
ثقلین شریفین اعانت و همچنانکه حدیث شهادت بر حقیقت مؤمن ممتحن و به [illegible]
الحدیث.

۱۰۲ بر حقیقت حدیث می دهد و این مقدمه را بعنایت الله تعالی صاحب فهم قویم و سلیقه مستقیم
حکم بصحت آن می کند تا نوبت به آن رسد که تشخیص کنیم که مؤمن ممتحن کیست این قدر محقق شد
که وجود مؤمن ممتحن در زمان غیبت امام ع واجب است اما آیا این ممتحن آن کسی است
که او را مجتهد می گویند یا آن کسی است که او را فقیه اخباری میگویند یا آن کسی است که آن را
حکیم مشائی می گویند یا آن کسی است که آن را حکیم اشراقی می گویند یا آن کسی است که آن را عارف
می گویند چرا که بغیر از این فرق صاحب حریم دیگر در این امت نیست و اگر
کسی انصاف داشته باشد تصدیق می کند که مؤمن ممتحن که ثالث نبی مرسل و ملک مقرب
واقع شده باید کسی باشد که باطن و ظاهرش مانند اخوین او محل فیض و الهام و کشف
و تجلی باشد و این معنی را بغیر عارف نمی توان اطلاق نمود استنباط فروع از اصول
فقهیه طلبیه کی و مقام نبوت و رسالت و ملکیت و مقربیت کی و استنباط معنی از
مطلق و ظواهر اخبار کی و اشتراک با اصحاب وحی و الهام و اصحاب عصمت و نبوت
کی استدلال بقوانین منطق کی و مقام مؤید بروح من عنده الله کی تصفیه بطریق عقل
صرف کی و خلافت امام کی و حق که اگر نوع عارف در امت محمد صلی الله علیه و آله
نبود کلام امام ع که او مؤمن امتحن الله قلبه للایمان مصداق بهم نمی رسانید
بعد از این تحقیقات مؤید این تحقیق را از کلام مولای مؤمنین ممتحن علی مرتضی
ابوالحسن ع در خطبه نبویه آن بزرگوار بشنو که لا یکمل المؤمن ایمانه حتی یعرفنی
بالنورانیة فاذا عرفنی بالنورانیة فهو مؤمن امتحن الله قلبه للایمان

۱۰۳ وصار عارفا بینه مستبصرا و من قصر عن ذلک فهو شاک و مرتاب
اکنون از تردد ناملو بیرون آمدیم و دانستیم که مؤمن ممتحن کیست که امام ع را بنورانیت
شناخته باشد اکنون به دو تحقیق اول آنکه تصور کنیم که معرفت امام ع بنورانیت چه
معنی دارد و ثانی کیست که عارف است با امام ع بنورانیت اما مقام اول بدانکه
آن جناب ص در همین خطبه فرموده اند که ان معرفتی بالنورانیة معرفة الله و
معرفة الله معرفتی و هو الدین الخالص و از این کلام اعجاز نظام و ولایت
انتظام مستفاد می شود که معرفت بنورانیت معنی عظیم است که معرفة الله را بران حمل
توان کرد به حمل هو هو و او را بر معرفة الله حمل توان کرد به حمل هو هو چرا که نفرموده است
که معرفتی لسیلکن [illegible] معرفة الله یا متضمن معرفة الله یا امثال آن بلکه فرموده
که معرفتی هو عین معرفة الله و معرفة الله هو عین معرفتی و حق که این کلام در علو مقام [illegible]
که متکلم و مجتهد و اخباری را به مجرد متکلمیت و مجتهدیت و اخباریت تصور معنی آن
نهایت صعوبت دارد و یقین دارم که هر که از فرق ثلث منصف و متدین
باشد اقرار می کند به عجز از تصور مفهوم آن و می گوید که این کلام از جمله [illegible]
که فهم از ادراک آن قاصرم با اینکه آن جناب می فرماید که کسی که باین مقام نرسیده باشد مؤمن
ممتحن نیست بلکه شاک و مرتاب است و ظواهر این کلام جلالت انتظام ارکان وجود
محتجبین ابواب ظاهر را متزلزل می سازد چرا که مقام قربیت مقررست که از تصور مفهوم
این کلام قاصرست تا برسیدن بحقیقت آن چه رسد و این فقیر را نظر بنابر این فهم از مولای خود
[illegible]

۱۰۴ شرم می آید که از این مقام عظیم کسی که [illegible] ولیکن چون به برکت نفس [illegible] و کرم مردان خدا
از حقیقت کار آگاهی یافته شده بود چون برادران ایمانی و رسانیده است [illegible] آنکه چون برادران
وقوف یابند از منکرین محجوب مستور دارند بیت [illegible] تا بی خبر بمیرد در درد
خودپرستی و تحقیق مفهوم معرفت امام ع بنورانیت موقوف است بر تحقیق معنی معرفت و علم
و فرق بینهما اولا بدان ایدک الله تعالی که سیر و حکم که محققین تحقیق کرده اند علم عبارت از
ادراک کلیات و جزئیات و معرفت ادراک همان معنی جزئیات و معرفت ادراک همان
معنی جزئیات و ملاحظه آن در صور ترکیبی مثلا در نقش آنکه مرض مطبقه [illegible]
که تولد می کند در تب از عفونت دم در داخل عروق و این معنی کلی را تصور کردن علم
و باز شناختن این مفهوم کلی در صورت تفصیل باین معنی که این تب که اکنون زید دارد
این همان تب مطبقه است که مفهوم کلیه تصور کرده بودیم معرفت طب چرا که معرفت
[illegible] و علم به معنی دانستن و کسیکه آن معنی کلی را تصور کرده می گویند که
فلان کس عالم و دانا است به معنی تب مطبقه و تا تشخیص تب مطبقه از کسی
ظهور نکند نمی گویند که فلان کس مطبقه شناس است بعد از تمهید این مقدمه گوییم اگر کسی
تصدیق کرده باشد باینکه عالم را صانعی است و صانع قادر و مختار و عالم و متصف
به جمیع صفات کمال منزه است از جمیع صفات نقص می گویند فلان کس عالم است
بوجود حق و صفات کمالیه او و لیکن نمی توان گفت که عارف و شناسا است کجا
چرا که ادراک او [illegible] که [illegible] آن جزئی که تصور کرده بوده [illegible]

که در این جلوه کرده و در این مظهر متجلی است و چون آدمی را بصیرت دل منفتح گردد بنوعی
که در هر مظهر از مظاهر موجودات و هر جزو از اجزای کاینات که نظر کند وجود حقیقی
حق را در آن مظهر و مجلی بچشم سر نه بچشم سر ببیند و بداند که هر اثر از آثار نتیجه کدام
صفت از صفات حق است و این اثر است که از صفت علم مثلا بظهور رسیده و در
این ذات مطلق تعالی شانه بصفت علم تجلی نموده و این اثر است که بر صفت قدرت
مترتب گردیده و در این مظهر وجود مطلق عز شانه بملکوت قدرت بر او جلوه
کرده گویند که عارف است بکنه او تو هرگاه موارد استعمالات لفظ عرفان را استقرا نمایی
و اعوجاج در سیاقات نباشد الا فی ما ابر که معنی معرفت همین است و از جمله موارد
استعمال آن قول حق عز شانه است که الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم
و قول او جل جلاله و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض
من الدمع مما عرفوا من الحق خلاصه مضمون دو آیه شریفه آنکه اهل کتاب که بعنوان
علم حکمی اجمالا از کتب خود و اقوال انبیای خود عالم و دانا شده اند که پیغمبری بعنوان اسم
و صفت در فلان زمان خواهد آمد و کتابی بفلان نعت و صفت خواهد آورد و چون تورا
که محمد صلی الله علیه و آله دیدند و کتاب او را شنیدند شناختند که آن محمد ص که بعنوان
حکمت تصور کرده بودند و آن کتاب که بطریق اجمال دانسته بودند آن کس که ما را تو
ما هست و آن کتاب همان کتاب تو مصداق است و چون معنی معرفة الله را تصور کردی
الکون معرفت امام علیه السلام را بنورانیت تصور کن و قبل از تصور این مفهوم اول معنی نور را
تصور نما

تصور کن و بدان که معلوم است که مراد از نور در این مقام نور حسی مانند نور شمس و کواکب
و نار نیست بلکه مراد نور عقلی مجرد از ماده جسمانیه است و الا گر اینقدر ... هم شرارک
کنن ما با نورانیت و قابل تکلیف نیستی و هرگاه مراد نور حسی نباشد و نور مجرد باشد
نور در اینجا مرادف روح است و نورانیت مرادف روحانیت است چنانکه حضرت
خاتم صلی الله علیه و آله تعبیر از حقیقت مجرد خود بهر دو عبارت فرموده که اول ما
خلق الله نوری و یکمرتبه دیگر فرموده که اول ما خلق الله روحی پس مراد
از مقام نورانیت امام علیه السلام مقام روحانیت کبری و کمالات جسمانیت که مقام اول صدور
اعنی آن روح اعظم و نور اکبر که تعبیر از آن بحقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله و قلم اعلی
و ام الکتاب و عقل کل میفرمایند و در آن مقام محمد و علی بلکه همه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین متحدند چنانکه فرموده صلی الله علیه و آله که انا و علی من نور واحد
و صاحب ولایت مآب در بعضی خطبه شریفه فرموده که کلنا واحد و امرنا واحد و سرنا
واحد و نحن شیء واحد عند الله و چون در مقام دیگر مقرر است که هر فیض که
از حق بهر ذره از ذرات ممکنات میرسد بواسطه این حقیقت کلیه میرسد و حق در هر مقام
که تجلی میفرماید بوساطت این حقیقت کلیه تجلی میفرماید لهذا در هر مظهر از مظاهر و هر
جزو از اجزا هم چنانکه حق ظاهر و جلوه گر است نور امام علیه السلام نیز ظاهر و جلوه گر است و کسی که علم
حکمی بحقیقت امام علیه السلام و صفات او و خلافت عظمای او نسبت بحق دارد هرگاه چشم بصیرتش
منفتح گردید در هر مظهری امام خود را میشناسد و صفات کلیه او را میداند که جلوه گر است و چون

مقرر است که مظهر جامع و مجلای مستجمع انسان کامل است لهذا اشد فتق هذا در مظاهر انسانی
کامل اتم من غیرهاست و هم چنین شد فتق امام علیه السلام در مظهر شیعه خاص اتم از غیرهاست
پس ظاهر شد که شناختن حق شناختن امام است و شناختن امام علیه السلام شناختن حق است و بوضوح
انجامید بحمد الله تعالی که تا کسی وجود حق را در هر زمان نشناسد و نور امام خود را در او نه بیند
نتوان گفت که عارف بحق است و نتوان گفت که هم عارف بامام است بلکه رعایت قانون
ترتیب چنین اقتضا میکند که حق را در امام بیند و امام را در شیعه خاص که مؤمن ممتحن عبارت
از وست ببیند پس مؤمن ممتحن فی الحقیقه کسی است که امام را بشناسد و در مرآت مؤمن ممتحن که المؤمن
مرآت المؤمن هرگاه امام علیه السلام ظاهر نباشد یا در مرآت امام دیگر هرگاه ظاهر باشد و این توجیه که
نمودیم اخص تفسیر نور است بعنوان تنزل و مماشات با متوسطین است که الی ...
و اما بمشرب اهل توحید و حدت حقیقت نورانیت مختص وجود مطلق است که الله نور السموات
والارض و مقام رسالت و نبوت و ولایت مشکوة و زجاجه و مصباح نور وجودند که الله
نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة
الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من الشجرة المبارکة الی آخر الآیه و اگر ترا در این معنی
که حقیقت نور عبارت از وجود است تشکیک باشد رجوع کن بکتاب عین الیقین عالم ربانی
مولانا محمد محسن کاشانی قدس سره تا بر تو منکشف شود پس محقق شد که معرفت امام علیه السلام بنورانیت
چگونه عین معرفة الله است و معرفت الله چگونه عین معرفت امام است و هرگاه این معنی را
تصور کردی که معرفت امام علیه السلام بنورانیت چیست و آن کس که صاحب این معرفت است کیست
که فرما

شناختی که مؤمن ممتحن عارف است و معنی با تو گفتم و از آن حکمت که مولای تو بهر جا لفظ
یعرفنی و عرفنی و معرفتی و معرفة الله و عارفا بحقه فرموده و باز در خاطر تو خطور کند
که بلکه این مؤمن ممتحن خلاصی ... الیوم یا اعتباری باشد و بلکه در آن زمان تعبیر از معنی
اختیار و اعوان میفرمودند بهمانی بهتر که که ... که او را هدایت کند والا
سرا ... همه انبیا و اولیا در دو تورا ... که تا هدایت هذا نباشد حیف لیک
دعوت وارد است از پروردگار با قبول و نا قبول او را چه کار و چون دانستی که خلیفه امام
در هر زمان مؤمن ممتحن است با حدیث اهل البیت علیهم السلام و قبل از این هم از تحقیق محقق دوانی
که تو دیده بودی کتاب شیخ بهاء الدین محمد عاملی طاب مثواه و بحدیثی مأثور از حضرت
صادق و کیاد صلوات الله علیهما و ارشادات صاحب کشف حقیق مولوی معنوی قدس سره که شیخ معقول
الکل بهاء الدین محمد العاملی در رسالات اوست آن عارف کامل را امام مرید و مع ذلک مطابق
بود با قاعده حکمیه مقرر در عنوان کلام امیر قاعده و فیه که لا تکونن ممن یقول فی
الشیء انه فی شیء واحد و انشر که اهل البیت بغیر ... از اهل بیت جمهور و معنون
و دانستی که عروج مرتبه ... از کثرت تسلط نفس اماره فرعون حضلل ... بولایت اهل بیت ممکنست الکون همان قاعده حکمیه ... را در حضور ... نفس
ولایت که اول الواجبات است ریاست فرما و تو را ... از ریاست فریضه ولایت چرا که
امام علیه السلام حکم بنی الاسلام علی خمس فریضه ولایت را رکن اسلام قرار داده و تو دانستی که در
زمان غیبت امام علیه السلام تکلیف به تکلیف رکن اسلام ساقط است و چون دانستی که معنی ولایت

خود را به قرب امام ما که بحکم آیه انما و حدیث من کنت مولاه اولی بتصرف است دادن است
و لهذا بعد از آیه انما آیه و من یتول الله نازل شده و بعد از کلام من کنت مولاه دعای اللهم
وال من والاه و عاد من عاداه کرده لیکون احد المتضایفین موافقا للمتضایف الاخر و رعایت
قرینه و لابد در زمان غیبت ممکن نیست الا باینکه خود را به قرب مؤمن ممتحن نه بهره یابد
از اختیار و اراده خود بیرون رود و اراده و علم و اختیار رسد که وجود خود را در اراده و علم
و اختیار و وجود مؤمن ممتحن در بازد و شیوه پاکبازان قمارخانه عشق را ملکه کند چنانکه شیخ عراقی
قدس سره فرموده بیت به قمارخانه رفتم همه پاکباز دیدم چو بصومعه رسیدم همه زاهد ریایی
و اگر تو را استبعادی آید و تعجب کنی از آنکه نسبت به مؤمن ممتحن تولا کردن واجب باشد همچنانکه
نسبت به امام هم واجب است هیهات هیهات که هنوز معنی مؤمن ممتحن و فضیلت او را در نزد خدا
نشناخته ای افزون بودن ملاحظه کن که اگر که امام واجب التعظیم صلوات الله علیه او را با ملک
مقرب و نبی مرسل معادل و هم زاویه کرده باشد تا که بدانی که در بعضی احادیث صحیح الطریق فرموده اند که
ملک دو قسم است مقرب و غیر مقرب و نبی دو قسم است مرسل و غیر مرسل و مؤمن دو قسم است ممتحن و غیر
ممتحن و حدیث ما را از ملائکه تحمل نکند مگر مقربین و از انبیا تحمل نکند مگر مرسلین و از
مؤمنین تحمل نکند مگر ممتحنین تو را از امام شرم نمی آید که او را واجب الموالاة نمی دانی و چرا
عجب می آید که کلی فقهاء اخبار را مانند امام واجب الاطاعة می دانند و چنین القول حکمت که
کلام ائمه علیهم السلام فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما بحکم الله استخف الحدیث عبارت از حدیث
باینکه امام ما عرف احکامنا را در عنوان حدیث فرموده و اطلاق عارف بر مجتهد یافت و از تو لا کر

عارف

بعارف و مؤمن ممتحن که عارف است با امام موافق متفق نبود اینست امام تعجب مکن و اگر این
همه شواهد و تاییدات و تنبیهات باز هنوز در تشکیک کلام امام علیه السلام می شوی که چگونه ائمه فرموده
و این فقیر را چگونه بلوازم خود هدایت نمود و بعض حجج موالات ولی علی را مانند موالات
علی واجب فرموده تا چنان نه پنداری که کفایه عرفا و فقرا را که از مشکوة نبوت و ولایت
مقتبس است حاضر نیست و ما سند افکار تو مقتصر بر کلیات و توجهات است محمد بن یعقوب
کلینی طاب ثراه در کتاب الحجة کافی باسناد خود از سعد بن طریف از حضرت مولانا محمد بن
علی باقر علوم الانبیاء والمرسلین علیه السلام روایت نموده که قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله من احب ان یحیی حیوة تشبه حیوة الانبیاء و یموت میتة
تشبه میتة الشهداء و یسکن الجنان التی غرسها الرحمن بیده فلیتول
علیا علیه السلام و لیوال ولیه الحدیث و باسناد خود از ابان بن تغلب از مولانا
جعفر الصادق صلوات الله علیه روایت نموده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
من اراد ان یحیی حیوتی و یموت میتتی و یدخل جنة عدن التی غرسها الله بیده
فلیتول علی بن ابیطالب علیه السلام و لیتول ولیه و لیعاد عدوه و بعد از این مقدمات را
دانستی و این مقدمات همه را تمهید رجوع کنیم بنقد تحقیق فاضلین متبحرین استرابادی
و کاشانی و گوئیم چون بنای اصول و فروع را بر اخبار نهادن منشأ کسر او فکر ایشان
قانون کلیه که شعبه از شعب قانون ولایت است و تو دانستی که ارکان رعایت قانون ولایت
که قانون محبت و متابعت و مبایعت و مشایعت و تسلیم همه در دل مندرج است به برکت اهل

بیت ما امروز متحقق است و این معنی که امروز مصطلح است هر چند در طریقه ... و محبه
نکنیم حدیث شان را باب فاضلین مذکورین منضم فرمایند بالتیم مؤمن ممتحن شان چه اگر این
هر دو معنی چنانچه مانند چنانکه کتاب و عترت معنی حبل الله رسول الله صلعم و هم ... که عقیده
فاضلین متبحرین از اصرار در اثبات طریقه اخبار در اصول و فروع بهم قانونی کلام
و اجتهاد است نه ابطال طریق عرفان چه اگر این هر دو فاضل تصریح بر حقیت عرفا کرده اند به
عذر که مولانا محمد امین استرابادی رحمه الله ایشان بهم شرف اهل ربیش که جمیعا نه در رساله
بر جمع الفوائد تصریح بر حقیت عرفان اهل طریقت فرموده و اعجب از همه آنکه مسئله
وحدت وجود را که منشأ تکفیر عرفه بیشتر آن مسئله است در رساله مذکوره بطریق اخبار
بحث استخراج فرموده و افضل المتبحرین میرزا محمد صاحب کتاب رجال که استاد فاضل
استرابادی است رحمه الله تعالی و طیب مثواه نیز بعینه مذهب فاضل استرابادی را دارد و ...
ظاهر این دو فاضل را نمی توان متهم نمود چه اگر مدار استدلالات اهل ربیع بر حکایات این
دو بزرگوار است و در تحقیق رجال امروز کمتر کسی از مجتهدین است که بر رجال میرزا محمد رجوع
نکند مجملا لقد بلغ گردان این نه فاضل مذکور حقیت عرفا را اعنی فاضل استرابادی و استاد
صاحب رشاد او و فاضل کاشانی قدس الله اسرارهم منکرین عرفا را البته و هم دراز کار
انکار می نمایند و السلام علی من اتبع الهدی و اجتنب الغی والردی و چون از نقد تحقیر فارغ
شدیم هنگام آن است که شروع کنیم در حکمه موعود بعون الله و حسن توفیقه حکمه قوانینی الشریعه
مطهره را صلوات الله علی صاحبها و آله هم چنانکه حوائج و منافع در تکمیل معاد و نشئه

هم چنین

هم چنین حوائج و منافع در تنظیم معاش نیز دارند و این معنی کسی را که بصیرت باشد در شرع
وضوح دارد و هم چنانکه تکمیل معاد مقصود شارع است لذاته تکمیل معاش نیز مقصود
شارع است لیکن لا لذاته بل لانه مما یعین علی تکمیل المعاد و متمسک بشریعه هرگاه خواهد
منغمس متعلق به معاد او را حاصل شود بدون تمسک به مؤمن ممتحن و تولای او ممکن نباشد
و اما عالم ظاهر و فقیه نیز وجودش در عالم واجب است خواه مجتهد او را نام کنی و خواه
اخباری و نظام عقود و معاملات و قطع خصومات و منازعات عامه ناس بدون
وجود چنین کس صورت نه بندد چه اگر اهل باطن را نظر بافتواء که دارند آن
نیست که با عوام الناس معاشرت توانند کرد و آن ظرفیت مخصوص امام علیه السلام است که متخلق
بخلق لا یشغله شأن عن شأن است و اگر چنین عارفی بندرت در زمانی از ازمنه یافت
شود در همه ازمنه کمتر یافت شود چنانکه تتبع و استقراء برای معنی شهادت میدهد و اگر
فقهای ظاهر خود طالب کمالات در معاد باشند باید ایشان هم متمسک باهل باطن باشند چه اگر
قوت قدسیه عند المحققین شرط است در اجتهاد و فتوی و اگر را تحصیل قوت قدسیه علما باشد
که نتیجه اجتهاد است دور صریح لازم آید پس هرگاه فقیه اهل ظاهر بعارف اهل باطن که مؤمن
ممتحن عبارت از وست متمسک گردد بان مقام قوت قدسیه رسیده اهلیت فتوی دادن بهم رسانید
و اگر خود به مقام قوت قدسیه برسد باستصواب و اجازت و همت آن عارف که صاحب
نفس قدسیه است به منصب فتوی قیام نماید البته احوط در دین و اقرب بحق به مقتضای تحقیق
خواهد بود چه اگر آن شخص خود چگونه حکم می تواند کرد که من صاحب نفس قدسیه ام و غیر عارف که

۱۱۳ صاحب نفس قدسیه دیگر صاحب نفس قدسیه را که میشناسد و اگر اهل فنون این قاعده را
رعایت کنند هم امر معیشت خلق منتظم شود و هم تقویت جنبه عالیه و جذب نفوس الی الله و سلوک
طریق حق داری کرده و اگر چه به الفت پیشه کنند و غیر از خود کس را واجب الاتباع ندانند و به
جمع و ایواز نفوس الی الله پردازند مصیبت عظیم در دین حق هم رسد و هم خود در ظلمت اختلاف زنده(?)
و عجب کنند باشند و هم عوام الناس بیچاره را هلاک کنند و اگر به برکت حرمت ظاهر شرع امر
معاش ایشان فی الجمله انتظام یابد این انتظام از مقوله استدراج باشد که اعظم امراض است و اگر
قانون محبت در میان باشد و دوستان اهل بیت علیهم السلام همیشه بهم سازش داشته باشند و هر یک حکم
رحم الله امرا عرف قدره و لم یتعد طوره از حد خود پا بیرون نگذارند این همه خرابیها(?) در
عالم بهم رسیده بهم نرسد **تنبیه** محقق وسیع الحوصله عرفی القدر را این قاعده کلیه و قانون اصلی
در جمیع مطالب این است که هر مرتبه از مراتب کمالات را در محل خود صحیح داند و لکم و من یتعد
حدود الله فقد ظلم نفسه متذکر(?) حد هر مطلب را از مقام و حد خود ظلم و قبیح شمرد و چون
هر یک از مشارب مختلفه در مقام خود کمالی از کمالات و صنایعی از صنایعات تحقیقی
که مرجع آن را جا برنشمرند بلکه جمیع را صحیح شمرد بنا بر قصیده(?) در هر چیز با که از حد متوازن(?)
عدل تعدی کنند و هرگاه عارف محقق را نظر بر تصحیح مراتب تا کجا باشد که حکم کند بوجوب
وجود صنعت حدادی مثلا در عالم و صنعت حدادت را از مقوله کمالات و موقوف علیه
نظام عالم شمرد چگونه حکم خواهد کرد که صنعت فقه در دین که مستلزم ضبط قواعد شرعیه نظام
و حفظ قوانین ملت حنیفه است صنایعی محمود و اصل عن ذلک با هرگاه حدادی مثلا که

۱۱۴ حد خود تجاوز کند و لو که صنعت م الشرف از صنعت اصطرلاب سازی است که موقوف است
بر علوم کثیره لطیفه دقیقه از علوم ریاضیه که بر اجایی هندسیه محکمه مبرهن اند مثلا مقرر
از حد را بلکه را نه و بلوکه علم اصطرلاب و کیفی اصطرلاب سازی باید از عالم نبی شمرد و خود
او و رواج صنعت او مثل کار صنعت م می شود و اگر از تفریح با بعض شر کنند
شبهه چه بر خلق القا کنند که قبح صنعت اصطرلاب و حسن صنعت حدادت را در نظر خلق
جلوه دهد مثل آنکه گوید چون صنعت اصطرلاب تعلق بعلم نجوم دارد و پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرموده کذب المنجمون برب الکعبه و صنعت م موقوف صنعت زراعت است که عمده
در نظم معاش و امام ع او را الکیمیا الاکبر خوانده و امثال این مزخرفات و این عام
فریب را در نظر عوام جلوه دهد البته متعدی از حد و ظالم باشد و محقق عارف را
تنبیه بر ظلم او واجب بود و هم چنین هرگاه منقصه ظاهر که بر سطوع و قوت آیات
و احادیث اطلاع دارد عارف صاحب کشف و شهود را که باطن منیفش مواطن نور
کج و الهام منور گردیده و بواسطه تربیت و امتیازات مرشدان صانع دم کامل
قدم به مقام مؤمن ممتحن رسیده و امام ع خود را بنورانیت شناخته و از التفات
جا سوی الله دل را فارغ ساخته و در قمارخانه عشق بهتر خود را در روا داول در باخته
و اسرار اهل البیت ع را مؤتمن گردیده و بر تلف سیر مقامات و معارج قلبیه و مراتب
و مدارج روحیه و منازل و مناهج سیر و سیر الی الله و فی الله و مع الله و من الله اطلاع
بهم رسانیده جرح کند و لو که علم م الشرف از علم توحید و اکرم از وراثت علوم اهل بیتم ع

۱۱۵ دو صورت مبتدع و دو صورتهای ازین حد تنها متعدی کند و لو که وجود فقیه نظام عالم است و بر
عوام القا کنند که فقرا را باید از بلاد اخراج کرد که اینها آن صوفیانه اند که ائمه طاهرین ص
ایشان را مذمت فرموده و امثال این مزخرفات که کار اکثرهای را عرض و قصد او رزان
معلوم است بر محقق صاحب بصیرت لازم است که تنبیه بر ظلم او نماید و تعدی و تجاوز او را
بر منصفان ظاهر بیان حق منکشف سازد و بالله التوفیق **تذکره** علوم اهل بیت ع دو قسم است
علوم ظاهری و باطنی و هر یک ازین دو قسم را حمله ایست علوم ظاهری علوم شرعیه است اصولا
و فروعا و حمله آن متکلمین محقق و حکما متشرعین اصولا و مجتهدین در رواة متورع
صدوق فروعا و علوم باطنی علوم طریقت و حقیقت است و حمله آن عرفا از ارباب کشف
و شهود و محققین موحدین اصحاب کرامت و جود نه قدس الله اسرارهم اصولا و فروعا
و چون علوم انبیا دو قسم است باید علماء ورثه انبیا نیز دو طایفه باشند علمای شریعت که
ورثه علوم ظاهره اند و علمای طریقت و حقیقت که ورثه علوم باطنه اند پس چه مانع از آنکه العلماء
ورثة الانبیاء را تعمیم کنیم و این حیاله که من زعم منافی اهل ظاهر و اهل باطن را مرتفع سازیم
و این حیاله لطیفه را در کتب قاعده صادقه و لا یکون من یقول فی الشیء انه
فی شیء واحد مندرج کرده ایم و عجب تر از همه امور عجیبه آنکه علمای حقیقت را
از فرط انصاف مضایقه ازین حدیث شریف که العلماء ورثة الانبیاء را تعمیم کنند
تا حدیث شامل اهل ظاهر نیز باشد و ایشان ازین شرف محروم نباشند و بعض علمای شریعت را
با انصاف بجد دامن گیر شود که از تعمیم حدیث بر وجه که شامل اهل باطن باشد مضایقه کنند و فاحمدوا(?)

۱۱۶ حدیث بین حق خود را داننده و لیس بانکه نسبت علم ظاهر بعلم باطن مانند نسبت ثبات به فاکهه و قشر
بلب و تبن بحب است و نسبت علم باطن بعلم ظاهر چون نسبت لب بقشر و حب بتبن و فاکهه
با به است و معلوم است که قشر و تبن و اب غذای انعام است و فاکهه و لب و حب غذای آدمی
واجب الاکرام قال الله سبحانه فلینظر الانسان الی طعامه انا صببنا الماء
صبا ثم شققنا الارض شقا فانبتنا فیها حبا و عنبا و قضبا و زیتونا
و نخلا و حدائق غلبا و فاکهة و ابا متاعا لکم و لانعامکم و قد ورد عن
الصادق ع انه جل جلاله اراد بالطعام ههنا العلم حیث قال ع فی قوله سبحانه
فلینظر الانسان الی طعامه علمه الذی یاخذه عمن یاخذه والحمد لله علی فهم
اللطایف و چون از بیان نکته تقیید الصراط المستقیم بصراط الذین انعمت علیهم با چنگ
و جد و ارجی تحقیق و اقوم تدقیق فراغت حاصل کردیم شروع کنیم در تحقیق معنی صراط مستقیم بعون
الله العلی العظیم **لطیفه** حقیقت صراط مستقیم توسط میان افراط و تفریطات در اعتقادات
و اخلاق و اعمال و احوال چنانکه در تفسیر مولانا و امامنا ابی محمد الزکی العسکری ع مذکور است
که الصراط المستقیم ما قصر عن الغلو و ارتفع عن التقصیر و در کتاب نهج البلاغه
از حضرت شاه اولیا ع مرتضی ع اینجا عبارت لطیف اشارت و نور است که لا یقاس
بآل محمد ص من هذه الامة احد و لا یسوی بهم من جرت نعمتهم علیه ابدا هم
اساس الدین و عماد الیقین الیهم یفیء الغالی و بهم یلحق التالی و در
الجهات(?) اصول کافی از حضرت مولانا ابی عبدالله جعفر الصادق ع مأثور است که ان الارض

لا تخلوا الارض الا وفیها امام کی ما ان زاد المؤمنون شیئا ردهم وان نقصوا
اتمه لهم واحادیث باین مضمون از اهل عصمت وطهارت که خزانه اسرار وحی وحکمت‌اند
متکرر الورود است وایه شریفه وکذلک جعلناکم امة وسطا برای این مطلب ثابت بهترین دلیل است وایه کریمه
عظیمه والسماء رفعها ووضع المیزان الا تطغوا فی المیزان واقیموا الوزن بالقسط
ولا تخسروا المیزان این مقصد را برهانی قاطع است لا تطغوا نهی از افراط وغلوست ولا تخسروا
نهی از تفریط وتقصیر واقیموا امر بتوسط واعتدال ودر دیوان مرتضوی است صلوات الله علیه
فائده مذکوره که شعر نحن قوم النمط الاوسط لسنا کمن قصروا وفرطوا واین
مسئله متفق علیه تمام حکمای الهیین است وعرفای موحدین است اما توسط در اعتقادات مثل توسط
بین التشبیه والتعطیل در علم صفات اله وتوسط بین الجبر والتفویض در علم افعال اله وتحقیق
این هر دو مسئله مذکور شد واما توسط در اخلاق مثل توسط بین الشره والجمود که بعفت
معبر است در تهذیب قوت شهویه وتوسط بین التهور والجبن که بشجاعت معبر است در تهذیب
قوت غضبیه وتوسط بین الجربزه والبلاده که بحکمت معبر است در تهذیب قوه عقلیه وتوسط
بین الظلم والانظلام که بعدالت معبر است در تهذیب قوه عملیه مسمی بعقل عملی وتحقیق این مباحث
وتحقیق معلومات ان علی سبیل التفصیل موکول است بعلم تهذیب اخلاق واز جمله کتب
مصنفه درین فن کتاب الطهاره حکیم معتدل الخلق ابو علی بن مسکویه وکتاب اخلاق ناصری
قدوة الحکماء المحققین نصیر الملة والدین الطوسی طیب الله تربته وکتاب احیاء العلوم
الموة الوفی المحققین ابو حامد غزالی است وکتاب محجة البیضاء تهذیب کتاب احیاء العلوم

وکتاب حقایق تلخیص کتاب محجه ورساله مختصره مسمی بنخبه خلاصه کتاب حقایق است
واین هر سه از تصانیف شریفه عالم ربانی مولانا محمد محسن کاشانی قدس سره است واما
توسط در احوال مثل توسط بین الجذب والسلوک که در لطایف سابقه تحقیق ان مذکور
شد واما توسط در اعمال مثل توسط بین الرخصه والعزیمه که اول عبارت از رخصت
مطلق وتوسیع کلیات است که منجر بتحریم حلال الله وتحلیل حرام الله وتعدی از حدود الله
شود که ومن یتعد حدود الله فقد ظلم نفسه وثانی عبارت است از تضییق در دین وتحمل در
استعمال شرع مبین بر وجهی که منجر بعسر وحرج شود وتوله وسواس گردد وقال الله جلت عظمته
ما یرید الله لیجعل علیکم فی الدین من حرج ولکن یرید لیطهرکم ولیتم نعمته علیکم
وقال وسعت رحمته یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر وقد ورد عنهم علیهم السلام ان الخوارج
ضیقوا علی انفسهم بجهالتهم ان الدین اوسع من ذلک وچون حکم جمع توسعات
بوجهی جمع از طرفین ونوعی جمع بین الطرفین است مانند تحقیق این مسئله در لطایف سابقه
از مهمات این کتاب مذکور شد لهذا در حدیث شریف وارد شده که ان الله یحب ان یؤخذ برخصته
کما یحب ان یؤخذ بعزائمه ومعیار رخصت وعزایم را در هر کلی کلی از مصنفات کبرای
مربی معنوی که مولوی متبع عبارت از ان است لکن ومولوی معنوی قدس سره فرموده
هست اباحت کز هوا زاید ضلال هست اباحت کز خدا زاید کمال عمل ان مذکور شد فلا نکرر
فتوای ان مذکور شد عمل وضمن واز کلمات اهل بیت علیهم السلام منتفی می‌شود که وسع که از ایه شریفه
لا یکلف الله نفسا الا وسعها مستنبط می‌شود دون طاقت است یعنی الاقدار تکلیف که بعد از

وسع مکلف است کمتر از ان قدر است که بعد از طاقت مکلف است مثلا ما را طاقت هست
که شب سی رکعت نماز بگزاریم و وسع نیست وحق تعالی کرم فرموده و بقدر وسع
ما شب سی رکعت فرض فرموده پس توسعه وسع بیشتر از توسعه طاقت است واز
اصول کلیه ماخوذه از اهل بیت علیهم السلام مستنبط می‌گردد که سهتر حق در عوام نتیجه تفریط تضییق
که مکلف کلم اوضاع الاعمال احمزها بر خود حمل کند و ایه کریمه عظیمه لیس علی الذین
امنوا وعملوا الصالحات جناح فیما طعموا اذا ما اتقوا وامنوا وعملوا
الصالحات ثم اتقوا وامنوا ثم اتقوا واحسنوا والله یحب المحسنین
که مفسرین در تفسیر ان متحیر مانده‌اند بر صدق این تحقیق مجری مکلفست وحکایتی بیان شده
اولیاء مرتاض ودو نور زاهی به در حضور کریم حبیب خدا ونزول ایه یا ایها
الذین امنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم ولا تعتدوا ان الله لا
یحب المعتدین واین مذکور شد بعد از این ایه شریفه این مطلب را برهانی قطعی است
ودر این مقام اشکال عظیم است که متر اهل ظاهر می‌کنند که از عهده جواب ان برایند
وان نهی لا تعتدوا والنیت لغو یا مواخذه می‌باشد واین حقیر ضعیف این
خوارخوان احسان نعمة الله ولی مطلق راه لطیف بخاطر رسید مناسب چنان
میدانم که بعد از نقل حدیث سوق برادران روحانی رسانیم امید که مقبول خاطر
بصیر او شود ضعیف را از ورطات نفس
اماره ظاهر رزانی فرموده ودر عشق را درمان این ضعیف موثر فرماید حکایة حکایة

شیخ طبرسی رحمه الله در تفسیر مجمع البیان وشیخ قمی در تفسیر خود بسند از حضرت کشف الحقایق مولانا جعفر
الصادق علیه السلام روایت فرموده‌اند که ایه مذکوره نازل شد در شان امیر المؤمنین علیه السلام وبلال
وعثمان بن مظعون پس امیر المؤمنین قسم یاد فرمود که هرگز شبها خواب نکند وبلال
قسم یاد نمود که هرگز در روز افطار نکند وعثمان بن مظعون قسم خورد که هرگز با اهل
خود مقاربت نکند وشیخ قمی این تتمه را زیاد کرده که زوجه عثمان بن مظعون داخل شد
بر عایشه وحال انکه زنی جمیله بود عایشه از سبب زینت نکردن ان پرسید در جواب
گفت که از برای که زینت کنم قسم بخدا که شوهرم از فلان روز تا کنون نزد من نیامده
ونیامده وشیوه رهبانان اختیار کرده وصوف پوشیده وزاهد در دنیا گردیده وچون
رسول خدا صلی الله علیه واله داخل خانه مطهره شدند عایشه ان جناب را از حال
زوجه عثمان اخبار کرد انحضرت بیرون امدند وندای صلوات جامعه در دادند
مردم جمع شدند ان جناب رسول صلعم بر منبر صعود فرمودند وبعد از حمد وثنای خدا فرمودند
چه می‌شود اقوامی را که طیبات را بر نفوس خود حرام ساخته‌اند من در شب خواب می‌کنم
وبا زنان نزدیکی می‌کنم ودر روز افطار می‌کنم پس هر که از سنت من اعراض نماید از من نیست
پس ان جماعه برخاستند وعرض کردند که ما قسم خورده‌ایم پس خداوند این ایه را نازل
فرمود که لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم ولکن یؤاخذکم بما عقدتم
الایمان الی اخر سر لطیف در لطایف سابقه تحقیق نمودیم که کمال سایر الی الله
جمع بین الجذب والسلوک است ودر اصول عرفانیه مقرر است که ختم نبوت مقتضی ختم

سلوک کنو جمع به فرق است هم چنانکه شیخ ولایت مقتضی و منتج جذبه و توجه از فرق به جمع
و شیخ حقیقی که محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم مرید حقیقی خود را که علی مرتضی است و هر که حسب شیوه ارادت
سنن ... بر دوش جذب و سلوک تربیت می فرماید چرا که شیخ چون جامع مقام نبوت و ولایت
و جامع بین الکمالین است کامل بنبوت و ولایت مرید را جذب میکند و در این حال چون تنفر و
تجافی از دار غرور روی دهد متهم برک جمیع مشتهیات حتی مباحات گردد لهذا گفته تا لیکه
تقسیم قسم ... نمود که دیگر متوجه مباحات نگردد و چون حکمت اقتضای تعدیل حرارت جذب
به برودت سلوک میکند لهذا شیخ حقیقی مرید را از مقام جذب و جمع بمقام سلوک و فرق تنزل میفرماید
و چون مقام جذبه مقام وصال و مقام سلوک مقام فراق است و عاشق را از وصال بفراق آوردن
نهایت صعوبت دارد چرا که محبت غالب ... غالب و قاهر ... قاهر است پس اگر معشوق خواهد
که عاشق گفته رعایت حکمت ترک حضور او کند و در و بعالم کثرت آورد بعد از آنکه بنماید
که اگر این خدمت را که سلوک و فرق است بجا نیاوری دیگر ترا دوست نمیدارم هیچ نوع ...
و دیگر حرارت جذب را سرد نمیکند لهذا گفته ان الله لا یحب المعتدین و اطلاق اعتدا بر ترک
مباحات و ... در حدیث نبوی وارد شده و این توجیه اگرچه بقصه بلال و عثمان
مناسبت دارد ولیکن نسبت بوظ ... حضرت ... اولی است و اینکه آن جناب
جواب ... الاطلاق است نه محبوب ... بمقام ... ان سرور را ... گردانید
لهذا ... لطیف تر و دقیق تر گفته رفع الکلال عرفی ... بعنایت الله تعالی صح الطف در اصول
عرفانیه ... که ... صورت ... که ... الله معشوق

حقیقی

حقیقی و قبله توجه مرید است حق تعالی اوست و بعنوان استغنا و ناز با وی به سلوک می فرماید
و اجازت و تسلیم نفس از او و تولا و متابعت نسبت باوست و این هیچ ... نیست
به منزله آدم مسجود است که حق تعالی ملائکه را بسجده او امر فرمود و فی الحقیقه حق مسجود است
و آدم چون گفته انی جاعل فی الارض خلیفة خلیفه حق است لهذا سجده او سجده حق است
و دوم آنکه مرید را تعلیم میفرماید که شیخ اول را که قبله و مسجود و معشوق است چگونه ادب
باید ورزید و چگونه توجه باید نمود و چگونه سجده باید کرد و چگونه با او بعاشق معامله باید
کرد و بالجمله آداب ارادت را تعلیم میکند و باصطلاح درویشان شیخ اول را پیر ارشاد
و شیخ ثانی را پیر دلیل میگویند و در طریقه صوفیه صافیه بواسطه اصحاب انفاس ... با
رسیده چنانچه مقرر است که پیر ارشاد به نسبت نبوت مرید را تربیت میفرماید و از جمع بفرق
و از جذب بسلوک تکمیل میفرماید و پیر دلیل به نسبت ولایت تربیت میفرماید و از
فرق بجمع و از سلوک بجذب ترغیب میفرماید تا مرید معتدل شود و جامع بین الجذب و
السلوک گردد چنانکه در اکثر بعد از تمهید این مقدمه گوئیم معلوم است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
که جامع جمیع نشآت انبیا و خاتم جمیع مرسلین است پیر ارشاد حقیقی است و حضرت ولی الله
بحکم آیه شریفه افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه و کریمه عظیمه
قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و حدیث شریف
انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و دعای صدق انتمای اللهم اجعل
... که امام ... علیه ... را به ارشاد و ... در منصب ارشاد و تربیت

در ربوبیت احق ... آن جناب و ... اوست لهذا تربیت مریدان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
وا او ... ایشان بسجده آنحضرت که آدم حقیقی است ... قال سبحانه و اذ قال ربک للملائکة
اسجدوا لآدم ... آن جناب است و چون مریدان حضرت رسالت را آنحضرت پیر دلیل
و اعطای جذبه که نتیجه مقام ولایت است از نفس و نظر آن سرور ... بظهور میرسد
و آداب عبودیت حضرت ... راهم آنحضرت بر صفحه ... تعلیم می فرمودند لهذا آن
بلال و عثمان مذکور بمقام جذبه تا که ترک مباحات را بر خود حرام کرده از قوت جذبه
علویه است و ایشان فی الحقیقه مجذوب ... باطن فیض مواطن حضرت ... و ولایتند که مقام
جمع حقیقی است و جواب ایشان مقام ولایت ... که آن جناب آن مقام مظهر است و چون
عبودیت را تعلیم ایشان میفرماید و ادب را نسبت بشیخ باید از او تعلم نمود چنانچه می نماید که خود هم
با ایشان است و چون بقوت جذب ... بمقام جذب رسیده و از اسرار و انوار عالم کثرت
... منخلع گردیده نیز ثانیه قوت سلوک و شان نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم ایشان را بمقام سلوک
... و این دو نوع تربیت اگرچه بحسب ظاهر معارض ... معارض ...
چنانکه آن دو نفر که در صنعت ... در عمل ... باهم شریکند یک جامه را ...
... و این هر دو بجای آن است که ... بظهور رسید و ظاهرا معارضه
... و فی الحقیقه مشارکت و معاونت است و الحمد لله علی فهم اللطایف و بیان آنکه حال تو در کشف
این مقام ... و حضرت ... اولیا ... مانند بلال و عثمان
در مقام ارادت ... و کذاب ... و دراین آیه ... و اتقوا درایه ثانیه و ...

یؤاخذکم و یؤاخذکم در آیه ثالثه حق طلب مردانه با آن جناب را ... در مقام تربیت بلال و
عثمان مذکور می داند و چنین می داند که خود را بصورت ارادت وانمودن گفته تعلیم و تربیت
ایشان است هر گاه شیخ ثانی مختار تو باشد چنانکه در تحقیق وجه الطف بیان کرده ایم ظاهر است
که هیچ نقصی از سوی آن جناب لازم نمی آید و هر گاه شیخ اول مختار تو باشد و عروج و جذبه
در حضور ... امام ... تمام باشد ... نقص نسبت به آن جناب لازم نمی آید و آنکه هر گاه ... خود
در مقام عبودیت معشوق و جد در خدمت او و عزم بر التزام ... و الحرمت از من خط او خورد
و خواب و لذت و آرام را بر خود حرام گردانند و معشوق او را عتاب کند که آن چیزها را بر تو حلال
کرده ام تو بر خود حرام مکن و ظلم بر نفس خود مکن که ظالم کسی که ... را دوست نمیدارم و به ... من
از مخالفت ما واقف می شدی عذر بگوید که من بنام عظیم تو سوگند خوردم که سر و جان متوجه خدمت
و حضور تو باشم که خورد و خواب و آرام را بر خود حرام کنم و حرمت نام عظیم تو چنانچه اقتضا ...
که هرگز مخالفت چنین قسم کنم تو از او مواخذه نمائی و قسم بنام تو را نتوان شکست و حضرت معشوق
جرعه ... از روی استغنا در جواب فرماید که مرا در خصوص حق لغو گفته قسم بنام عزیز خود
با فرط عظمت ذات و الطاف ... لحاظ کرده و رحمتم توسعه و تخفیف جهت اول آنکه ... عقد
و نیت قسم خورده و قصد مخالفت داشته باشد اگرچه مستحق مواخذت و عقوبت ... جهت ...
در این صورت هم توسعه قرار داده ام که ... ضعیف لازم نیاید و ان توسعه ...
... که ... در آن هم توسعه جهت ... فرموده ام و آن ... که هر گاه بنده
... خواهد هر قسم خود ... از ... که ... منه ... از ...

متوسط که بعیال خود دهد یا ایشان را بپوشاند یا یکی از بندگان خدا که بعنوان ملکیت
مقرر کرده‌اند که بنده او باشد آزاد کند تحریر رقبه و مراد و موسع است هر یک از شقوق ثلاثه را که
خواهد اختیار کند و اگر هیچ یک از این شقوق او را میسر نشود آن بنده که سوگند کرده است بود
که سه شب مطلق خواب نکند و روزها مطلق طعام نخورد و با اهل خود مطلق نزدیکی نکند و او را کافی
که سه یوم را بروزه بسر برد و بنیت روزه بیارد و بدانکه در این حقوق هم نفعی
بران عاقل صادق لازم نباید بلکه این معاتبات همه اشارت بود مقبولیت او و کمال
عنایت حضرت معشوق است باو و از اینجاست که حضرت سبط الرسول مولانا الحسن المجتبی صلوات الله
علیه و علی جده و ابیه و امه و ولده اجمعین در مجلس معاویه این آیه شریفه را در مقام فضیلت
پدر بزرگوار خود فرمود و اینکه آن جناب صلعم اول کسی است که طیبات را بر نفس خود حرام فرمود
و از این معلوم میشود که این لطیفه نیز صحیح است و اینقدر دلالت بر فضیلت مولا مؤمنان
میکند که موجب الکفات بیچاکان باشد اگرچه حق الطف ایشان را بر خواهد سازگار ترست
والسلام علی التوفیق **لطیفه** بدانکه یکی از اسماء حق تعالی شانه غیورست چنانکه در حدیث
نبوی صلعم وارد شده که ان سعدا لغیور وانا اغیر منه والله اغیر منی و این معنی در محل خود مقررست
که غیرت از لوازم محبت است و در معامله محبت الله غیرت از جانب عبد حب حقیقی است که باعث میشود
سالک را برانکه هر چه مانع راه محبوب است از نفس و شیطان و دنیا و بیگانگان و خواهش همه را از
میان بردارد و هم چنانکه از لوازم محبت است که محب خواهد موانع راه محبوب را از میان بردارد
هم چنین از لوازم محبت است که وسایل راه محبوب را خواهد در میان آورد و با وسایل وصول محبوب

استشفاع که بهمنا بعد از اهدنا الصراط المستقیم اولا استشفاع و توسل بوسایل راه محبوب با به حب
ولکن صراط الذین انعمت علیهم و این استشفاع است که توسلا نامی اوست و ثانیا از موانع راه محبوب
تبرا بایه حب ولکن غیر المغضوب علیهم ولا الضالین و این تبرا است که غیرت نام اوست
پس غیر المغضوب علیهم لوحش کنفی کنفی حق است در صفت غیرت والحمد لله **لطیفه** سابق کلام
مقتضی این است که عبد بعد از اهدنا الصراط المستقیم بگوید صراط الذین هدیتهم غیر الذین غضبت
علیهم و غیر الذین اضللتهم و عدول از این سیاق کیفیه این است که چون در مقام استجلاب رحمت
فکی تا که اول سرور چی آن صفت رحمت بر صفت غضب باشد مناسب ترست پس انعمت علیهم بجای
هدیتهم اشعارست بانکه آن را که تو هدایت فرمودی به محض انعام و کرم تو بوده نه باستحقاق او و
المغضوب علیهم بجای الذین غضبت علیهم ایمایست بانکه غضب ذاتی ذات تو نیست و ذات
تو رحمت محض است چنانکه در حدیث القدسی سبقت رحمتی غضبی پس بصیغه مجهول ادا کردن
افاده این معنی میکند که انکس که غضب بر او وارد شده گویا فاعل غضب او مجهول است و کرم
بمرتبه‌ای که کدام کسی را بر او غضب کرده و در حضور تو منتهای ترک ادب است که با وجود سعت
رحمت تو ما هر کجا صفت غضب را بتو نسبت دهیم و حق که کمال عنایت و کرم از اینجا ظاهر میشود
که بندگان خود را تعلیم میفرماید که در حضور من باین نوع با من مخاطبه و مکالمه کنید و هم چنین ذکر
ضالین بجای اضللتهم با وجود آنکه یکی از اسماء حسنی او اسم مضل است اشارت باینکه با ضلال
حق فی الحقیقه ایجاد ضلال در عبد نیست بلکه ضلال امری است عدمی و از حق نیست مگر کفه دادن
او وصفت ذاتی حق نیست مگر هدایت پس انکس که گمراه شده فی الحقیقه خود گمراه شده نه اینکه

حق او را گمراه کرده و در این فقرات ثلاث رعایت کمال عنایت فرموده والحمد لله علی تمام
اللطایف **لطیفه** الذین انعمت علیهم اشارتست به اتممت علیکم نعمتی که در آیه شریفه الیوم
اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا واقع شده و چون نعمت در آیه
بمعنی ولایت مجمع علیه است در اینجا نیز بان معنی خواهد بود و در روایات نعمة الله را بائمه اهل البیت تفسیر
در این اشارت بشارتهاست و چون غضب در مقابل رضاست و غیر المغضوب علیهم در
مقابل و انعمت علیهم واقع شده لهذا در الذین انعمت علیهم الذین رضیت عنهم نیز مندرج است
و چون طریقت حضرت نعمة الله ولی قدس سره العلی بحضرت مولانا الامام الهمام علی بن موسی الرضا علیه السلام
منتهی میشود در ضمن این بشارت رشحه اشارت دیگرست والحمد لله علی ختم اللطایف **لطیفه** حضرت شاه اولیا
تمام تفسیر فرموده نوشتند که وقت سحری بعد از تفسیر فاتحة الکتاب میفرمود اگر بخواهم میتوانم
هفتاد شتر از تفسیر فاتحة الکتاب بار کنم و توان مراد در روحانیه که باین کلام ولایت نظام تصدیق
ایمانی دارد اگر خواهد که تصدیق برهانی نیز بهم رساند و بداند که چگونه ممکن است هفتاد شتر بار کردن
از تفسیر سبع المثانی رجوع کند باصول حکمیه که ما در این کتاب مستطاب به برکت باطن آن جناب صلعم
و یمن انفاس قدوه طریقت آن حضرت عم مقرر نموده‌ایم تا تصدیق تحقیق برهانی را علاوه تصدیق
تیسیر ایمانی نماید و از تحقیقات و تاصیلات ما ظاهر میشود که مراتب وجود در کمال ربیت
و اشتمال سوره فاتحة الکتاب برای کمال و معلوم است که مجموع علوم اولین و آخرین بر تحقیق مراتب وجود
و گرد و لکنکه محیط است به تفاصیل احوال ظهور و بطون موجودات و مراتب کیفیت حق بر جمیع صلوات
بلکه ذات عظیم الشان او در مقابل الله با ذات حق تعالی شانه در جمیع مظاهر ظاهر و در همه حجت تا طلوع

ترکت اگر بفرمایند که هفتاد هزار شتر در تفسیر فاتحة الکتاب بار میکنم تحقیق فطنی میداند که این کلام
هم از آن بزرگوار بر سبیل تنزل و تمثیل و رکشت با عدم احتمال فهم خیر طبیعت والا معانی و حکم
علوم متعلقه بکلمات الله الّتی لا تنفد و هو لا تحصر بلکه لا تنفد و لا تحصر است قل لو کان البحر مدادا
لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا و فقیر نیز جوار
خوان لطیف سیادت دات نعمة الله ولی قدس سره مظلوم سالک الگمان بوب کسانی که آستان بندگان
شاه ولایت شانی عم این فقیر را به بندگی قبول فرمایند سر افتخار و مباهات باوج سموات میرسانند
از هنگام شروع بتاسیس اساس این کتاب مستطاب که مجمع البحار نام دارد که برای حصر اتفاق شفقت
که خامه حیف فقیر خامه را از دست گذاشته باشد و فقره ازوت که داشتی انقطاع منظور باشد بلکه بهر وقت
انامل از حرکت ساکن شده هنوز تحقیق دیگر و تعبیر غیر مکرر به برکت نفس قدوه از کم باطن جوشان بود
وقت ترک تحریر از مناقل و اعضا یا حصول شغل دیگر از اشتغال دنیا و عقبی بوده و چون ورود تحقیق
بعد التحقیق و ظهور لطایف بعد اللطایف انقطاع نمی‌پذیرد و معارف لحقی نیز بمقامی رسید که تحقیق قطعی را
دستور العمل از برای تحقیق لطایف غیر مکرر منقطع گردانید و مع ذلک ان کفر که بایه این رساله را حسب الامر
اعلای حضرت پیر روشن ضمیر دام ظله العالی اعلا کمحصور پر نور آنحضرت بیرون استقبال داده و جناب آنکه
حق هم کتاب را ختم نموده عنان خامه را بصوب تحریر خاتمه که فی الحقیقه مقصد اصلی از این کتاب است
چنانکه در مقدمه وعده نموده‌ایم معطوف گردانیم وفقنا الله تعالی للاتمام بکرمه اولیائه العظام و
اصفیائه الکرام علیهم الصلوة والسلام با علی اورکی محمد صلی الله علیه واله **خاتمه** در شرح حدیث
مشهور مذکور در عنوان مقدمه کتاب چون در آن مقام اشاره نموده‌ایم که عقده‌ای از رفع آن کتاب

١٢٩ حقایق انکتاب شریف و بیان آن جمیع حقایق مذکوره، در طی حدیث شریف است که اندراج تمام کتاب در فاتحه
و اندراج فاتحه در بسمله و اندراج بسمله در حرف با و اندراج حرف با در نقطه وحده است که غایت
هر غایت و منتهای هر نهایت و مبدأ هر مبدأ و فاتحه هر افتتاح است بعضهم لطیفه انا
النقطة تحت الباء به حکم اول الفکر آخر العمل رعایت وضع طبیعی هنا آنفا و لکه که
کتاب معقود که به نهایت شریفه مذکوره بشد اصل بیان او و هست الی فنی که بر وجهی که در باب
اول از مقصد اول و باب اول از مقصد ثانی مشروح گردید معلوم شد که مراتب وجود منحصر است
در کوربیت هکذا اطلاقیه و تقییدیه السابقه و الواقعه اجمالیه و تفصیلیه مذکوره در باب مذکور است
و بر وجهی که در باب ثانی از مقصد اول و باب ثانی از مقصد ثانی مبین گردید محقق شد که سوره
ام الکتاب متضمن است بر جمیع کور بیت هکذا اجمالا و تفصیلا حرفی او خفی عن الذی الذی شرحها
لبقیه الحقیقه ظاهرا لی ورت امره که آنچه در جمیع قرآن است در سوره مبارکه ام الکتاب مجتمع است و آنچه
مطالب قرآنیه و مقاصد فرقانیه بیرون از مراتب وجودیه نیست و از آن که این سوره واقعه کافیه
که کنز از کنوز عرش است محیط بر جمیع مراتب وجود اطلاقا و تقییدا و جامع جمیع حقایق را
الهیا و کونیا و حاویست جمیع مقامات را اسما و اعیانا و لهذا مسمی است به سورة الکنز و سورة
الکافیه و سورة الوافیه **لطیفة** حق را تعالی شأنه دو کتابست کتاب تکوینی و کتاب تدوینی و هر یک
از این دو قسم منحصر است در دو قسم اجمال و تفصیل کتاب تکوینی تفصیلی عالم است که خط منور حقی
برق منور منبسط بعنوان تفصیل در او مکتوب و مزبور است کتاب احکمت آیاته ثم فصلت
من لدن حکیم خبیر و کتاب تکوینی اجمالی آدم است که کلیه منظومه علویه عالیه سموات

١٣٠ الکتاب المبین الذی باحرفه یظهر المضمر و تزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی
العالم الاکبر لنسخه مجموعه عالم کبیر است کما قال سبحانه و کل شیء احصیناه فی امام مبین
قال مولانا و امامنا کبرا الحق بن جعفر الصادق علیه السلام مانطق ناطق الصورة الانسانیة
هی اکبر حجة الله علی خلقه و هی الکتاب الذی کتبه الله بیده و هی الهیکل
الذی بناه بحکمته و هی مجموع صور العالمین و هی الطریق المستقیم الی کل
خیر و هی الجسر الممدود بین الجنة و النار و کتاب تدوینی تفصیلی مجموع قرآن مجید
و فرقان حمید است و این کتاب منطبق است بر عالم و کتاب تدوینی اجمالی سوره فاتحة الکتاب
و این کتاب منطبق است بر آدم و هم چنانکه آدم عالمیست اجمالی و عالم آدمیست تفصیلی هم
چنین سوره ام الکتاب قرآنیست اجمالی و قرآن ام الکتابیست تفصیلی و هم چنانکه هر چه در
کتاب تکوینی تفصیلی مفصلا موجود است در کتاب تکوینی اجمالی مجملا موجود است هم چنین هر چه در
کتاب تدوینی تفصیلی مفصلا مدون است در کتاب تدوینی اجمالی مجملا مدون است و هم چنانکه کتاب
تکوینی اجمالی را که حقیقت انسانی کامل است ام الکتاب میگویند چنانکه محققین عرفا ام الکتاب را
در آیه کریمه عظیمه یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب اشارت به حقیقت محمدیه ص
که قلم اعلی و عقل کل نیز عبارت از آنست جمع میان قوله ص اول ما خلق الله نوری
و قوله ص اول ما خلق الله القلم و قوله ص اول ما خلق الله العقل دانسته اند هم چنین
کتاب تدوینی اجمالی را نیز که سوره فاتحة الکتاب است ام الکتاب میگویند چنانکه در محکمه کریمه
و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم از اهل بیت علیهم السلام وارد است که ام الکتاب در این آیه

١٣١ عبارت از سوره فاتحة الکتابست و اینکه فرموده علی حکیم در ام الکتاب است عبارت از این است
که صراط مستقیم که عبارت از حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علیه السلام باشد در سوره فاتحة الکتاب
مذکور است و هم چنانکه کتاب تکوینی اجمالی را که ام الکتاب نام دارد باعتبار مقام جمع و مبدأ
قرآنی است مقام حقیقت محمدیه ص که حکم علویه یعنی مشیئة واحد عند الله عبارت از آنست
در مقام فرقیه کثرات فرقانی است مقام ظهور اشیاء جمیع عالم ازل هکذا موصوف ص بسبع مثانی گفته
چنانکه از حضرت باقر العلوم الانبیاء علیه السلام روایت وارد که و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن
العظیم وارد شده که نحن السبع المثانی التی اعطاها الله نبینا ص اما اطلاق سبع که گفته اند اکثر
معصومین علیهم السلام منحصر در هفت است محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و هجوید مکرر و اما
اطلاق مثانی که گفته اند تثنیه سبع چهارده است هم چنین کتاب تدوینی اجمالی را که ام الکتاب
نام دارد باعتبار جهت اجتماع الثنای اعنی مشتمل بودن بر جمیع معانی قرآنیه باعتبار جهات
انفصالی کثیره اعنی تکریر آیات سبع مثانی میگویند چنانکه از حضرت صادق آل محمد ص از
تفسیر آیه شریفه و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم پرسیدند آن جناب ص فرمود
هی سورة الحمد و هی سبع آیات منها بسم الله الرحمن الرحیم انما سمیت المثانی لانها تثنی
فی الرکعتین مجملا تأویل الفاظ که دالند بر کتاب تدوینی بکتاب تکوینی در حکایت اهل بیت ع
منکر را الورود است بلکه در جمله خامسه همین حدیث که ما در صدد بیان آن و بیان اعنی جمله لطیفه
انا النقطة تحت الباء اشارتی صحیح و کنایتی صریح است در اینکه هم چنانکه مرتبه خامسه
از مراتب خمس اعنی مرتبه نقطه برمرتبه از مراتب وجود منطبق است هم چنین مراتب اربعه

١٣٢ متقدمه نیز اعنی مرتبه با و مرتبه بسمله و مرتبه فاتحه و مرتبه جمیع کتاب هر یک بر مرتبه از مراتب
تکوینیه منطبق است فاتسع **تطبیق** هم چنانکه آنچه در عالم موجود است در آدم اعنی انسان
کامل موجود است هم چنین آنچه در تمام قرآن مذکور و مشروح و مبسوط است در سوره
فاتحه مدرج و مندرج و مسطور است و هم چنانکه هر کمالی که در هر یک از کاملین افراد انسان
متحقق است من الانبیاء و الاولیاء همه در وجود مکرم حضرت رحمة للعالمین و
ختم النبیین ص مندرج است هم چنین جمیع حقایق و معانی و اشارات و لطایف
که در سوره فاتحة الکتاب مجتمع است تماما در آیه جامعه بسم الله الرحمن الرحیم که آیه
رحمت است مندرج است و هم چنانکه کمالات تفصیلی که مظهر حمدی ص که حقیقت علیه
آن جناب را صلی الله علیه و آله باعتبار عبور بر مراتب کونی متحقق گردیده مجموعا
در مقام وجود اجمالی محمدی ص که ما در اصطلاح این کتاب آن مقام را به کبر الانبیاء محمدیه
معبر گردانیدیم مجتمع است هم چنین جمیع معانی تفصیلیه آیات رحیمیه بسمله که از مقامات
الوهیت و رحمانیت و رحیمیت مثنوی و برتری مجموعا در باب بسمله مندرج است و هم چنانکه
کمالات مقام احدیت ص که معبر است به کبر النبوة و مرتبه اول از مراتب تفصیل و تنزل
اول از مراتب وجود است و اول فقرات که در ترتیب اجمال مطلق متحقق گردیده و در
مقام احدیت محضه مطلقه که معبر است به کبر الولایة و مرتبه اول از تعینات است و اول
تعین او اطلاق از همه تعینات است مندرج است هم چنین اسرار مندرجه در حرف با
که اول مرتبه کثرت و مرتبه اول از مراتب عددیه بلکه عند المحققین مرتبه اوله

۱۳۳ از جواب عدد حکما در نقطه گفت بامکه تعین اول از تعینات حضرت الله
چه حقیقت اول منقسم طولاً ولا عرضاً ولا عمقاً مفطور است ولهذا جناب ولایت
مآب صلوات فرمود که انا النقطة تحت الباء وبه آنکه آنچه در این فصل مهم بتطبیق مذکور
نمودیم اجمال مسائل مبحثی است که فاتحه کتاب را بجهة تفصیل آن عقد نمودایم و تفصیل
مسئله اولی از این مسائل مجمل در فصل مهم ماهیت که در عنوان خاتمه وضع نمودیم مذکور شد
الکون تفصیل مسائل اربع باقیه را در چهار فصل دیگر که هر فصلی مهم بوضع است لشود انشاء الله
علی التوفیق امر اما اشتمال بسمله رحیمیه بر مجموع ما هو جنة رحمه در فاتحة الکتاب بیان
آن است که بر وجهی که از تقریرات سابقه معلوم شد حق حمد فاتحة الکتاب منحصر است در مراتب
کار ربیت کانه وجودی اسمات وعزامهات السالب والکونی حق نیا وان بنده بسمله
مشتمل است بر جمیع این مراتب اجمالاً وتفصیلاً اما اجمالاً بجهة آنکه اسم جامع الله که اول
اسمای ثلثه مذکوره در بسمله است دال است بر کور اربعة امهات یعنی ذکر الاحدیة و ذکر
الاحدیة و ذکر الواحدیة و ذکر الهویة ودلالتش بر ذکر الاحدیة هم دلالت مطابقه است چه آنکه
ذکر الاحدیة هم مقام اسم جامع الله است ولهذا ذکر الاحدیة را با ذکر الله نیز هم ذکر داشته ام
ودلالتش بر ذکر الاحدیة و ذکر الواحدیة دلالت تضمن چه آنکه این دو ذکر دو شعبه ذکر
الاحدیة و دو جزو اویند و بر ذکر الهویة نیز دال است به دلالت تضمن چه آنکه معنی ذکر الهویة
ذات مطلقه است و سر هویت ذات در مجموع اسما ملحوظ است چنانکه در باب دوم از مقصد
اول مذکور شد بلکه الف ولام الله بنا بر تحقیق که در باب دوم از مقصد اول بسمله حکایت

بجزء

۱۳۴ بجزء شد چون الف ولام از حروف مدلول آن نتواند بود مگر کلمه الهویة و بهرکات الف ولام
چنین باشد و دو الف ولام الرحمن الرحیم که هر یکی در صیغت بطریق اولی دال خواهند
بود بر ذکر الهویة و بهرکات بذکر الهویة مدلول الف ولام باشد دلالت الله بر ذکر الهویة نیز دلالت
مطابق خواهد بود چه آنکه برای تقدیر حکم آنکه لفظ مرکب میشود و دلالت مرکب از اجزاء متحده
ولفظ مرکب بر معنی مقصود، از اثبات لا محاله دلالت مطابق خواهد بود و بهرکات اسم جامع الله
دال باشد بر مجموع کور اربعة امهات لا محاله بر کور عزامهات نیز دال باشد اجمالاً چه آنکه کور
عزامهات همه در ضمن ذکر الواحدیة مندرجند بنا بر تقریری که سبقت گرفت و اما تفصیلاً بجهة
آنکه ذکر الواحدیة از امهات اربعه اولا منشعب میشود به ذکر الاسماء والاکوان ولفظ اسم
در بسم الله الرحمن الرحیم دال است بر ذکر الاسماء به دلالت مطابق صریح بلکه آیه عظیمه بسمله الحقیقه
صورت حقیقت ذکر الالهات که از حضرت کثرت و اطلاق تنزل فرموده در لکوت صوت
وحرف در عالم تعلق و تقیید ظهور نموده، و بعلاوه این حقیقت اسمای ثلثه مرتبه چون بدر در حقیقت
اسمیت مایکه عمر مشترکند پس دال خواهد بود بر ذکر الاسماء به دلالت تضمن چنانکه اسماء خمسه مذکوره
در فاتحة الکتاب نیز بهمین طریق بر ذکر الاسماء دلالت مینمود بر وجهی که در مقدمه کتاب مذکور
شد و اما دلالت بسمله بر کور الاکوان واقع در این دلالت نتواند بود مگر بطریق التزام چه آنکه
ملحوظ است که هر تعین از تعینات کونیه کنه هر یکی در بسمله مذکور نیست ولیکن چون تعینات کونیه
لوازم تعینات الهیه اند و ظلال و عکوس آن اند چنانکه حضرت نبوی اله رضا فرموده
شعر بازء اعیان ظلال اسمای حقند بازء اسما ظل ذات مطلقند پس هرچه دلالت کند بر تعینات الهیه

۱۳۵ الهیه مطابقتا یا تضمنا البته دلالت خواهد کرد بر تعینات کونیه التزاما تدقیق در حین نقل
این مشکل از منبع سواد بخاطر میرسد که چون بسم الله جار و مجرور است ولابد او را متعلقی خواهد
و متعلق جار و مجرور در اینجا ابتدا یا افتتح یا اقرا یا امثال آن خواهد بود و این ابتدا
کننده یا افتتاح کننده یا خواننده لا محاله انسان خواهد بود پس بسمله دال بر ذکر الکون
اجمالی یعنی ذکر الکون الانسانی که مقسم کور سته مذکوره در مقصد ثانی یعنی ذکر العبودیة
و ذکر الدعاء و ذکر الرغبة و ذکر الرهبة و ذکر الاستعانة و ذکر الاسترشاد خواهد بود به دلالت
مطابقیه صریح بلکه تلفظ کننده به بسمله هرگاه متعلق این جار و مجرور را تقدیر کند که
اشاره به یکی از کور سته باشد مثل اعبد باسم الله یا ادعو باسم الله یا ارغب بسم الله یا ارهب
ارهب بسم الله یا استعین بسم الله یا استرشد بسم الله بسیار تقدیر لطیف خواهد بود و هم چنین
انتزاع کور سته از این وضع و ترتیب دقیق انیق که صیغه مستقیمه الهیین شهادت
بالتقدم آن میدهد از محققات این کتاب و از جمله اسراریست که این فقیر بعنایت شاه
اولیا بدان مخصوص گردیده، هم چنین استنباط متعلق بسم الله بدین نوع دقیق
لطیف از خصائص این کتاب خواهد بود و مؤید این تحقیق است آنچه در تفسیر مولانا الزکی
العسکری علیه السلام واقع گردیده، که آن حضرت هم متعلق بسم الله را استعین مقدر فرموده اند حیث
قال علیه السلام بسم الله ای استعین علی اموری کلها بالله الذی لا یحق العبادة
الا له و تواند بود که اکتفا به ذکر استعین فقط بعنوان تمثیل باشد و مراد این باشد که هر یک را
از متعلقات سته گانه که یک از آن استعین است میتوان تقدیر نمود واگر بسم الله را ترجمه کنیم

بزبان

۱۳۶ ترجمه شریفه مذکوره، در مقالات سابقه مذکور، از امام ابو الحسن الرضا علیه السلام مع اعز اسم نفس لسمه
من سمات الله وهی العبادة و گوییم مراد از عبادت معنی کاملی است که شامل عبودیت و دعا و
رغبت و رهبت و استعانت و استرشاد هر شش میباشد این تحقیق نیز از فرط لطافت بجایی
میرسد که دوستان فی الحال عظمت و طهارت را هم افاده و حدت وذوق حالی عظیم میکند
تتمة الوصل بدانکه بر وجهی که در مقاصد کتاب تحقیق شد ذکر الاسماء منشعب میگردد به ذکر
الالوهیة و ذکر الربوبیة و اسم جامع الله دال است بر ذکر الالوهیة بنحوی که در باب ثانی
از مقصد اول تحقیق شد و دو اسم الرحمن الرحیم دلالت بر ذکر الربوبیة به دلالت تضمن
چه آنکه رحمانیت و رحیمیت هر یک قسمی از ربوبیت و فردی از دو نیه و دلالت قسم بر مقسم
و فرد بر کلی دلالت تضمن است و هم چنین در مقاصد کتاب مذکور شد که ذکر الربوبیة منقسم
میشود به ذکر الفضل و ذکر العدل و دلالت دو اسم الرحمن الرحیم به ذکر الفضل نیز دلالت
تضمن است که دلالت النوع علی الجنس و فرقی که هست اینست که دلالت الرحمن الرحیم بر ذکر الفضل
از مقوله دلالت نوع است بر جنس قریب و بر ذکر الربوبیة از مقوله دلالت نوع است بر جنس
بعید چه آنکه رحمانیت و رحیمیت دو نوع تفضل اند و تفضل و عدل دو نوع ربوبیت و اشکالی که
هست در کیفیت استنباط ذکر العدل است از کور السابقه از آیه عظیمه بسمله و حل آن در ذکر
چون حقیقت یعنی رحیم مضمر است که اختصاص باهل سعادت دارد و اشقیا را از آن نصیب
نیست و محقق است که اگر چه وصول آن به سعدا از مقتضیات تفضل حق است جل طوله و عدم
وصول آن به اشقیا از مقتضیات عدل حق جل اسمه خواهد بود و چون در مفهوم

١٣٧ رحیم اقتضای برسوا مضمنا و عدم وصول باشقیا مدلا معتبرست پس ذکر العدل جزو مفهوم رحمت
خواهد بود پس اسم الرحیم دال خواهد بود بر ذکر العدل بدلالة تضمن والحمد لله علی فهم الدقایق **لطیفه**
چون در مقام سوره فاتحة الکتاب مقام الانسان الکامل است و در مقام الانسان الکامل ذکر الکون تفصیل
وجود تفصیلی ندارد بلکه وجود اجمالی دارد لهذا هر که دلالت و کنایه بر ذکر الکون تفصیلی که
ذکر العالم است بتقسیمها یعنی ذکر المبدا و ذکر المعاد در فاتحة الکتاب بعنوان اصالت مذکور نشده
بلکه بعنوان اصالت مذکور شده که را اسمائیست که در سمط واحد منتظم و به ترتیب طبیعی
الامر بطریق تعقیب مجموعه بعض و عطف بعض بر بعض واقع شده انه چنانکه ملاحظه
میشود که بعد از اسم الله اسم رب العالمین و بعد از آن دو اسم الرحمن الرحیم و ختم این دو
قسم یعنی مالک یوم الدین واقع شده و اینکه ربوبیت تفصیل الوهیت و تفصیل عدل تفصیل
ربوبیت و رحمانیت و رحیمیت تفصیل تفضل است و هم چنین ذکر الکون اجمالی که ذکر الالهیات
بعنوان اصالت بر ترتیب طبیعی واقع شده چنانکه در ایاک نعبد و ایاک نستعین الی آخر
تحقیق لفظی را واضح است و در مقدمه کتاب نیز بر این تحقیق تحقیق شده دیگر در اینجا احتیاج
باعاده ندارد و ذکر الکون تفصیلی اگرچه هرگاه در سوره فاتحة الکتاب مذکورست اما بعنوان
تبعیت مذکورست نه بعنوان اصالت چه اینکه العالمین که اشاره به ذکر المبدا است و یوم الدین
که اشاره به ذکر المعادست در سلک متعلقات متناسق منتظم نیستند بلکه اول مضاف
الیه متعلق ثانی و ثانی مضاف الیه متعلق خامس واقع شده و چون مقام بسمله
مقام الانسان الکامل است که مقام حضرت ختمیت مآب است و در آن مقام تعینات کونی تفصیلی

١٣٨ عالم باسره زاهق و تعین کونی اجمالی او هر فانی در تعینات اسمائیست لهذا از تعین کونی تفصیلی
مطلق اثری در بسمله موجود نیست تا اشاره باشد بزهوق و بطلان او و در آن مقام چنانکه از حضرت
ان الانسان الکامل صلی الله علیه و آله ماثورست که فرمود اصدق کلمة قالها لبید **شعر** الا کل شیء ما خلا الله باطل
و کل نعیم لا محالة زایل و از تعین کونی اجمالی اگرچه در لفظ اثری نیست ولیکن چون بای بسمله متعلق
میخواهد معلوم است که در بطون صلاحیه موجودست و اینکه عدم ظهور در ظاهر و بطون در باطن اشاره
بفنای تعین و در آن مقام نه بطلان او چه اینکه بطلان تعین کونی اجمالی یعنی تعین انسانی مطلق موجب
بطلان نبوت و شریعه و ما یتعلق بها میگردد و لهذا فرمود کل شیء هالک الا وجهه و نفرمود الا ذاته
تا اشاره باشد باینکه وجه الله را که تعین انسان کامل است هلاک و بطلان راه نیست با اینکه اگرچه وجه الله در ذات
الله فانی میشود ولیکن فنا غیر بطلان است مثلا هرگاه شمس طالع شود نور مصباح باطل نمیشود بلکه در نور
او فانی میشود و مستغرق میگردد و فی الحقیقه وجود دارد و نمود ندارد و از این مقررات که کردیم ظاهر شد
که ذکر وجود نه منحصر در سبب و دو کرت این تقسیم هاست بکرامت که ذکر الهویه و ذکر الاحدیه و ذکر
الاحدیه و ذکر الواحدیه باشد و دو قسم ذکر الواحدیه که ذکر الاسم و ذکر الکون باشد و منقسم میشود باین شش قسم شش
قسم ذکر الاسم که ذکر الالوهیه و ذکر الربوبیه و ذکر التفضل و ذکر العدل و ذکر الرحمانیه و ذکر الرحیمیه باشد و منقسم
میشود باین دوازده قسم و دو قسم ذکر الکون که ذکر کون تفصیلی یعنی ذکر عالم و ذکر کون اجمالی یعنی ذکر آدم باشد
و منقسم میشود باین چهارده و قسم دو قسم ذکر عالم که ذکر المبدا و ذکر المعاد باشد و منقسم میشود باین شانزده قسم
سه قسم ذکر آدم که ذکر العبودیه و ذکر الدعا و ذکر الرغبه و ذکر الرهبه و ذکر الاستقامه و ذکر الاسترشاد باشد
تا بیست و دو قسم کامل حاصل شود والحمد لله علی تمام نعمته **وصل** اما بیان جمله ثالثه یعنی بیان اینکه

١٣٩ هرچه در بسمله رحیمه مندرجست در حرف بای بسمله مندرج است پس بدانکه بای بسمله دالست بر جمیع تعینات
چنانکه محققین مفسرین تحقیق کرده‌اند و تفسیر مولانا ابو محمد الزکی العسکری علیه السلام فرمود بسم الله
ای استعین علی اموری کلها بالله الذی لا یحق العبادة الا له بشاده بر استعانت
کیفیتی محققین مفسرین میدهد و حقیقت استعانت متحقق نتواند شد مگر بتحقیق مستعین و مستعان
و اول مرتبه تحقق این معنی مرتبه تعین اول است چه در آن مرتبه تعین ارواح و صفت از موصوف
و اسم از مسمی و مخلوق از خالق و مبدا از رب و مستعین از مستعان ممیز نگردد پس بای استعانت
کیفیتی دالست بر تعین اول که حقیقت محمدیه است صلی الله علیه و آله و ما اصطلاح ما مسمی است به ذکر الاحدیه و ذکر الروح
الجامع و ذکر النبوة و ذکر التهلیل و هم چنانکه جمیع تعینات اسمائیه و الوانیه بلکه جمیع مراتب موجودات کل
او احدیت او و احدیت در تعین اول مندرج است هم چنین جمیع آنکه در بسمله مذکورست در حرف با مندرج است
و باعتبار دیگر حرف با چون بحساب جمل اکبری دالست بر مرتبه دوم از مراتب عدد و اینست بر قوتانکه واحد را
عدد ندانیم یا دالست بر مرتبه اول از مراتب عدد بر قولیکه واحد را عدد دانیم و بر هر تقدیر دالست
بر عدد و اثنینی که در کون عدد و اول مرتبه تعین اول از کون وجود واقع شده پس بهر یک از اعتبارات
بای بسمله اشاره بمرتبه تعین اول باشد که حقیقت محمدیه است صلی الله علیه و آله و فی الحقیقه بسم الله الرحمن الرحیم بیان
بسمله که حرف اول از حروف اوست هم چون بسم صورت تفصیل حقیقت محمدیه است صلی الله علیه و آله که حقیقت در آن مندرج
دایره وجود است چنانچه بلکه مبدا دایره وجود عالم است **وصل** اما بیان جمله رابعه یعنی بیان اینکه
هرچه در بای بسمله مندرجست در نقطه تحت با مندرج است پس بدانکه بر وجهی که در مقدمه کتاب تحقیق شده
حقیقت محمدیه را صلی الله علیه و آله که تعین اول عبارت از آن است دو وجه است وجه باطن و آن جهة احدیت

١٤٠ و در کتب تحقیق آن را وحدت ظاهر و آن جهة احدیت است و در کتب تحقیق و وجه باطن مسمی است به ذکر
الاحدیه و ذکر العلو و ذکر الجلال و ذکر الولایه و ذکر التسبیح هم چنانکه وجه ظاهر مسمی است به ذکر الواحدیه
و ذکر الدنو و ذکر الجمال و ذکر الرساله و ذکر التحمید و موردست که بعد ظهورش تفصیل بطون است و هر
بطونی اجمال ظهور لهذا هرچه در وجه ظاهر تفصیل مفصل و مبین است در وجه باطن اجمالا مطوی
و مندرج است و چون نقطه کتب صورت مبدا جمیع حروف و کتب معنی ما لا یعقل القسمت و کثرت
معنی که تعین قبول اشاره میدارد پس مناسب اینست که در ازای ذکر الاحدیه موضوع باشد که مبدا
جمیع تعینات است و کثرت معنی که بواسطه آن قابل اشاره عقلیه یعنی تعین الاطلاق دیگر تعین را رد
و از اینجاست که ما ذکر الاحدیه را به ذکر النقطه نیز مسمی گردانیدیم **وصل** اما بیان جمله خامسه که غایة
الغایات و منتهی المقاصد کتاب است یعنی جمله سریه انا النقطه تحت الباء پس بدانکه هم چنانکه
حرف با در هنگام تلفظ آن نقطه در آن ظاهر نیست و چون از عالم کلام و نطق بعالم نقش و خط
منتقل شود نقطه در کتب و در تحت با ظاهر گردد هم چنین تعین اول را که حقیقت محمدیه است صلی الله علیه و آله قبل از
ظهور در عالم صورت حقیقت ولایه علویه صلوات الله علیه در باطن مختفی است و خفا حق و البطون مطلق است
چنانکه در خطبه شریفه فرمود انا الصامت و محمد الناطق و چون حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله از عالم معنی
بعالم صورت نقل کرده و در لباس بشری قرشی عربی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله جلوه گر گردید حقیقت ولایه علویه
نیز در عالم صورت ظاهر شود و در خرقه مطلقه حضرت اسد الله الغالب مظهر العجایب و مظهر الغرایب
مولانا امیر المومنین علیه السلام بصورت و صفاتی که در تحت نبوت است متجلی گردد و از این تحقیق دقیق
سر کلام اعجاز نظام انا النقطه تحت الباء صفت وضوح و جلا و سمت ظهور و انجلا پیدا گردد و

وبتمام این تحقیق تمام شد آنچه مقصود فقیر حقیر بنده آستان فیوضات الهی متوکل علی توفیقه الملک
ارادة الله حقایق الاشیاء الکبیر و حفظ عن اللهو ... بود از تالیف کتاب مسمی به مجمع البحار
منثور منظوم به بکر الاسرار والحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله ربنا
لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب فایاک نعبد
وایاک نستعین بحق محمد واله الغر المیامین واهدنا الصراط المستقیم صراط
الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین والحمد لله رب العالمین حمدا کثیرا
قد فرغ من تحریر هذه الرسالة الشریفة فی یوم الاربعاء رابع عشر شهر محرم الحرام من شهور احدی
و خمسین و مائتین بعد الالف من الهجرة النبویة
المصطفویة علیه وآله التحف
الالاف الثناء و
التحیة
تم

